



صفت اعلا و آله

# چهل حکمت نبوی

با شرح حضرت آیت الله العظمی خاмене ای (عجل الله تعالی فرجه)





بسم الله الرحمن الرحيم



انتشارات انقلاب اسلامی



### چهل حکمت نبوی ﷺ

با شرح حضرت آیت الله العظمی خامنه ای ﷺ در ابتدای جلسات درس خارج فقه

به کوشش: علیرضا مختارپور قهرودی

ناشر: انتشارات انقلاب اسلامی

وابسته به دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای ﷺ

چاپ اول: تابستان ۱۴۰۴

شابک: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۰۳-۸۸-۵

نشانی: تهران، خیابان جمهوری اسلامی، خیابان فلسطین جنوبی، خیابان شهید صالحی، شماره ۲۶

مرکز پخش: ۰۲۱۶۶۴۰۵۱۰۰

فروشگاه قم: ۰۲۵۳۷۷۰۲۸۵۲ فروشگاه مشهد: ۰۵۱۳۲۲۸۱۲۲۵-۷

تارنما: [www.KhameneiBook.ir](http://www.KhameneiBook.ir)

پست الکترونیکی: [Info@KhameneiBook.ir](mailto:Info@KhameneiBook.ir)

سامانه پیام کوتاه: ۱۲۰ ۲۰ ۱۰۰۰



ویرایش این کتاب بر اساس قواعد ویراستاری

دفتر حفظ و نشر آثار حضرت آیت الله العظمی خامنه ای ﷺ انجام شده است.



سرشناسه: خامنه ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ -

عنوان و نام پدیدآور: چهل حکمت نبوی ﷺ / با شرح حضرت آیت الله العظمی خامنه ای ﷺ

در ابتدای جلسات درس خارج فقه

مشخصات نشر: تهران: انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۴۰۴

شابک کتاب: ۹۷۸-۶۲۲-۵۵۰۳-۸۸-۵

موضوع: خامنه ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - دیدگاه درباره ی احادیث.

موضوع: خامنه ای، سیدعلی، رهبر جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۱۸ - سخنرانی ها.

شناسه ی افزوده: مختارپور قهرودی، علیرضا، ۱۳۴۳ - .

رده بندی کنگره: BP ۳۸/۰۴۲۳

رده بندی دیویی: ۲۹۷ / ۹۵۱۵

شماره ی کتاب شناسی ملی: ۳۴۸۵۸۷۸

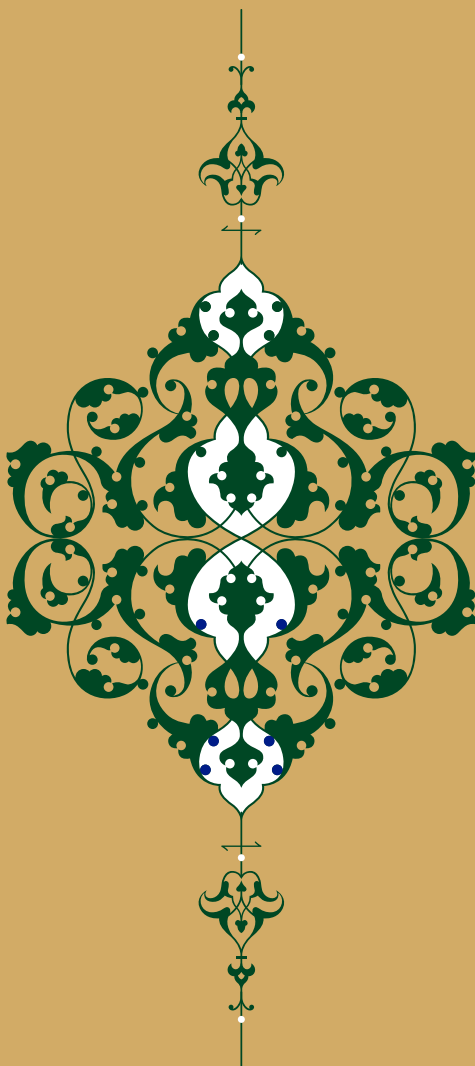


صَلِّ عَلَى رَسُوْلِهِ

چهل حکمت نبوی

بِإِشْرَاحِ حَضْرَتِ آيَةِ الْإِلَهِ فِي خَاتَمِ الْأَنْبِيَاءِ (صَلِّ اللَّهُ عَلَيْهِ)





# مُقدّمه

در متون معتبر دینی، هدف از بعثت پیامبر گرامی اسلام ﷺ تکمیل مکارم اخلاقی عنوان شده و جامعه‌ی مطلوب از نظر مکتب اسلام، جامعه‌ای است که تمامی افراد آن دارای صفات اخلاقی نیکو باشند و از صفات ناپسند اخلاقی پرهیز کنند.

در چنین جامعه‌ای حدّ اقل در بخش عمده‌ای از افراد خبری از صفاتی چون حسد و کینه‌ورزی و حرص و بخل و... نخواهد بود. این نوع خصلت‌های ناپسند در هر جامعه‌ای به نحو گسترده وجود داشته باشد حتّی اگر از نظر پیشرفتهای علمی و مادّی به سطح بالایی هم رسیده باشد، آن جامعه دچار آشفتگی و پریشانی‌های گوناگون خواهد شد.

حضرت آیت‌الله العظمی خامنه‌ای علیه السلام که همواره بر اهمّیت سبک زندگی ایرانی-اسلامی و لزوم آراستگی جامعه به اخلاق حسنه تأکید داشته‌اند، در یکی از بیانات خود در اهمّیت فراگیری اخلاق و نیز منبع کسب فضایل اخلاقی فرموده‌اند:

«امروز ما محتاج نصیحتیم؛ برای رشد اخلاق در جامعه، برای گسترش خلقیات خوب، برای اعتلای روحیه‌ی همدلی و برادری و صفا و اخوتی که در جامعه‌ی دینی

مطلوب است، احتیاج داریم به نصیحت. اینها را از چه کسی یاد بگیریم؟ پایه‌های اخلاق در کلمات ائمه علیهم‌السلام است، در رفتار ائمه علیهم‌السلام است. ما اخلاق را در جامعه رشد بدهیم؛ مردم را به خیرخواهی، به امید، به تعاون، به اخوت، به صبر، به حلم، به شکر، به احسان، به ایثار، به گذشت دعوت کنیم. از اخلاق بد، از تنگ‌نظری، از ناامیدی، از بدبینی، از بدخواهی برای این و آن، از حسد، از بخل و از بقیه‌ی سیئات اخلاقی مردم را پرهیز بدهیم.<sup>۱</sup>

رهبر معظم انقلاب اسلامی در عمل به این توصیه، از سالها پیش و مخصوصاً از آغاز دروس خارج فقه برای طلاب معارف دینی در ابتدای هر جلسه، حدیثی از یکی از منابع معتبر روایی را خوانده و شرح مختصری نیز برای استفاده‌ی بیشتر مخاطبان بیان میکرده‌اند. تاکنون پنج مجموعه از این احادیث در مجموعه‌ی کتب انتشارات انقلاب اسلامی منتشر شده<sup>۲</sup> و مجلدات بعدی آن نیز در دست تنظیم و انتشار است.

به مناسبت یک‌هزاروپانصدمین سال ولادت رسول گرامی اسلام ﷺ و برای استفاده‌ی هر چه بهتر و بیشتر مردم عزیز ایران بویژه نسل جوان که بتدریج آماده‌ی حضور و ایفای نقش تاریخی و مهم خود در گام دوم انقلاب اسلامی میشود از این مجموعه‌ی

۱. در دیدار جمعی از شاعران و ذاکرین اهل بیت (ع) ۱۳۹۰/۳/۳

۲. گزیده‌ی احادیث النوادر، گزیده‌ی احادیث مکارم الاخلاق، گزیده‌ی احادیث امالی

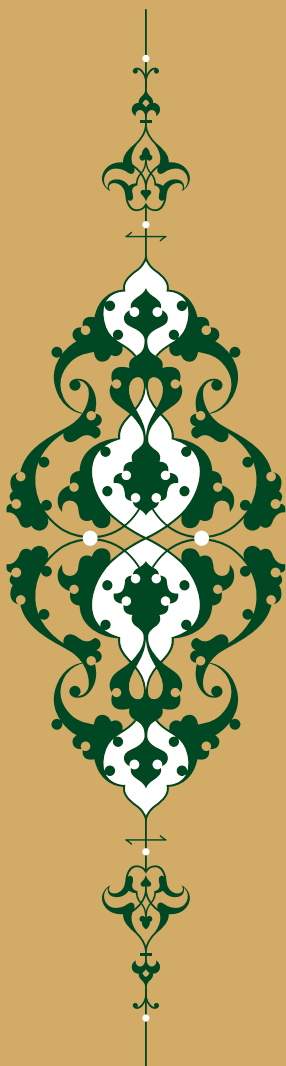
الصدوق، گزیده‌ی احادیث بحارالانوار، گزیده‌ی احادیث الخصال



ارزشمند، انتشارات انقلاب اسلامی کتاب حاضر مشتمل بر چهل حدیث نبوی ﷺ منتخب از پنج جلد احادیث منتشرشده را به مخاطبان و دوستداران و پیروان معارف و اخلاق اسلامی تقدیم میکند.

لازم به ذکر است تاریخ درج شده در انتهای هر حدیث نشان‌دهنده‌ی روز بیان حدیث در درس خارج فقه معظّم‌له می‌باشد. امید است این کتاب مورد توجّه و مطالعه‌ی نسل کتاب‌خوان و جوّیای اخلاق کشور قرار گیرد و گام کوچکی در مسیر تقویت ایمان و آگاهی یا دین و دانش مردم فهیم کشورمان باشد؛ ان شاء الله.

**انتشارات انقلاب اسلامی**



# فهرست

|    |       |                                        |
|----|-------|----------------------------------------|
| ۱۳ | ..... | آسودگان روز قیامت                      |
| ۱۶ | ..... | سایه‌ی عرش الهی                        |
| ۱۹ | ..... | پنج‌پند مختصر                          |
| ۲۲ | ..... | نصیحت‌های نیکو                         |
| ۲۹ | ..... | ارمغان‌های الهی: صبر، رضا، پارسایی     |
| ۳۲ | ..... | ارمغان‌های الهی: یقین و توکل           |
| ۳۵ | ..... | عیبجوی خود میباش                       |
| ۳۸ | ..... | آزمون‌های سلامتی و آسایش               |
| ۴۱ | ..... | عالمِ عاملِ به علم، عالمِ بی‌فعل و کار |
| ۴۶ | ..... | در سایه‌سار امن الهی                   |
| ۵۰ | ..... | دیدگان بابرکت                          |
| ۵۲ | ..... | تکمیل‌گر ایمان                         |
| ۵۵ | ..... | تأکید بر سه پرهیز                      |
| ۵۸ | ..... | نیکوکردارهای سه‌گانه                   |
| ۶۱ | ..... | سه شرط استواری عمل                     |
| ۶۴ | ..... | سه خصلت از مکارم                       |
| ۶۷ | ..... | سه شرط آشنایی                          |
| ۷۰ | ..... | از حقایق ایمان                         |
| ۷۶ | ..... | چهار راه پیوستن به نور الهی            |

- چشم و گوش، و حق و باطل ..... ۷۹
- آنچه خوبان همه دارند ..... ۸۱
- شش عمل تا بهشت تضمینی ..... ۸۴
- حق‌گویی و حق‌جویی ..... ۸۸
- ابتدا هدایت کن ..... ۹۲
- دنیای اردوگاهی ..... ۹۵
- آراستگی به هشت خصلت ..... ۱۰۵
- صبر کن تا بهشت را یابی ..... ۱۰۹
- آثار مرگ‌اندیشی ..... ۱۱۴
- نقد اوقات را محاسبه کن ..... ۱۱۹
- در جوانی پاک بودن شیوه‌ی پیغمبری‌ست ..... ۱۲۳
- چهار بخشِ روز و شب ..... ۱۲۷
- سه کار عاقلانه ..... ۱۳۲
- بشناس زمانت را؛ دریاب تو نقشت را ..... ۱۳۶
- چهار کار بهترین بندگان ..... ۱۴۱
- به حُسن و خُلُق توان کرد صید اهلِ نظر ..... ۱۴۵
- چهار فرد برگزیده‌تر ..... ۱۴۸
- برترین عادلان، زیرکان، بهره‌مندان ..... ۱۵۱
- غافل‌ترین‌ها، عالم‌ترین‌ها، شجاع‌ترین‌ها؟ ..... ۱۵۵
- معیار ارزش انسان ..... ۱۵۹
- اشراف و برگزیدگان حقیقی ..... ۱۶۳

اگر مردم آن زیبایی ها و خشنودگی های کلمات اهل بیت علیهم السلام را  
ببینند، به خودی خود دلها را متوجه آنها میکند و مجذوب آنها میشوند.

سید محمد





## ❁ آسودگان روز قیامت

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ﷻ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ﷻ وَ رَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ وَ رَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ ﷻ خَالِيًا فَفَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ رَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ ﷻ وَ رَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نِيَّتِهِ أَنْ يَرْجِعَ إِلَيْهِ وَ رَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَى نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمود: هفت نفر در سایه‌ی عرش خدای ﷻ می‌باشند، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد: امام عادل؛ و جوانی پرورده در عبادت خدای ﷻ؛ و مردی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهان دارد؛ و مردی که در خلوت یاد خدای ﷻ کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود؛ و مردی که وقتی که به برادر مؤمنش برمی‌خورد، و به او بگوید براستی من تو را در راه خدای ﷻ دوست دارم؛ و مردی که وقتی از مسجد

بیرون می‌آید، در دل دارد که بدان بازگردد؛ و کسی که اگر زنی زیبا او را به خود بخواند، پاسخ دهد که من از خدا که پروردگار جهانیان است میترسم و او را اجابت نکند.

بحار الانوار، ج ۷۱، ص ۳۵۳

[رسول خدا ﷺ فرمود:] «سَبْعَةٌ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ﷻ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: إِمَامٌ عَادِلٌ وَ شَابٌّ نَشَأَ فِي عِبَادَةِ اللَّهِ ﷻ»؛ [هفت نفر در سایه‌ی عرش خدای ﷻ می‌باشند، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد: امام عادل؛ و جوانی که پرورده در عبادت خدای ﷻ است؛] مثل بعضی از جوانهای امروز ما که واقعاً همین جور هستند. «وَرَجُلٌ تَصَدَّقَ بِيَمِينِهِ فَأَخْفَاهُ عَنْ شِمَالِهِ»؛ [و مردی که با دست راست صدقه دهد و از دست چپش هم آن را نهدان دارد.] این یک تعبیر و کنایه‌ای است از اخفاء در اداء صدقه. «وَرَجُلٌ ذَكَرَ اللَّهَ ﷻ خَالِيًا فَقَاضَتْ عَيْنَاهُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ [و مردی که در خلوت یاد خدای ﷻ کند و از ترس خدا چشمانش گریان شود.] «خَالِيًا» به معنای این است که در خلوت و تنهایی باشد، نه جلوی مردم که مثلاً شائبه‌ی بعضی چیزهای دیگر وجود داشته باشد. «وَرَجُلٌ لَقِيَ أَخَاهُ الْمُؤْمِنَ فَقَالَ إِنِّي لِأُحِبُّكَ فِي اللَّهِ ﷻ»؛ [و مردی که برادر مؤمنش را برای خدا دوست میدارد و این را هم به او میگوید. «وَرَجُلٌ خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ وَ فِي نَيْتِهِ أَنْ يَرْجَعَ إِلَيْهِ»؛ [و مردی که وقتی از مسجد بیرون می‌آید، در دل دارد که بدان بازگردد؛] معنایش این است که دائماً انسان در حال ارتباط با مسجد باقی بماند؛ نه



اینکه مثلاً در سال یا عمر [فقط] یک بار پایش به مسجد میرسد و بعد هم خداحافظ شما! بعضی‌ها فقط مسجد را در ختم و مانند آن می‌روند، [ولی] برای نماز و از این قبیل چیزها، ابداً. بعضی‌ها هم هستند که اگر خودشان پیش‌نماز یک مسجدی شدند، خوب بالاخره به برکت مردم، یک نماز جماعتی هم می‌خوانند، اما اگر پیش‌نماز جایی نبودند، دیگر از نماز جماعت خبری نیست. [انسان باید] این جوری نباشد و با مسجد ارتباط داشته باشد؛ مسجد واقعاً چیز خیلی خوبی است. «وَرَجُلٌ دَعَتْهُ امْرَأَةٌ ذَاتُ جَمَالٍ إِلَىٰ نَفْسِهَا فَقَالَ إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ»؛ [و کسی که اگر] زن زیبایی او را به خود بخواند، [پاسخ دهد که من از خدای جهانیان می‌ترسم]. این واقعاً هم هنر بزرگی است. این روایت، روایت بسیار خوبی است.<sup>۱</sup>



### ❁ سایه‌ی عرش الهی

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ص: ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ: رَجُلٌ أُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ وَ رَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ رَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لَهِ رِضَى وَ رَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفَى ذَلِكَ الْعَيْبَ عَنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفَى مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ وَ كَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ.

امام صادق ع میفرماید که رسول خدا ص فرمود: سه خصلت است که هر که همه را یا یکی را دارد، روزی که جز سایه‌ی او سایه‌ای نباشد، در سایه‌ی عرش خدا می‌باشد: کسی که به مردم دهد آنچه را خودش از آنها می‌طلبد؛ و کسی که گامی پیش و پس ننهد تا بداند که آن پسند خدا است؛ و کسی که عیبی از برادر مسلمان‌ش نگیرد تا وقتی که آن را از خودش برگیرد؛ زیرا هیچ عیبی از خود برنگیرد جز

اینکه عیب دیگرش پدید گردد؛ مرد را همین بس که به جای دیگران به خود پردازد.

بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۳۹

[پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:] «ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»؛ [سه خصلت است که هر کس همه را یا یکی را دارد، روزی که جز سایه‌ی خداوند سایه‌ای نباشد، در سایه‌ی عرش الهی خواهد بود:]

«رَجُلٌ أُعْطِيَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ»؛ [اول:] آن چیزی را که خود او از دیگران توقع دارد، به دیگران بدهد؛ یک طرفه با مردم حساب نکند. انسان چیزهایی را از دیگران متوقع است که نسبت به او انجام بدهند اما گاهی خود انسان آن چیزها را برای دیگران انجام نمیدهد. اگر میخواهید مردم نسبت به شما خوش بین باشند، اگر میخواهید حرمت شما را حفظ کنند، اگر میخواهید حقوق شما را حفظ کنند، پس شما هم بایستی اینها را نسبت به دیگران مراعات کنید. این امر بسیار مهمی در معاشرتهاست.

«وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ رَجُلًا حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ رِضًى»؛ این کنایه‌ی از انجام یک کار است؛ یعنی هیچ کاری انجام ندهد، [مگر اینکه] بداند خدا راضی است؛ یعنی خدا ناراضی نیست. یک وقت امر مباحی است و خدای متعالی راضی است که انسان امر مباح را انجام بدهد، یعنی لازم نیست که حتماً ترجیحی در کارها پیدا کند، لکن [لازم است] بداند که مرجوحیتی و نارضایی‌ای از خدا در آن کار نیست. این هم خصلت دوم.

«وَرَجُلٌ لَمْ يَعْبَ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفَى ذَلِكَ الْعَيْبَ عَنْ نَفْسِهِ»؛ و سوّم، عیب نکند کسی را به چیزی تا وقتی که آن عیب را از خودش دور کند. آن وقت حضرت اینجا دنباله‌ی مطلب را این جور میفرماید: «فَإِنَّهُ لَا يَنْفَى مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ»؛ یعنی میخواهند بفرمایند که این مقدّمه و وسیله‌ای است برای اینکه انسان هیچ وقت عیب دیگری را نگوید. عیب نه به معنای نهی از منکر که واجب است یا نصیحت محرمانه که مقتضای برادری است؛ نه، یعنی عیب جویی کردن و بدگویی کردن از کسی. [میفرمایند:] انسان از نفس خود عیبی را دور نمیکند مگر اینکه یک عیب دیگری برای او ظاهر میشود؛ یعنی اگر شما به عیوب خودتان پردازید، دیگر فرصت پیدا نمیکنید که به عیوب دیگران پردازید؛ یک عیب را که از خودتان دور کردید، متوجّه یک عیب دیگر میشوید و انسان همین طور مشغول است و دیگر به دیگران نمیپردازد. «وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ»؛ [کافی است] که انسان به خود مشغول باشد تا دیگر به مردم نپردازد.<sup>۱</sup>



### ❁ پنج پند مختصر

عَنِ الرَّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ:  
جَاءَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا  
رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي وَأَقْلِلْ لَعَلِّي أَنْ أَحْفَظَ قَالَ: أَوْصِيكَ  
بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغِنَى وَ  
إِيَّاكَ وَالظَّمْعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ وَصَلِّ صَلَاةَ مُودَعٍ وَ  
إِيَّاكَ وَمَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ وَ أَحِبَّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ.

از امام رضا علیه السلام نقل شده که ایشان از اجدادشان علیه السلام نقل میکنند که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: خالد بن زید نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کوتاه بیان بفرمایید شاید به یادم بماند. فرمود: تو را به پنج چیز سفارش میکنم؛ به نومیدي از آنچه مردم دارند که این بی نیازی است؛ و پرهیز از طمع که آن فقری است روبه رو؛ و طوری نماز بگزار که گویا با نماز بدرود میکنی؛ و پرهیز از آنچه باید از آن پوزش بخواهی؛ و بخواه برای برادرت آنچه برای خود میخواهی.

بحارالانوار، ج ۷۲، ص ۱۰۷

[امیرالمؤمنین علیؑ فرمود:] «جَاءَ أَبُو أَيُّوبَ خَالِدُ بْنُ زَيْدٍ إِلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ أَوْصِنِي وَأَقْلِلْ لَعَلِّي أَنْ أَحْفَظَ»؛ [خالد بن زید نزد رسول خدا ﷺ آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! به من سفارشی کوتاه بیان کن؛] یعنی کوتاه صحبت کن تا بتوانم حفظ کنم.

«قَالَ: أَوْصِيكَ بِخَمْسٍ: بِالْيَأْسِ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ فَإِنَّهُ الْغَنَى»؛ اول: [حضرت فرمود: ناامیدی از آنچه در دست مردم است.] چون غنا و بی‌نیازی به داشتن نیست. ای بسا کسانی که بسیار هم دارند اما نفس آنها حالت استغناء و بی‌نیازی ندارد. انسان با «يَأْسٍ عَمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ» غنا پیدا میکند، کما اینکه با توکل به خدا هم انسان مثلاً غنا پیدا میکند، با مناعت نفس هم انسان غنا پیدا میکند. غرض، غنا یک حالت بسیار ارزشمندی است که انسان احساس کند که بی‌نیاز از مردم است. البته احساس بی‌نیازی از خدا، احساس خیلی بدی است، همان است که [میفرماید:] ﴿كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِكَيِّطٍ ۖ أَنْ رَأَهُ اسْتَعْصَمَ﴾؛ حالت استغناء که پیدا کرد، دنبالش طغیان است؛ لکن [اینکه] انسان احساس کند احتیاجی به مردم ندارد، این غنا است.

«وَأَيَّاكَ وَالطَّمَعَ فَإِنَّهُ الْفَقْرُ الْحَاضِرُ»؛ و نقطه‌ی مقابلش هم این است که برحذر باش از طمع؛ فقر نقد همین است که انسان طمع داشته باشد؛ آن حالت احساس وابستگی به این و آن. حالت

---

۱. سوره‌ی علق، آیات ۶ و ۷؛ «حقاً که انسان سرکشی میکند، همین که خود را بی‌نیاز پندارد.»

فقر این است که انسان احساس کند به این وابسته است، به آن وابسته است؛ این فقر است که طمع، آن را به وجود می‌آورد.

«وَصَلِّ صَلَاةَ مُوَدَّعٍ»؛ این هم یک توصیه‌ی حضرت که بنده بارها این حدیث را می‌خواستم بخوانم، به خاطر این یک کلمه‌اش نخواندم؛ چون دیدم ما خودمان به این یک کلمه عامل نیستیم. هر وقت نماز می‌خوانی، نماز کسی را بخوان که دارد با نماز وداع میکند و دیگر آخرین نماز عمرش است؛ ببینید [آن موقع] چه جور انسان نماز می‌خواند! متأسفانه ماها این را رعایت نمی‌کنیم.

«وَإِيَّاكَ وَ مَا تَعْتَذِرُ مِنْهُ»؛ و برحذر باش از چیزی که باید از آن عذرخواهی کنی؛ این هم یک اصل که خیلی چیز واقعاً مهمی هم هست. هر کاری می‌کنید مواظب باشید آن کاری که انسان باید از آن عذرخواهی کند، انجام ندهید. «وَ أَحِبَّ لِأَخِيكَ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ»؛ این هم پنجمی [که آنچه برای خودت دوست داری، برای برادر خود هم دوست بدار].<sup>۱</sup>



## ❁ نصیحت‌های نیکو

وَبِهَذَا الْإِسْنَادِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُوصِي أُمَّتِي بِخَمْسٍ بِالسَّمْعِ وَالطَّاعَةِ وَالْهَجْرَةِ وَالْجِهَادِ وَالْجَمَاعَةِ وَ مَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَهُ جُثُوءٌ مِنْ جُثَى جَهَنَّمَ.

رسول خدا ﷺ فرمود: اُمّت خود را به پنج چیز وصیت میکنم: سخن حق را گوش دهند، از خدا اطاعت کنند، از کفر به اسلام هجرت نمایند، جهاد داشته باشند، و با جماعت حرکت کنند؛ هر کس مردم را به جاهلیّت دعوت کند در یکی از گودالهای جهنّم قرار میگیرد.

بحارالانوار، ج ۶۶، ص ۴۰۳

این روایت را هم بخوانم، بعد دو سه جمله‌ای را در دنبال این روایات عرض بکنم. «قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أُوصِي أُمَّتِي بِخَمْسٍ؛ [رسول خدا ﷺ فرمود:] اُمّت را به پنج چیز وصیت میکنم: «بِالسَّمْعِ»؛ [اوّل] شنیدن. «سمع و طاعة» را معمولاً با هم می‌آورند؛ اینجا از هم جدا شده است. پیدا است که «سمع و طاعة» در اینجا به یک معنا به کار نیامده است؛ اگر در جاهای



دیگر هم «بِالسَّمْعِ وَ الطَّاعَةِ» - یعنی شنیدم و قبول کردم - می‌آید، اینجا سماع غیر از طاعه است. «سمع» یعنی توجّه کردن، شنیدن، استماع، مبالات. اوّلی این است؛ جامعه‌ی علمی - مذهبی شیعه اوّلین چیزی که لازم دارد مبالات است؛ باید نسبت به مسائل جهان پیرامون خودش مبالات داشته باشد؛ شاید [منظور از] سماع اشاره‌ی به این است. رها کردن، هر چه شد شد، به ما چه، ما که نمیتوانیم، به ما چه ربطی دارد، اینها نمیشود؛ بنای این اساس مبارک<sup>۱</sup> به خاطر این شد که آن مرد الهی<sup>۲</sup> با دیگران این فرق اساسی را داشت که هرگز نگفت: «به من چه!»؛ خب خیلی‌های دیگر هم آنچه در جامعه اتفاق می‌افتاد میدیدند - البته بعضی‌ها هم نمیدیدند؛ نمیفهمیدند، ملتفت نبودند، اما خیلی‌ها هم ملتفت بودند - میگفتند: «حالا به ما چه؟ ما داریم کار خودمان را میکنیم.» این بزرگوار نگفت: «به ما چه!»؛ لذا شد امام خلاق، شد امام امت. امامت، حقّ او بود و این اساس مبارک به وجود آمد. این اوّل کار است.

«وَ الطَّاعَةِ»؛ بعد، اطاعت؛ اطاعت از چه کسی؟ از «مَنْ لَّهُ الطَّاعَةُ، مَنْ حَقَّهُ الطَّاعَةُ»؛ هر کسی در هر میدانی [هست،] از آن که باید اطاعت کرد، باید اطاعت کند؛ هر کسی و در هر مقامی می‌خواهد باشد. سرپیچی و نافرمانی و برای خودشان گفته‌اند و به ما ربطی ندارد و این حرفها نیست. امت اسلام آن وقتی به وصیّت

۱. پیروزی انقلاب اسلامی

۲. امام خمینی رحمته الله علیه

پیغمبر عمل کرده است که آنجایی که شرعاً اطاعت بر گردن او گذاشته شده است، اطاعت کند. در مقابل اطاعت، عصیان است که در آیه‌ی شریفه‌ی هشداردهنده‌ای که بارها به مناسبت‌های مختلف بنده عرض کرده‌ام [میفرماید: ﴿وَعَصَيْتُمْ﴾<sup>۱</sup>]. یکی از چیزهایی که در جنگ أحد موجب شکست شد، قضیه‌ی عصیان بود؛ یعنی اطاعت نکردن. یک کلمه‌ی پیغمبر را اطاعت نکردند، یک فاجعه به وجود آمد. در دوران جمهوری اسلامی هر جا عدم اطاعت مشاهده شد، فاجعه به وجود آمد؛ هر جا اطاعت بود، کار به رشد و صلاح انجامید، به خیر انجامید.

«وَالْهَجْرَةُ»؛ یکی هم هجرت. البته این هجرت هم مراحلی دارد. یک روز که نبی اکرم فرمودند «هجرت»، شاید مراد تشکیل مدنیت اسلامی بود، که لازم بود مردم از حالت زندگی رهایی که آن روز اعراب در جزیره‌العرب داشتند خارج بشوند و یک مدنیت به وجود بیاورند. تا وقتی که مردم تابع یک مدنیتی و تجمعی و به اصطلاح اجتماع شهری‌ای نشوند، نمیشود بر روی آنها داروهای الهی و اسلامی را اجرا کرد و نمیشود آنها را به جایی رساند. یک مرحله‌اش هجرت به «دارالهجره» بود، بعد هجرت به شهرها بود که پیغمبر اکرم به عشایر و قبایل چادرنشین از جاهای مختلف میفرمود که باید هجرت کنید؛ حتی اگر هجرت نمی‌کردند ولو در جهاد هم شرکت می‌کردند، حقی از غنیمت به آنها داده نمیشد؛ که در روایات ما هست، جزو مباحثی است که در کتاب جهاد به آنها

۱. سوره‌ی آل عمران، بخشی از آیه‌ی ۱۵۲

میرسیم ان شاء الله و بحث خواهیم کرد. و بعد هم هجرت در مراحل مختلف؛ هجرت به آنجایی که باید هجرت کرد؛ یعنی نچسبیدن به یک مکان. شاید امروز مصداق این هجرت برای طلاب علوم دینیّه و فضلاّی محترم که در حوزه‌ها متمکّن و مستقرند، این باشد که برای تبلیغ به اکناف بلاد اسلامی هجرت کنند. چرا [وقتی] عده‌ای هستند که میتوانند در یک شهری مستقر بشوند و یک شهر را هدایت کنند، در خلال هزارها نفر مثل خودشان یا صدها نفر مثل خودشان در قم مانده‌اند و اثری هم بر اینها مترتب نیست؟ حدّاکثر این است که یک درسی بگویند، که [آن هم] اگر اینها نگفتند، آن بیست سی نفری که درس اینها می‌آیند، میروند درس [یک نفر] دیگری و همان درس را از او خواهند شنید؛ شاید یکی از مصداق هجرت این است. الان در کشور ما شهرهایی هست -فضلاً از روستاهایی- که اینها محتاج عالم دینی هستند و علمای دینی باید آنجا بروند، البتّه بدون پیش شرط؛ این را هم ما عرض بکنیم؛ چون بعضی‌ها به ما میگویند: «آقا! باید فلان امکانات، فلان تسهیلات و مانند اینها فراهم باشد تا ما برویم.» نمیگوییم که احتیاج به امور مادی و شرایط زندگی نیست؛ البتّه که احتیاج است اما این را بایست جزو طلبات قهری دانست؛ خب همه جا این وجود دارد؛ به عنوان پیش شرط نباید فرض کرد. باید راه بیفتند، باید همّت گماشته بشود. البتّه این یک امر فردی هم خیلی نیست؛ ممکن است پنجاه نفر بگویند «مسلم شد که باید بلند شویم برویم، بلند شوند بروند»؛ خب پنجاه نفر این کار را کرده‌اند، بعد متوقف خواهد شد؛ نه، باید یک حرکتی در

حوزهی علمیّه‌ی قم و به تبع آن در سایر حوزه‌ها بشود و راه بیفتند؛ اصلاً یک جریانی بشود، مدیریت حوزهی علمیّه و اکابر و اعیان حوزه، متشخصین حوزه، این کار را راه بیندازند. بعضی اوّل هم از خودهایشان شروع کنند. بعضی از بزرگان هم هستند که اگر در شهرهای دیگر بروند، خیلی وجودشان انفع خواهد بود تا قم؛ حتی در بزرگان هم چنین چیزی وجود دارد.

خب، یک نفری مثل مرحوم آیت‌الله میلانی رحمته‌الله از کربلا که دم گوش نجف بود و مثل ایشان در نجف و در کربلا تعداد زیادی بودند، بلند شد آمد مشهد و یک حوزهی علمیّه‌ی بزرگی را به وجود آورد. این واقعیّتی است. حقیقتاً از برکات الهی برای حوزهی مشهد، وجود مرحوم آیت‌الله میلانی بود؛ خب ایشان بلند شد آمد مشهد، [در حالی که] میتوانست تا آخر عمرش در کربلا بماند؛ خب یک عالمی بود در طّی چندین نفر مثل خودش؛ شاید بعضی‌ها مثلاً از جهات گوناگونی، حالا اگر علماً هم جلوتر نبودند اقلّاً از جهات دیگری جلوتر بودند؛ لکن ایشان آمد مشهد و مایه‌ی برکت شد. حتّی در حدّ شخصیت‌هایی مثل مرحوم آیت‌الله میلانی هم این حرف جاری است که از تراکم جلوگیری بشود؛ هجرت! هجرت به جاهایی که به آنها احتیاج است؛ به شهرها، به حوزه‌ها؛ به حوزه‌های بزرگ، به حوزه‌های کوچک. این هم یکی از مصادیق هجرت برای تبلیغ است. بعد به خارج از کشور؛ بعد به داخل دستگاه‌های دولتی، به داخل ادارات، به داخل کارخانجات، آنجاهایی که طلبی از آنها هست و تمایلی به وجود آنها هست. این هم هجرت که یکی از مصادیق هجرت ممکن است امروز این باشد.

«وَالْجِهَادِ»؛ جهاد، آن عرض عریضی است و آن عمل شامل و عام و نافع تمام نشدنی‌ای است که در انواع و اشکال مختلف تحقق پیدا میکند. ما در اوّل کتاب جهاد عرض کردیم که معیار جهاد، شمشیر نیست، میدان جنگ هم نیست؛ معیار جهاد همان چیزی است که امروز در تعارف زبان فعلی فارسی ما در [معنای] کلمه‌ی مبارزه وجود دارد که «فلانی آدم مبارزی است، فلانی آدم مبارزی نیست». نویسنده دو جور داریم: نویسنده‌ی مبارز در نویسندگی‌اش، نویسنده‌ی غیر مبارز؛ عالم مبارز، عالم غیر مبارز؛ دانشجوی مبارز، طلبه‌ی مبارز و غیر مبارز؛ جامعه‌ی مبارز و جامعه‌ی غیر مبارز؛ جهاد یعنی مبارزه. در مبارزه دو چیز حتماً لازم است: یکی اینکه در آن جد و جهدی باشد، تحرّکی باشد؛ انسان در رختخواب که نمیتواند مبارزه کند، در پستوی خانه که نمیتواند مبارزه کند. در مبارزه باید یک جد و جهدی وجود داشته باشد؛ اگرچه حالا در صُوری مبارزه‌ی با نفس هم یک میدانهایی دارد که حالا ما این مثالهایی که میزنیم، برای مبارزات اجتماعی و مانند اینها است. پس اوّل این است که در آن یک جد و جهد و تلاش و تحرّک و مانند اینها باشد. دوّم این است که در مقابلش یک دشمنی باشد. مبارزه در آنجایی که دشمن نیست معنا ندارد. پس جهاد متقوّم است بر این دو رکن: یکی اینکه در آن جد و جهد باشد؛ یکی اینکه در مقابل دشمن باشد. اگر کسی علیه دوست جد و جهد کند این جهاد نیست، این فتنه است، اخلال است. کسی جد و جهد کند، تلاش کند در مقابل دولت حق، در مقابل صلاح، در مقابل نظام حق، این فتنه است، این

جهاد نیست؛ این محاربه است. حالا این جد و جهدی که انجام میگیرد، به هر شکلی باشد؛ به شکل نوشتن باشد، به شکل گفتن باشد، به شکل کتاب باشد، به شکل شب‌نامه باشد، به شکل شایعه‌پراکنی باشد، به شکل نق زدن باشد، به شکل منفی‌بافی باشد - همه‌ی آشکال را دارد - همه‌ی اینها میشود فتنه‌گری، اغواگری؛ بعضی از آشکالش محاربه است؛ [اما] اگر همه‌ی اینها در مقابل دشمن خدا و دشمن علی لسان الله و لسان رسوله و اولیائه علیهم‌السلام باشد، میشود جهاد فی سبیل الله؛ پیغمبر به این دعوت میکند. پس تنبلی و نشستن و بیکارگی و بی‌اهتمامی از امت پیغمبر خواسته نیست؛ جهاد دائم [ملاک است]. «وَالْجَمَاعَةُ»؛ و آخری: اجتماع؛ [با جماعت حرکت کردن].

«وَمَنْ دَعَا بِدُعَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ فَلَهُ جُثُوءٌ مِنْ جُثَى جَهَنَّمَ»؛ بعد فرمود: سنگی از سنگهای جهنم بر سر کسی که به جاهلیت دعوت کند. جاهلیت کی است؟ آنچه قبل از اسلام است جاهلیت است؛ قبل از نظام اسلامی نظام جاهلیت است؛ غیر از نظام اسلامی، نظام جاهلیت است؛ سنگی از سنگهای جهنم بر سر او. [این از] زبان پیغمبر است؛ شوخی نیست!<sup>۱</sup>



### ❁ ارمغانهای الهی: صبر، رضا، پارسایی

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَاءَ جَبْرِئِيلُ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطِهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُلْتُ وَمَا هِيَ؟ قَالَ الصَّبْرُ وَأَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الرِّضَا وَأَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الزُّهْدُ وَأَحْسَنُ مِنْهُ. قُلْتُ وَمَا هُوَ؟ قَالَ الْإِخْلَاصُ وَأَحْسَنُ مِنْهُ.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که جبرئیل به سوی ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! همانا خدای تبارک و تعالی مرا با ارمغانی که به هیچ کس پیش از تو نبخشیده، به سوی تو فرستاده. رسول خدا فرمود: گفتم آن ارمغان چیست؟ گفت: صبر و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: رضا و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: پارسایی و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: اخلاص و بهتر از آن.

بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۲۰

این یک روایت نسبتاً مفصّلی است که ما چند جمله‌ای از این

روایت شریف را امروز میخوانیم، اگر شد، ان شاء الله فردا هم چند جمله‌ای [میخوانیم]، لکن بد نیست که آقایان خودتان مراجعه کنید؛ حدیث جامع و شیرینی است.

«جَاءَ جَبْرِئِيلُ ﷺ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ»؛ جبرئیل به [محضر پیامبر آمد و به] پیغمبر عرض میکند که من هدیه‌ای از سوی خدای متعال برای تو آورده‌ام که خداوند این هدیه را به هیچ کس قبل از تو عطا نکرده است. بعد هم اخلاقیات را ذکر میکند که اینجا خُلُقِیَّات به هدایای الهی تعبیر شده است. حالا این هم که میگوید «خدای متعال قبل از تو به هیچ کس این هدیه را نداده است»، در حالی که خب صبر را خداوند به پیغمبران داده است، ظاهرش این است که مجموع این خُلُقِیَّاتی را که در این روایت ذکر میشود، همه را با هم خدای متعال قبل از پیغمبر به هیچ کس نداده است.

«قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟» [رسول خدا فرمود که گفتم: آن هدیه‌ای که من دریافت میکنم چیست؟ «قَالَ الصَّبْرُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] این هدیه، ترکیبی است از صبر و چیزی بهتر از صبر. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ [گفتم:] این بهتر از صبر، که همراه با صبر به من اعطا میشود چیست؟ «قَالَ الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] این چیزی که بهتر از صبر است، عبارت است از رضا و چیزی بهتر از رضا؛ مجموع این دو بهتر از صبر است. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ [گفتم:] آن بهتر از رضا که به من اعطا شده است چیست؟ «قَالَ الزُّهْدُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] آن چیزی که بهتر از رضا است،



عبارت است از پارسایی و چیزی بهتر از پارسایی؛ مجموع اینها است که بهتر از رضا است. «قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟» [گفتم:] آن چیزی که بهتر از پارسایی است چیست؟ «قَالَ الْإِخْلَاصُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ»؛ [گفت:] آن عبارت است از اخلاص و چیزی بهتر از اخلاص؛ و تا آخر حدیث که دیگر حالا ادامه نمیدهیم. یعنی با یک تعبیر بسیار زیبایی حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام سر صحبت را باز میکند با نبی اکرم ﷺ و یکی یکی این عناصر اصلی خُلُقِ عظیم را به پیغمبر اکرم معرفی میکند و آنها را از طرف پروردگار به او هدیه میکند.<sup>۱</sup>



### ❁ ارمانهای الهی: یقین و توکل

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ قَالَ جَاءَ جَبْرِئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى النَّبِيِّ ﷺ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَيْكَ بِهَدِيَّةٍ لَمْ يُعْطَهَا أَحَدًا قَبْلَكَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: قُلْتُ وَ مَا هِيَ؟ قَالَ... الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟ قَالَ جَبْرِئِيلُ إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ؟ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا يَمْنَعُ وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخَلْقِ فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَظْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ.

از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که جبرئیل به سوی ایشان آمد و عرض کرد: ای رسول خدا! همانا خدای تبارک و تعالی مرا با ارمانی که به هیچ کس پیش از تو نبخشیده، به سوی تو فرستاده. رسول خدا فرمود: گفتم آن ارمان چیست؟ گفت... یقین و بهتر از آن. گفتم: آن چیست؟ گفت: نردبان همه‌ی اینها توکل بر خدای متعال ﷻ است. گفتم: توکل بر خداوند ﷻ

چیست؟ گفت: دانستن اینکه مخلوقات نه میتوانند  
ضرر برسانند و نه فایده؛ نه میتوانند ببخشند و نه  
منع کنند؛ و ناامید شدن از مردم. هر گاه بنده چنین  
باشد، برای کسی جز خدا عملی انجام نمیدهد و جز  
خدا امیدوار به کسی نیست و از هیچ کسی هم جز او  
نمیترسد و جز به خدا به هیچ کس طمع ندارد؛ این  
همان توکل است.

بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۲۰

یک چند فقره‌ای از این حدیث قبلاً خوانده شد که جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام  
به حضرت رسول ﷺ میفرماید که خداوند هدیه‌ای برای تو فرستاده  
است؛ و بعد که حضرت میفرماید «چیست؟»، او میگوید صبر و  
چیزی بهتر از صبر. باز سؤال میفرماید که بهتر از صبر چیست؛  
میفرماید: «الرِّضَا وَ أَحْسَنُ مِنْهُ». همین‌طور [صفات دیگری را نام  
برد]، تا اینکه او گفت: «الْيَقِينُ وَ أَحْسَنُ مِنْهُ قُلْتُ وَ مَا هُوَ؟»؛ [یقین  
و بهتر از آن. پیامبر میفرماید که گفتم: آن چیست؟] «قَالَ جِبْرِيلُ  
إِنَّ مَدْرَجَةَ ذَلِكَ التَّوَكُّلُ عَلَى اللَّهِ ﷻ»؛ حالا کأنه جبرئیل از ترتیب  
این صفات منصرف شد و به پیغمبر عرض کرد که نردبان همه‌ی  
اینها توکل بر خدای متعال ﷻ است. «فَقُلْتُ وَ مَا التَّوَكُّلُ عَلَى  
اللَّهِ ﷻ؟ فَقَالَ الْعِلْمُ بِأَنَّ الْمَخْلُوقَ لَا يَضُرُّ وَلَا يَنْفَعُ وَلَا يُعْطَى وَلَا  
يَمْنَعُ»؛ [گفتم: توکل بر خداوند ﷻ چیست؟ گفت: دانستن اینکه  
مخلوقات نه میتوانند ضرر برسانند و نه فایده؛ نه میتوانند ببخشند  
و نه منع کنند؛] این معنای توکل است. البته ضرر و نفع غیر

مستقل چرا، ضرر و نفع به اراده‌ی الهی که میرساند، اما مخلوق، مستقل در این معنا نیست؛ اگر خدا اراده کند، او ضرر میرساند یا نفع میرساند. پس خدا را باید دید تا او ضرر نرساند یا نفع برساند. در اینجا اراده‌ی الهی مؤثر است. «وَ اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ مِنَ الْخُلُقِ»؛ به کار بردن یأس از خلق. حالا چون یأس یک صفت قلبی است، شاید اختیاری نیست؛ لذا فرموده است: «اسْتِعْمَالُ الْيَأْسِ»؛ یأس را به کار ببرد، به کار بزند. ولو حالا در قلبش هم یک بارقه‌ی امیدی هست از جهت احساسات بشری، [ولی] به آن اعتنائی نکند.

«فَإِذَا كَانَ الْعَبْدُ كَذَلِكَ لَمْ يَعْمَلْ لِأَحَدٍ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَرْجُ وَ لَمْ يَخَفْ سِوَى اللَّهِ وَ لَمْ يَظْمَعْ فِي أَحَدٍ سِوَى اللَّهِ فَهَذَا هُوَ التَّوَكُّلُ»؛ [هر گاه بنده چنین باشد، برای کسی جز خدا عملی انجام نمیدهد و جز خدا امیدوار به کسی نیست و از هیچ کسی هم جز او نمیترسد و جز به خدا به هیچ کس طمع ندارد]؛ این معنای توکل است. آدرس این حدیث را قبلاً در آن روز عرض کردیم.<sup>۱</sup>



### ❁ عیبجوی خود میباش

عَنْ حَمْزَةَ بْنِ يَعْلَى يَرْفَعُهُ بِإِسْنَادِهِ قَالَ: قَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ: مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ دُونَ مَقَّتِ النَّاسِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ  
فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ.

پیامبر اکرم ﷺ فرمودند: هر که بر خود بدبین باشد  
نه بر مردم و عیب خویشتن بیند نه عیب دیگران،  
خداوند از وحشت روز قیامت آسوده خاطرش سازد.

خصال، ج ۱، ص ۱۵

«مَنْ مَقَّتْ نَفْسَهُ دُونَ مَقَّتِ النَّاسِ آمَنَهُ اللَّهُ مِنْ فَزَعِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ»؛  
«مقت» به معنی دشمنی و بغض است. [پیامبر اکرم] میفرمایند:  
آن کسی که خود را - یعنی زشتی‌ها و بدی‌ها و صفات نکوهیده‌ای  
که در خود او هست - پیش از دشمنی مردم، دشمن بدارد، و قبل  
از آنکه به عیوب دیگران پردازد و از آنها عیب‌جویی کند و آنها  
را دشمن بدارد، به عیوب خود پردازد، خداوند او را از آن ترس و  
رعبی که در روز قیامت بر دلها حاکم است و از آن فزع و ترس  
عجیب و هول فراگیر و همه‌گیر - که در قرآن از آن تعبیر شده است  
به «فزع اکبر» - محفوظ خواهد داشت.

اساس لغزشهای انسان غفلت از خود است؛ حالا غفلت از خود ابعادی دارد؛ یکی از ابعاد آن همین است که انسان از عیوبی که در خودش هست، از لغزشهایی که از خود او سر میزند غافل بشود. خیلی چیزها هست که انسان از دیگران آنها را زشت می‌شمرد اما نوبت به خود انسان که می‌رسد، با چشم مسامحه به آنها نگاه میکند، آنها را آن قدر زشت نمی‌شمارد. این غفلت از خود و از عیوب خود موجب میشود که انسان چشمش را روی عیوب دیگران باز کند، هر چیزی را که در دیگری عیب است ببیند و بزرگ بشمرد و بر آن ترتیب اثر بدهد. ولی فایده‌ی اوّل کسی که قبل از اینکه به دیگران مشغول بشود به خود مشغول شد، این است که به فکر علاج خود می‌افتد، به فکر اصلاح خود می‌افتد، می‌فهمد که محتاج اصلاح است، میداند که باید به درمان خود پردازد.

شما در این دعای شریف مکارم‌الاخلاق دعا میکنید: «اللَّهُمَّ... وَاصْلِحْنِي بِكَرَمِكَ وَدَاوِنِي بِصُنْعِكَ»؛ میخواهید که خدا شما را اصلاح کند، یا در اوایل همان دعا [میخوانید]: «وَاسْتَصْلِحْ بِقُدْرَتِكَ مَا فَسَدَ مِنِّي»؛ از قدرت الهی کمک میخواهید برای اینکه آن چیزهایی را که در وجود ما، ماده‌ی فساد شده است و ما را فاسد کرده است اصلاح کند. پس اوّلین فایده‌اش این است که انسان به فکر علاج خود می‌افتد، و از خدا میخواهد و همت میکند تا خودش را اصلاح کند. و هیچ طبیعی برای اصلاح دردهای درونی ما و عیوب اخلاقی ما بهتر از خود ما نیست که

---

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای بیستم

همت کنیم و آنها را اصلاح کنیم. فایده‌ی دوش هم این است که عیوب دیگران این قدر به نظر او منکر و مستنکر نمی‌آید؛ میبیند خب خودش هم مبتلا است، [پس] زبان به بدگویی دیگران باز نمیکند که گاهی هم انسان آنچه را درباره‌ی دیگران تصوّر میکند خلاف است؛ خیال میکند که آن اشخاص، آن عیب را دارند، یا آن عیب را به این زیادی دارند.<sup>۱</sup>



### ❁ آزمونهای سلامتی و آسایش

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ  
الْفَرَاغُ وَالصِّحَّةُ.

رسول خدا ﷺ فرمود: بیشتر مردم در دو نعمت  
آزمایش شده‌اند؛ آسایش و تندرستی.

خصال، ج ۱، ص ۳۴، حدیث ۷

[رسول اکرم ﷺ فرمودند:] «نِعْمَتَانِ مَفْتُونٌ فِيهِمَا كَثِيرٌ مِنَ النَّاسِ»؛  
دو نعمت از نعمتهای پروردگار هست که بسیاری از مردم در مورد  
این دو نعمت، مورد فتنه – یعنی امتحان و ابتلاء – قرار میگیرند؛  
«الْفَرَاغُ وَالصِّحَّةُ»؛ یکی فراغت است و یکی صحت و سلامت.  
مورد امتحان قرار گرفتنشان هم به این است که بسیاری از مردم  
این دو نعمت را دارا هستند [اما] قدر آن را نمیدانند. قدر فراغت  
را آن کسی میداند که آن را از دست بدهد؛ اینهایی که مشغولند،  
کارهای فراوان و اشتغالات فراوان آنها را احاطه میکند، بر سر و



روی آنها میریزد، قدر فراغت را میفهمند که در آن فراغت میشود انسان برای سعادت خود کارهایی را انجام بدهد.

صحت هم همین جور است؛ تا کسی مبتلای به ناسلامتی و بیماری نشود، قدر صحت را نمیداند. الان از سر تا پای شما هزاران نقطه وجود دارد که هر یک از آن نقاط اگر چنانچه خدای ناکرده دچار بیماری و عارضه و ناسلامتی بشود، شما را به مشکل بزرگ خواهد انداخت؛ گاهی یک انگشت انسان درد میگیرد، گاهی یک بخشی از یک رگ انسان مشکلی پیدا میکند، گاهی یک جهاز کوچکی از جهازات درونی وجود انسان اختلال پیدا میکند؛ همین یک چیز کوچک همه‌ی زندگی را تحت الشعاع قرار میدهد. وقتی که انسان دارای سلامتی است، اهمیت سلامت این نقطه‌ی کوچک را و هزاران نقطه‌ی نظیر آن را که در وجود او است درک نمیکند. براحتی نفس میکشید، براحتی غذا میخورید، براحتی حرف میزنید، براحتی می‌بینید، براحتی راه می‌روید، براحتی تخلیه‌ی مزاج میکنید؛ انسان خیال میکند که باید این جور باشد؛ نه، هر کدام از اینها دچار اندک اختلالی بشود، زندگی را، آسایش را، گاهی سعادت انسان را تحت تأثیر قرار میدهد. پس مردم مفتونند در مورد فراغت که آن هم به قدر صحت اهمیت دارد. و در مورد صحت، مفتون بودن آنها و مبتلا بودن آنها و ممتحن بودن آنها به این است که قدرش را نمیدانند که خدا را شکر بکنند و از آن استفاده‌ی لازم را بکنند؛ این یک معنای مبتلا بودن مردم. یک وجه دیگر و معنای دیگر هم این است که بعضی از همین فراغت و از صحت سوءاستفاده میکنند؛ به قول شاعر:

## انَّ السَّبَابَ وَ الْفِرَاقَ وَ الْجِدَّةَ مَفْسَدَةٌ لِلْمَرْءِ اَيُّ مَفْسَدَةٍ<sup>۱</sup>

جوانی و فراغت و پول داری - حالا اینجا در این شعر شاعر «جِدَّة» را هم، یعنی پول داری و مال دنیا را هم اضافه کرده - مفسده است؛ یعنی جای فساد و محلّ فساد، یا [اگر] مصدر میمی باشد، به عنوان مبالغه‌ی خود فساد است که بعضی از اینها سوءاستفاده میکنند؛ به جای اینکه در جهت کمال استفاده کنند، در جهت شهوات و در جهت فساد خود و دیگران استفاده میکنند؛ این هم یک ابتلاء است. [باید] توجّه به این نِعَم بزرگ الهی بوده باشد و این توجّه موجب بشود که اوّل انسان خدای متعال را به قلب و لسان شکر کند؛ ثانیاً شکر کند به عمل، به اینکه از این نعمتها، در راه تکامل نفّس خود و خدمت به مردم استفاده کند.<sup>۲</sup>

---

۱. ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۳، ص ۳۴۰ (منقول از دیوان ابوالعتاهیه)

۲. ۱۳۸۱/۱۰/۱



### ❁ عالمِ عاملِ به علم، عالمِ بی فعل و کار

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيٍّ عليه السلام عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّهُ قَالَ فِي كَلَامٍ لَهُ: الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِلَعْلِمِهِ فَهَذَا نَاجٍ وَ رَجُلٌ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ بِرِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَدَامَةً وَ حَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ ﷻ فَاسْتَجَابَ لَهُ وَ قَبِلَ مِنْهُ وَ أَطَاعَ اللَّهَ ﷻ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ وَ أَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَ اتِّبَاعِهِ الْهَوَى.

امیرالمؤمنین علیه السلام از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت میکنند که فرمودند: دانشمندان دو گروهند: یکی دانشمندی که به علم خود عمل میکند که چنین مردی نجات پیدا میکند؛ و دیگری دانشمندی که علم خود را ترک گوید که این دانشمند در هلاکت است؛ همانا اهل جهنم از بوی عالم بی عمل در آزارند و همانا پشیمان‌تر و پُرحسرت‌ترین اهل جهنم کسی است که بنده‌ای را به سوی خدای ﷻ دعوت کند و آن بنده دعوت او را اجابت نماید و سخن وی را بپذیرد و خدا را اطاعت نماید و در نتیجه خداوند، او را به بهشت داخل کند،

ولی خود آن دعوت‌کننده را به خاطر عمل نکردن به  
علمش و پیروی از هوای نفسش به آتش بیندازد.

خصال، ج ۱، ص ۵۱، حدیث ۶۳

[رسول خدا ﷺ میفرماید:] «الْعُلَمَاءُ رَجُلَانِ»؛ دو جور عالم داریم:  
«رَجُلٌ عَالِمٌ أَخَذَ بِعِلْمِهِ فَهَذَا نَاجٍ»؛ یکی عالمی است که بر طبق  
علم خود عمل میکند، به علم خود اخذ میکند که این ناجی  
است و نجات پیدا میکند. خب حالا آن عالمی که به علم  
خود عمل میکند، متبادر به ذهن نشود که فقط [منظور] عالم به  
احکام شرعی است - این البته یکی از مصادیق آن است - بلکه  
هر عالمی که علم او و عمل به آن علم، در زندگی شخصی خود او  
و در پیمودن صراط مستقیم به وسیله‌ی او تأثیر دارد؛ حالا بعضی  
از علوم هست که چه آن عالم بر طبق آن علم عمل بکند یا نکند،  
هیچ تأثیری ندارد و هیچ اثری بر آن مترتب نیست. بعضی از  
علمها هم هست که عمل نکردن به آن بهتر است؛ فرض بفرمایید  
که علم به نغمه‌های طرب‌انگیز که حرام است؛ خب حالا [اگر]  
کسی علمش را پیدا کرده، نمیخواهند بگویند که به این علمت  
حتماً عمل کن که معلوم است؛ بلکه مراد آن علمی است که عمل  
به آن علم در زندگی جامعه، در زندگی فرد، در پیمودن صراط  
مستقیم اثر دارد که علم به شریعت از جمله‌ی اظهر مصادیق آن  
است؛ علم به معارف الهی همین جور است؛ چون علم توحید، یک  
علمی است که عمل به آن علم خیلی اثر میگذارد؛ آدم موحد در  
عمل مشرک نمیشود و در عمل دچار پرستش غیر خدا نمیشود.

پرستش که فقط سجده کردن به کسی نیست؛ اطاعت قلبی و بی قید و شرط، خودش نوعی عبادت است، پرستش است. پس بنابراین این علمی که میفرماید عامل به آن، ناجی است، آن علمی است که عمل به آن در پیمودن صراط مستقیم و در بهبود حقیقی زندگی تأثیر دارد. این یک نوع عالم.

«وَرَجُلٌ عَالِمٌ تَارِكٌ لِعِلْمِهِ فَهَذَا هَالِكٌ»؛ نقطه‌ی مقابلش هم آن [عالمی است که به علم خود عمل نمیکند که] این به هلاکت خواهد افتاد. هلاکت یعنی بدبختی، سیه‌روزی و تیره‌عاقبتی. «وَإِنَّ أَهْلَ النَّارِ لَيَتَأَذُّونَ بِرِيحِ الْعَالِمِ التَّارِكِ لِعِلْمِهِ»؛ بعد میفرماید عالمی که به علم خود اخذ نکند، در جهنم هم جزو برجستگان جهنم است؛ یعنی عذاب او از همه بیشتر است، و به قدری او در عذاب الهی منغمس است که دیگران از شنیدن بوی او متأذی میشوند. این حرفها تکلیف بنده و شما را خیلی سنگین میکند که البته بارها هم برای مردم گفته‌ایم.

«وَإِنَّ أَشَدَّ أَهْلِ النَّارِ نَذَامَةً وَحَسْرَةً رَجُلٌ دَعَا عَبْدًا إِلَى اللَّهِ ﷻ فَأَسْتَجَابَ لَهُ وَقَبِلَ مِنْهُ وَأَطَاعَ اللَّهَ ﷻ فَأَدْخَلَهُ اللَّهُ الْجَنَّةَ»؛ یک کسی است که مردم را دعوت میکند به خدا و به پیمودن صراط مستقیم و آن مخاطب، آن مستمع از روی صفای نفس حرف او را میپذیرد و در این راه نیک و در این صراط مستقیم قدم میگذارد و خدا را اطاعت میکند، [آن وقت] خدا او را به بهشت وارد میکند. «وَأَدْخَلَ الدَّاعِيَ النَّارَ بِتَرْكِهِ عِلْمَهُ وَاتِّبَاعِهِ الْهَوَى»؛ اما این کسی

را که او را دعوت کرده است به خدا و او پذیرفته است، خود این دعوت‌کننده را خدای متعال میبرد جهنم؛ چون علم خود را ترک کرده است و متابعت هوا کرده. [مثلاً] ما درباره‌ی بدی دل‌بستگی به مال دنیا دائم به مردم می‌گوییم؛ یک کاسبی، یک تاجری، یک مرد عامی‌ای از ما می‌شنود، قبول میکند، دلش نرم میشود، میرود مقداری از اموالش را صدقه می‌دهد، بعد هم در کاسبی و در پول درآوردنش مراقبت میکند که نبادا تخطی کند؛ او از ما این حرف را می‌شنود و راه هدایت را پیدا میکند. [آن وقت] خود ما تا شَبَح پول را از دور می‌بینیم با سر به طرف آن میدویم، مثل بچه‌ای که یک بازیچه‌ای را میبیند و بی‌خود از خود به طرف آن بازیچه میدود؛ وسط راه لیوان آب سرازیر میشود، کاسه‌ی چینی میشکند، خیلی چیزها به هم می‌خورند، ملتفت نیست، [چون] دلش به آن بازیچه است؛ [ما] مثل این بچه راه می‌افتیم به طرف آن مال، به طرف آن ثروت، به طرف آن مقام، سر راهمان چه ارزشهایی که نابود میشود، چه خلاف‌هایی که انجام می‌گیرد، توجه نمی‌کنیم و به آن دل می‌بندیم. حالا ما دیگری را هدایت کرده‌ایم و او از ما پذیرفته؛ او میرود بهشت. بعد روز قیامت ما نگاه می‌کنیم می‌بینیم که او در مقامات عالی است، ما العیاذ بالله در درکاتیم؛ خیلی [سخت است]. فرمود از همه‌ی مردم، حسرت [این فرد] بیشتر است؛ چون روز قیامت روز حسرت است دیگر؛ ﴿وَأُنذِرُهُمْ يَوْمَ الْحَسْرَةِ﴾<sup>۱</sup>؛ بترسان آنها را از روز حسرت. انسان همین‌طور نگاه میکند،

۱. سوره‌ی مریم، بخشی از آیه‌ی ۳۹؛ «و آنان را از روز حسرت بیم ده.»

این فرصتهای ازدست رفته‌ی زندگی را میبیند حسرت میخورد؛ میبیند که با اینها چه چیزهایی میتوانست به دست بیاورد، از چه چیزهایی میتوانست پرهیز کند و نکرد؛ لذا حسرت میخورد. در روز قیامت همه حسرت میخورند؛ در روایت دارد که حتی انبیا حسرت دارند که چرا بیش از این حرکت نکردند، پیش نرفتند. اما از همه حسرتش بالاتر این عالمی است که دیگران را دعوت میکنند، آنها گوش میکنند، خودش گوش نمیکند. پناه میبریم به خدا و از خدای متعال میخواهیم که دلهای ما را از خواب غفلت بیدار کند.<sup>۱</sup>



### در سایه سار امن الهی

أَبِي حَمَزَةَ الثَّمَالِيِّ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ صلى الله عليه وآله يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ رَجُلٌ أُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لَهَا وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخَّرْ أُخْرَى حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى أَوْ سَخَطٌ وَرَجُلٌ لَمْ يَعِْبْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بَعِيْبٍ حَتَّى يَنْفَى ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ فَإِنَّهُ لَا يَنْفَى مِنْهَا عَيْبًا إِلَّا بَدَأَ لَهُ عَيْبٌ وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلًا بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ.

ابو حمزه‌ی ثمالی از امام باقر علیه السلام روایت میکند که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: هر کس دارای این سه صفت و یا یکی از آنها باشد، در روز قیامت که هیچ سایه‌ای جز سایه‌ی الهی نیست، او در سایه‌ی عرش خدا خواهد بود: مردی که رفتارش با دیگران آن‌چنان باشد که همان رفتار را نسبت به خود از دیگران انتظار دارد؛ و مردی که تا رضا و خشم الهی را در کاری احراز نکرده، گامی پس و پیش نهد؛ و مردی که تا



عیبی را از خویشتن دور نساخته از برادرش در آن باره  
عیب جویی ننماید؛ و البته چنین است که هر عیبی  
را از خود دور بکند، عیبی دیگر در خویشتن مشاهده  
خواهد نمود و هر کس به خویشتن بپردازد، مجال  
عیب جویی از دیگران را نخواهد داشت.

خصال، ج ۱، ص ۸۰، حدیث ۳

[پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:] «ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَوْ وَاحِدَةٌ مِنْهُنَّ كَانَ فِي ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ ﷻ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَوْمَ لَا ظِلَّ إِلَّا ظِلُّهُ»؛  
معلوم میشود که اهمیت این سه خصوصیت بسیار زیاد است که  
[حضرت میفرمایند:] کسی که در آن روز [یعنی قیامت] یکی از این  
سه صفت را یا هر سه‌ی آنها را دارا باشد، در زیر سایه‌ی الهی است؛  
یعنی سایه‌ی امان الهی و رحمت الهی. این سه صفت اینها هستند:  
«رَجُلٌ أُعْطِيَ النَّاسُ مِنْ نَفْسِهِ مَا هُوَ سَائِلُهُمْ لَهَا»؛ یکی آن  
کسی که همه‌ی آن چیزهایی را که از مردم توقع دارد و برای خود  
میخواهد، به دیگران بدهد و عطا کند. شما از دیگران توقع دارید  
که در درماندگی دست شما را بگیرند، در غمها غمگسار شما  
باشند، در بی چیز کمی مالی به شما بکنند، در آنجایی که یک  
هدفی دارید، شما را به رسیدن آن هدف کمک کنند، توقع داریم  
مردم به ما احترام کنند، قدر ما را بدانند، حق ما را ضایع نکنند  
— اینها توقعاتی است که ما از مردم داریم — همه‌ی این توقعات را  
شما نسبت به مردم اداء کنید؛ این یک کلمه‌ی کوتاه که در ذیل  
آن هزاران کار بزرگ وجود دارد.

«وَرَجُلٌ لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ أُخْرَى حَتَّى يَعْلَمَ أَنَّ ذَلِكَ لِلَّهِ فِيهِ رِضَى أَوْ سَخَطٌ»؛ دوم هم اینکه انسان هیچ اقدامی نکند - «لَمْ يُقَدِّمْ رَجُلًا وَلَمْ يُؤَخِّرْ أُخْرَى» در عربی کنایه است؛ یعنی هیچ فعل و ترکی را انجام ندهد - مگر اینکه مطمئن بشود که آیا در این کار رضای الهی یا سخط<sup>۱</sup> الهی است. طبعاً اگر رضای الهی است اقدام کند؛ اگر سخط الهی است اجتناب کند؛ در همه‌ی فعل و ترکها؛ در کارهای شخصی، در کارهای خانوادگی، در کارهای اجتماعی، در کارهای علمی.

«وَرَجُلٌ لَمْ يَعْزْ أَخَاهُ الْمُسْلِمَ بِعَيْبٍ حَتَّى يَنْفِي ذَلِكَ الْعَيْبَ مِنْ نَفْسِهِ»؛ و سوم [کسی که] هیچ عیبی از دیگران نگیرد مگر اینکه اول آن عیب را در خودش برطرف کرده باشد؛ این هم یکی. به دیگری میگوید تنبل است، تا مادامی که تنبلی را در خودتان برطرف کنید نگویند؛ به دیگری میگوید طماع است، همین جور؛ به دیگری میگوید حسود است، همین جور؛ و هلم جزاً<sup>۲</sup> یکی از دو کار در اینجا تحقق پیدا خواهد کرد: یا این است که شما هرگز عیب کسی را نخواهید گفت و اصلاً بر زبان نخواهید آورد، ولو به نحو حلال، [چون اینکه] گاهی انسان عیب کسی را بگوید همیشه غیبت نیست، همیشه حرام نیست، ممکن است یک جوهری هم پیدا بشود که حلال باشد، اما شما دیگر این [کار] را نخواهید کرد، حتی حلالش را هم مرتکب نخواهید شد؛ یا اینکه عیوب خودتان را بکلی برطرف میکنید.

۱. غضب، خشم

۲. به همین ترتیب، به همین نحو

«فَإِنَّهُ لَا يَنْفِي مِنْهَا عَيْباً إِلَّا بَدَا لَهُ عَيْبٌ»؛ حالا آن وقت حضرت میفرمایند که هیچ عیبی را شما از خودتان برطرف نمیکنید مگر اینکه یک عیب دیگری را پیدا میکنید؛ یعنی نفس انسان همیشه عیوب و نواقصی دارد؛ ماها که غافلیم از نفس خودمان، مثل آن کسی هستیم که انواع و اقسام بیماری‌ها به او متوجه است و اصلاً هیچ اعتنائی نمیکند؛ بعد یک وقت میفهمد که صد ناخوشی در او جمع شده که قابل علاج نیست. اگر در صدد باشیم که عیوب را برطرف کنیم، هر یک قدمی که جلو میرویم، یک عیب دیگری در نفس خودمان ظاهر میشود؛ اصلاً مجالی باقی نمیماند که انسان به دیگران پردازد.

«وَكَفَى بِالْمَرْءِ شُغْلاً بِنَفْسِهِ عَنِ النَّاسِ»؛ اگر انسان به خود مشغول شد، کفایت میکند او را از اینکه به مردم پردازد. خیلی حدیث پُر مغز و پُر معنایی است؛ منتها برای عمل کردن خیلی نسخه‌ی خوبی است به شرط [اینکه] ان شاء الله بخواهیم عمل کنیم؛ [اما] برای گفتن و حرف زدن، نه؛ همین‌طور یک حرف زدنی است.<sup>۱</sup>



## ❁ دیدگان بابرکت

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَغْنَيْنِ عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ غَضَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ وَ عَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ.

رسول خدا ﷺ فرمود: هر چشمی روز قیامت گریان است به جز سه چشم: چشمی که از ترس خدا گریسته و چشمی که از محرمات الهی دیده‌پوشی کرده، و چشمی که در راه خدا شب‌زنده‌دار بوده است.

خصال، ج ۱، ص ۹۸، حدیث ۴۶

[پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:] «كُلُّ عَيْنٍ بَاكِئَةٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا ثَلَاثَ أَغْنَيْنِ»؛ همه‌ی چشمها در روز قیامت گریان است؛ به خاطر هول و هراسی که بر فضای محشر حاکم است؛ هم از ترس، هم از حسرت، هم از حیرت، همه‌ی چشمها در آنجا گریانند. سه چشم در آنجا گریان نیست. خب حالا «گریان نیست»، گریه‌ی چشم در واقع حاکی است از گریه‌ی دل، و اگر چشم گریان نبود، معلوم میشود که دل گریان و خائف و هراسناک و مانند اینها نیست

به آن شکل؛ یعنی یک حالت اطمینانی بر این سه دسته حاکم است؛ دل‌هایشان آرام است ولو حالا نسبت به دیگران.

«عَيْنٌ بَكَتْ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ»؛ [اَوَّل] چشمی که از خشیت الهی در دنیا گریسته باشد که این اثرش آنجا ظاهر میشود؛ وقتی انسان اینجا از خشیت الهی می‌گیرد، نتیجه‌اش این است که آنجا چشم او گریان نیست. «وَعَيْنٌ غُصَّتْ عَنْ مَحَارِمِ اللَّهِ»؛ و چشمی که در این دنیا از محارم الهی پوشیده شده است. این هم [دسته‌ی دوم]. «وَعَيْنٌ بَاتَتْ سَاهِرَةً فِي سَبِيلِ اللَّهِ»؛ و [سوم] چشمی که در راه خدا بیدار مانده است، بیداری کشیده است. همین کسانی که در جبهه‌ها یا بیرون جبهه‌ها شبها را تا صبح کشیک میدادند و بیداری میکشیدند، [از جمله‌ی] اینها هستند. این چشم‌هایی که برای خدا در دنیا کار کردند و خودشان را متأثر به تأثیر حکم الهی و اراده‌ی الهی کردند، نتیجه‌اش این است که در آنجا آرامند. همان‌طور که قبلاً عرض کردیم دنیا و آخرت مثل دو کفّه‌ی میزانند؛<sup>۱</sup> هر چه اینجا [را] سنگین کنید، آنجا سبک خواهد شد؛ هر چه اینجا رنج تحمّل کنید، آنجا راحت به دست خواهد آمد؛ هر چه اینجا عیش و راحت را افزایش بدهید، آنجا از سهمتان کم خواهد شد. این مضمون روایات هم هست با همین کلّیت؛ از مجموع روایات هم همین درمی‌آید.<sup>۲</sup>

۱. بیان حدیث، ۱۳۸۱/۱۱/۱۴

۲. ۱۳۸۲/۱/۱۹



### ❁ تکمیل گرایمان

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ الْحَسَنِ عَنْ أُمِّهِ فَاطِمَةَ بِنْتِ الْحُسَيْنِ  
بْنِ عَلِيٍّ عليه السلام عَنْ أَبِيهَا عليه السلام قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله:  
ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ  
الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ وَ  
إِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ  
يَتَعَاطَ مَا لَيْسَ لَهُ.

عبدالله بن الحسن از مادرش فاطمه دختر امام  
حسین عليه السلام و او نیز از پدرش نقل میکنند که رسول  
خدا صلى الله عليه وآله فرمود: سه خصلت است که در هر کس  
باشد، خصلتهای ایمان در او کامل شده است: کسی  
که وقتی خشنود شد، خشنودی اش او را به گناه و  
باطل نکشاند؛ و وقتی خشمگین شد، خشم او، او را  
از حق بیرون نکند؛ و وقتی قدرت یافت، به آنچه مال  
او نیست دست درازی نکند.

خصال، ج ۱، ص ۱۰۵، حدیث ۶۶

این عبدالله بن حسن همان عبدالله بن حسن مثنی است که معروف

است به عبدالله محض؛ چون علوی محض بود. هم پدر او علوی بود که پسر امام حسن بود، هم مادر او علویّه بود که دختر امام حسین بود. دو نفر از خاندان پیغمبر این حالت را داشتند؛ یکی ایشان بود، یکی [هم] امام باقر علیه السلام که مادرشان دختر امام حسن بود. [ایشان] از مادرش روایت میکند از حسین بن علی علیه السلام [که رسول اکرم میفرماید:] «ثَلَاثُ خِصَالٍ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتَكْمَلَ خِصَالَ الْإِيمَانِ»؛ هر کس این سه خصوصیت را دارا باشد، همه‌ی خصلتهای ایمان را دارا است؛ یعنی ایمان در او کامل است.

«الَّذِي إِذَا رَضِيَ لَمْ يُدْخِلْهُ رِضَاهُ فِي إِثْمٍ وَلَا بَاطِلٍ»؛ گاهی انسان از اوضاع خشنود است، مثلاً داخل جیبش پول هست، دشمنش مغلوب است، دوستانش زیادند، دُوروبرش گرفته است، حالت خوشی و رضایت دارد، گاهی انسان در این حالت است؛ [میفرماید] وقتی در این حالت است، این خشنودی او از اوضاع، او را در گناه و در عمل باطل وارد نکند. این یکی از آن لغزشگاه‌های خیلی زیاد است که وقتی اوضاع انسان روبه‌راه است و همه چیز فراهم است و مانند اینها، غفلت، انسان را در گناه یا در باطل وارد میکند. این یک [مطلب] که این خویشتن‌داری او در این حالت باشد.

«وَإِذَا غَضِبَ لَمْ يُخْرِجْهُ الْغَضَبُ مِنَ الْحَقِّ»؛ یکی از آن حالاتی که انسان در آن حالت در لغزشگاه قرار دارد، حالت خشم است. از دست کسی عصبانی که شد، خشمگین که شد، جای لغزش است؛ انسان [در حالت] خشم، خلاف حق بر زبانش جاری میشود، ناسزا به افرادی که مستحقّ ناسزا نیستند میگوید، کار

غلط میکند! این خویشتن‌داری در او باشد که وقتی دچار خشم شد، خشم او، او را از حق منحرف نکند؛ یعنی عصبانی که شد، عصبانیت او موجب نشود که از جاده‌ی حق، از حرف حق خارج بشود. گاهی انسان از دست کسی عصبانی است، علیه او حکم میکند، قضاوت میکند، نظر میدهد، بر خلاف حق رأی میدهد. این خویشتن‌داری در انسان باید وجود داشته باشد.

«وَإِذَا قَدَّرَ لَمْ يَتَعَاظَ مَا لَيْسَ لَهُ»؛ سوّم؛ وقتی قدرت پیدا کرد، این قدرت او موجب نشود که چیزهایی را که متعلّق به او نیست، برای خودش مباح بداند و دست روی آنها بگذارد. وقتی انسان قدرتی ندارد، عاجز است، خب نمیتواند تخطّی بکند اما وقتی که قدرت پیدا کرد و امضای او، حرف او، حضور او منشأ اثر شد - به زبان امروز ما - برای پُر کردن کیسه‌ی خود و جلب منافع که مال او نیست به سمت خود، از این سوءاستفاده نکند. اگر این خویشتن‌داری در انسان به وجود بیاید که در رضا آن‌جور، در غضب آن‌جور، و در حال قدرت این‌جور [باشد، آن وقت خصلتهای ایمان در او کامل میشود].<sup>۱</sup>





### ❁ تأکید بر سه پرهیز

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ أَنْهَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ خِصَالٍ عِظَامُ الْحَسَدِ وَالْحِرْصِ وَالْكَذِبِ.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ضمن سفارشهایش به حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: ای علی! تو را از سه صفت منفی بزرگ نهی میکنم: حسد و حرص و دروغ.

خصال، ج ۱، ص ۱۲۴، حدیث ۱۲۱

«يَا عَلِيُّ أَنْهَاكَ عَنْ ثَلَاثٍ خِصَالٍ عِظَامٍ»؛ این یک مجموعه وصایایی است از نبی اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین که یک قسمتی از آن را اینجا ذکر کرده‌اند. [میفرماید ای علی!] از سه خصلت منفی بزرگ تو را نهی میکنم؛ که اگر دقت کنیم می‌بینیم بخش مهمی از ناملایمات و ناروایی‌ها در میان مردم ناشی از همین سه خصلت است و مخصوص مسلمانها هم نیست و در هر جامعه‌ای که یک

چنین خصوصیتاتی باشد، مایه‌ی وجود ناروایی‌های بسیاری در آن جامعه خواهد شد:

«الْحَسَدُ»؛ یکی حسد است که موجب میشود که روابط عاطفی انسان با مردم پیرامون خود - هر چه نزدیک‌تر، بیشتر- به هم بخورد و ناسالم بشود؛ اگر انسان به نزدیکان خود، به برادر خود، به دوست نزدیک خود، به خویشاوند خود، به معاشر خود، همین‌طور بروید تا افراد گوناگون جامعه و تا هر جایی که دایره‌ی آشنایی او توسعه دارد، حسد بورزد، روابط عاطفی و قلبی او با این محسودین را ناسالم میکند و خراب میکند. [این] درست عکس آن چیزی است که در یک نظام سالم مورد نظر است که توادد<sup>۱</sup> و تراحم و محبت و مانند اینها باشد؛ محبت‌ها را از بین میبرد، صمیمیت‌ها را از بین میبرد، همکاری‌ها را از بین میبرد؛ صرف حسد! چقدر کسانی که انسان مایل است با آنها همکاری کند، محبت کند، به خاطر حسادت به آنها، جلوی اینها گرفته میشود؛ به او کمک نمیکند، همکاری نمیکند، دوستی نمیکند، بدگویی میکند، کارشکنی میکند به خاطر حسد. ببینید! منشأ بسیاری از ناروایی‌ها در ارتباطات اجتماعی عبارت است از حسد؛ یعنی [حسد] یک سرِ بند است، یک ریشه است برای مجموعه‌ای از ناروایی‌ها و به دنبال آن، ناکامی‌ها.

«وَالْحِرْصُ»؛ و حرص یک بُعد دیگر و یک جانب دیگر است که آن هم موجب میشود انسان چیزهایی را در زندگی خود

۱. محبت

هدف‌گیری کند، مادّیاتی را هدف خود قرار بدهد و در راه رسیدن به آنها دیگر هیچ ملاحظه‌ای نکند؛ مثل یک کودکی که وقتی مثلاً یک چیز جذّابی جلوی او، در دو سه متری قرار می‌گیرد و می‌خواهد برود طرف آن، دیگر سر راهش نگاه نمی‌کند که لیوان آب ریخت، ظرف غذا چپه شد؛ اینها را دیگر ملاحظه نمی‌کند؛ همین‌طور بی‌ملاحظه می‌آید به طرف آن. حرص این جوری است در انسان؛ وقتی انسان به مال دنیا حریص شد، به مقام دنیا حریص شد، به شهوات دنیوی حریص شد و هدف‌گیری کرد، دیگر بین راه ملاحظه نمی‌کند که از این حرکت سریع او چه اتفاق می‌افتد، چه چیزهایی خراب میشود، چه چیزهایی میریزد، چه آبروهایی بر باد میرود، چه فضیلت‌هایی نابود میشود، چه حق‌هایی پایمال میشود؛ اینها را دیگر انسان ملاحظه نمی‌کند؛ حرص این‌طور است.

«وَ الْكَذِبُ»؛ سوّمی هم کذب است؛ دروغ، دروغ‌گویی، دروغ رفتاری که نقطه‌ی مقابل صادق و صدق است که در قرآن این همه راجع به آن صحبت شده و صادقین این‌طور مورد مدح قرار گرفته‌اند. کذب یعنی همه‌ی حقایق را که یک انسان، یک مجموعه‌ی انسانی، یک جامعه باید بر اساس آن حرکت کنند، وارونه نشان دادن و وارونه کردن و عکس مراد را در واقع تحصیل کردن؛ که چیز عجیبی است.<sup>۱</sup>



### ❁ نیکوکارهای سه‌گانه

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَزَارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ: إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ وَ مُوَاَسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَ ذِكْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ.

از جمله وصیتهایی که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد این بود که فرمود: ای علی! سرآمد عملها سه عمل است: به مردم از جانب خود انصاف بدهی، و همراهی کردن با برادران دینی، و یاد خدا بودن در هر حالتی.

خصال، ج ۱، ص ۱۲۵، حدیث ۱۲۱

[ادامه روایت قبلی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ چنین میفرمایند:] «يَا عَلِيُّ سَيِّدُ الْأَعْمَالِ ثَلَاثُ خِصَالٍ»؛ این سه خصلت، سید اعمال و سرور همه‌ی کارهای نیکي هستند که

انسان انجام میدهد. دو مورد از این سه صفت مربوط به روابط اجتماعی و زندگی با مردم است؛ یکی مربوط به فیما بین و بین الله است. این سه خصلت اینها است:

«إِنْصَافُكَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ»؛ اَوَّل [اینکه] در ارتباط با مردم نسبت به خود، با آنها عادلانه رفتار کنی. انصاف یعنی عادلانه رفتار کردن که به زبان، این کار آسان جاری میشود اما در عمل بسیار دشوار است. آنجایی که پای خود انسان، شخصیت انسان، منافع انسان، راحت انسان با دیگران مطرح است، غالباً انسان حق را به خود میدهد و دیگران را با خود و با منافع خود مقایسه میکند. این جمله، این جور تعلیم میدهد که آنجایی که با کسی طرف هستی، مثل یک شخص ثالثی کنار بایستی، خود را یک فرد، او را هم یک فرد حساب کن؛ بین اینها عادلانه قضاوت کن و عادلانه رفتار کن. اگر چنانچه قرار است یک موقعیتی، یک مأموریتی، یک مسئولیتی، یک پولی، یک محبتی بین شما و دیگری تقسیم بشود یا امر دایر بین شما و او است، شما کنار بایستی؛ خود را یک طرف بگذار، او را هم یک طرف، مثل یک نفر ثالثی درباره‌ی اینها قضاوت کن؛ منصفانه قضاوت کن که این کار سختی است. «وَمُؤَاَسَاةُ الْأَخِ فِي اللَّهِ ﷻ»؛ با برادر دینی خود مواسات کن. «مواسات» یعنی کمک، اعانت؛ با «مساوات» تفاوت بسیاری دارد. حالا اوایل انقلاب بعضی مواسات اسلامی را با مواساتی که در بعضی از مکاتب دیگر هست یکی می‌گرفتند که این درست نیست. مواسات یعنی اعانه، یعنی کمک. [میفرماید:] بنای زندگی را بر کمک به دیگران بگذار. کمک به برادران دینی هم مواسات است.

«وَذِكْرُ اللَّهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى عَلَى كُلِّ حَالٍ»؛ سوّم که اساس قضیه است و روح همه‌ی اعمال انسان، این است که انسان خدا را در همه‌ی احوال فراموش نکند؛ قدرت الهی را، علم الهی را، لطف الهی را، فضل الهی را، استمداد از خدا را، استحياء من الله<sup>۱</sup> را [فراموش نکند]؛ در همه‌ی احوال - به این معانی - به یاد خدا باشد.<sup>۲</sup>

---

۱. حیاداشتن از خدا

۲. ۱۳۸۲/۶/۲۵



### ❁ سه شرط استواری عمل

حَدَّثَنَا أَبِي عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيَمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ وَرَعَ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ وَ خُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسَ وَ حِلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلَ الْجَاهِلِ.

از جمله وصیتهایی که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد این بود که فرمود: ای علی! سه چیز است که اگر در کسی نباشد، عمل او استوار نمیگردد: ترس از خدا که او را از ارتکاب گناهان الهی بازدارد، و اخلاقی که با آن با مردم مدارا کند، و بردباری که با آن جهلِ جاهل را تحمّل کند.

خصال، ج ۱، ص ۱۲۵، حدیث ۱۲۱

[ادامه‌ی روایت قبلی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید:] «يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ»؛ «لَمْ يَقُمْ لَهُ عَمَلٌ» یعنی لا یطیق عملاً؛ آن کسی که این سه خصوصیت در

او نباشد، نمیتواند هیچ کاری از کارهای مربوط به دنیا و آخرت را به درستی انجام بدهد.

«وَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ ﷻ»؛ یکی [اینکه] اگر ورع در انسان نباشد، کار آدمی به جایی نمیرسد؛ نمیتواند توفیقی در امر آخرت و دین خود پیدا کند. چون ورع آن حالتی است که انسان را به پرهیز از گناه وادار میکند. اگر این حالت ورع در انسان نباشد و نسبت به گناهان روحیه‌ی عدم مبالات داشته باشد، کارش به جایی نمیرسد؛ چون گناهان مثل رخنه‌هایی هستند که در دیواره‌ی بنای شخصیت معنوی انسان خلل ایجاد میکنند، فتور<sup>۱</sup> ایجاد میکنند. مثل این است که شما در یک استخری دائم با تلمبه آب بریزید، ده سوراخ و ترک هم داشته باشد و از این‌ور و آن‌ور آبش برود؛ خب به جایی نمیرسد دیگر. گناه این‌جوری است. حالا آن لمم جدا است - إِلَّا اللَّمَمَ<sup>۲</sup> - انسان بالاخره معصوم که نیست؛ یک وقت از آدمها تخلفی، گناهی، لغزشی سر میزند، آن جدا است اما اگر چنانچه آن حالت پرهیز از گناه و کف از گناه در انسان وجود نداشته باشد، انسان نسبت به گناه کردن بی‌مبالات باشد، آن وقت این‌جوری است که کار دین او و تقوای او و بنا و عمارت معنوی روح او به جایی نمیرسد.

«وَحُلُقٌ يُدَارِي بِهِ النَّاسُ»؛ دوم که این هم اگر نباشد کار دنیای انسان به جایی نمیرسد، [این است که] یک اخلاقی داشته باشد که با مردم مدارا کند. خب، همه که با انسان همفکر نیستند،

۱. سستی

۲. سوره‌ی نجم، بخشی از آیه‌ی ۳۲؛ «جز لغزشهای کوچک».



هم جهت نیستند، منافعشان یکسان نیست؛ تضاد هست دیگر -زندگی میدان تعارض و تضاد و درگیری و تصادم است- [اگر] بنا باشد که انسان با کسی هیچ مدارا نکند، با هر کسی که با او اختلافی دارد، تفریقی دارد، درگیر بشود، چنگال بزند، زندگی نمیگذرد؛ زندگی میشود یک جهنم؛ هم برای خود، هم برای دیگران. پس یکی هم مدارا است؛ اخلاقی که موجب مدارا بشود. مدارا هم طبعاً ناشی از آن خُلق باطنی انسان است، [یعنی] حالت تحمّل. «و حِلْمٌ يَرْدُّ بِهِ جَهْلُ الْجَاهِلِ»؛ سَوم [بردباری در مقابل جاهل]. جاهل اینجا در مقابل عالم نیست. هر جا که صحبت از حلم است، جاهل در مقابل سفیه است؛ جاهل در مقابل آن انسان به اصطلاح عاقل است، نه در مقابل عالم. انسان بایستی با انسانهایی که به اصطلاح در برخورد زندگی و در معاملات و مبادلات زندگی اهل جهل و سفاهتند، با حلم مواجه بشود؛ اگر حلم نباشد، [زندگی پیش نمیرود]. بعضی‌ها به انسان تعرّض میکنند، یک چیزی میگویند، یک حرفی میزنند، یک پنجه‌ای میزنند؛ اینجا انسان باید با اینها با حلم برخورد کند. اگر با حلم برخورد کرد، آن وقت میتواند زندگی را بگذراند وَاَلَا در مقابل جهلِ جاهل و سفاهتِ سفیه، او هم [اگر] بخواهد جهالت و سفاهت بکند، باز زندگی پیش نخواهد رفت. این سه خصوصیت برای این است که انسان بتواند دوران زندگی را که در آن، هم عمل دنیا هست و هم عمل آخرت، طاقت بیاورد.<sup>۱</sup>



### ❁ سه خصلت از مکارم

حَدَّثَنَا أَبِي رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ بْنِ هَاشِمٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ يَرْفَعُهُ إِلَى أَبِي أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: كَانَ فِيمَا أَوْصَى بِهِ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ ... يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ وَتَغْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ.

از جمله وصیتهایی که پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ کرد این بود که فرمود: ای علی! سه خصلت از اخلاق نیکو است: به کسی که تو را محروم کرده، عطا کنی و با کسی که تو را قطع کرده، پیوند برقرار کنی و کسی را که به تو ستم کرده، ببخشی.

خصال، ج ۱، ص ۱۲۵، حدیث ۱۲۱

[ادامه‌ی روایت قبلی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ میفرماید:] «يَا عَلِيُّ ثَلَاثُ خِصَالٍ مِنْ مَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ»؛ مکارم اخلاق یعنی آن خُلقیات بزرگوارانه؛ جمع «مَکرمه» است که هم صفت شخص و هم صفت متعلقات شخص می‌آید. بعضی از صفات نیک هست که خب خیلی ارزش دارد؛ بعضی هست علاوه بر

اینکه صفت نیکی است، یک کار بزرگوارانه است؛ فراتر از رفتار انسانهای معمولی است. این سه صفت از آن صفات است: «تُعْطَى مَنْ حَرَمَكَ»؛ آن کسی که شما را محروم کرده است، شما به او عطا کنید، شما او را محروم نکنید؛ فرض بفرمایید قرضی از او خواستید، او به شما نداد؛ کاری از او خواستید، برایتان انجام نداد.

معیار دوستان دغل روز حاجت است

قرضی برای تجربه از دوستان طلب<sup>۱</sup>

یک چیزی از او خواستید، نداد؛ [مثلاً گفتید] «این سفارش را برای من بکن، این کمک را به من بکن، این پول را به من بده»، برای تو نکرد، بعد فردا او به شما احتیاج پیدا کرد، پیش شما آمد، اینجا شما مقابله‌ی به مثل و معامله‌ی به مثل نکنید.

«وَتَصِلُ مَنْ قَطَعَكَ»؛ دوم، [اگر] خویشاوند بی‌عاطفه‌ای هست که ارتباط خود را با شما قطع کرده است، شما وصل کنید؛ اگر او قطع کرده است، شما وصل کنید. [شما] برای وصل کردن آمده‌اید، نگذارید رابطه این جوری بماند.

«وَتَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَكَ»؛ این سوومی سخت‌تر از آنهای دیگر است: [کسی را که] ظلمی به شما کرده، حرف ناحقّی علیه شما گفته، حکم ناحقّی علیه شما کرده و مالی از شما غصب کرده و از این قبیل، عفو کنید. اینها بزرگوارانه است؛ این کارِ آن انسانهای

---

۱. صائب تبریزی

برجسته است؛ در بین همین آدمهای معمولی هم کسانی را  
می‌بینیم که حقیقتاً همین جور هستند.<sup>۱</sup>



### ❁ سه شرط آشنایی

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ: ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَلَا مِنَ اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ جَلْمٌ يَرُدُّ بِهِ جَهْلُ الْجَاهِلِ وَحُسْنُ خُلُقٍ يَعْيشُ بِهِ فِي النَّاسِ وَوَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ وَعَلَيْهِ السَّلَامُ.

امام صادق عَلَيْهِ السَّلَامُ از پدرشان و اجدادشان نقل میکنند که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود: هر کس این سه خصوصیت را نداشته باشد، نه با من آشنا است و نه با خدای وَعَلَيْهِ السَّلَامُ. عرض شد یا رسول الله آن سه چیز چیست؟ فرمود: بردباری تا آن حد که از رفتار جاهلانه‌ی نادان درگذرد؛ و حسن خُلق تا آن اندازه که با آن در اجتماع زندگی کند؛ و پرهیزکاری تا آن پایه که او را از نافرمانی خدای وَعَلَيْهِ السَّلَامُ بازدارد.

خصال، ج ۱، ص ۱۴۵، حدیث ۱۷۲

[پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ میفرماید:] «ثَلَاثٌ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلَيْسَ مِنِّي وَ

لَا مِنْ اللَّهِ ﷻ؛ اگر این سه صفت در کسی نباشد، او منسوب به نبی اکرم و منسوب به خدای ﷻ نیست؛ یعنی نمیتوان او را از اهل و کسان پیغمبر یا از بندگان برجسته‌ی خدا دانست. این سه خصوصیت، اخلاقی است.

«قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَا هُنَّ؟ قَالَ حِلْمٌ يُرَدُّ بِهِ جَهْلُ الْجَاهِلِ»؛ اَوَّل [حلم است]؛ چون مکرّر عرض کرده‌ایم که حلم به معنای ظرفیت داشتن و جنبه داشتن انسان است که وقتی انسان از این صفت برخوردار باشد، در تعامل روزمره‌ی خود با انسانهای مختلف یک منش خاصی از او مشاهده میشود. اگر کسی از روی جهل، از روی غرض با او برخورد بکند، او میتواند با این حلم ردّ جهل جاهل بکند. جهل در اینجا در معنای مقابل علم نیست؛ این جهل مقابل با اعمّ از علم و عقل و مانند اینها است. اگر کسی از روی نادانی، از روی جهالت، از روی خشم و عصبانیتی که ملازم با جهالت است - جهالت به معنای نداشتن خردمندی لازم - با او برخورد بکند، این میتواند آن را رد کند؛ رد کردن به معنای ستیزه کردن نیست؛ یعنی دفع کند، مشکل آن را از خودش برطرف کند؛ حلم این است.

نقطه‌ی مقابل حلم چیست؟ در بسیاری از روایات نقطه‌ی مقابل حلم هم جهل قرار داده شده است. [اگر] این هم با او مقابله کند، خب شما ببینید که اگر یک چنین وضعی پیش بیاید که تعرضی از یک طرف صورت بگیرد - تعرض از روی جهل، به همین معنایی که گفته شد - و طرف مقابل هم همان جور با او برخورد بکند، چه کشمکشی در جامعه به وجود می‌آید که هیچ

عفو، اغماضی، گذشتی در جامعه وجود ندارد؛ اهمّیت این، از اینجا معلوم میشود.

«وَحُسْنُ خُلُقٍ يَعِيشُ بِهِ فِي النَّاسِ»؛ دَوِّم، حُسن خلق که اینجا حُسن خلق به معنای اخص است؛ یعنی حُسن معاشرت که این هم مربوط به مراودات و ارتباطات با مردم است. «وَوَرَعٌ يَخْجُزُهُ عَنْ مَعَاصِي اللَّهِ ﷻ»؛ و سَوِّم، [ورع] که این، ارتباط به فیما بینّه و بین الله دارد. اگر کسی این سه خصوصیت را نداشته باشد، نه با خدای متعال رابطه‌ی خوبی دارد، نه با مردم معاشرت خوبی دارد، نه در نظم و انضباط اجتماعی تأثیری دارد؛ خب این، لیس من الله ولا من رسول الله.<sup>۱</sup>



## ❧ از حقایق ایمان

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ أَشْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهُ رَكْبٌ فَقَالُوا السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَالْتَفَتَ إِلَيْهِمْ فَقَالَ مَا أَنْتُمْ؟ قَالُوا مُؤْمِنُونَ قَالَ فَمَا حَقِيقَةُ إِيْمَانِكُمْ؟ قَالُوا الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ وَ التَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ وَ التَّفْوِضُ إِلَى اللَّهِ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْنُوا مَا لَا تَسْكُنُونَ وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ وَ اتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ.

امام باقر عليه السلام فرمود: روزی عده‌ای سوار، پیامبر را در یکی از سفرهایشان ملاقات کرده و به حضرت سلام کردند. حضرت به آنان توجه نموده و فرمود: شما چه کاره‌اید؟ عرض کردند ما جمعی مؤمن هستیم. فرمود: حقیقت ایمان شما چیست؟ عرض کردند: تا سرحدّ رضا به قضای الهی و تسلیم در مقابل امر خدا و واگذاری کارها به خدا. فرمود: اینان دانشمندانی هستند واقع‌بین که نزدیک است از واقع‌بینی به رتبه‌ی پیغمبری نائل آیند و اگر شما در گفتار خود راست‌گو



هستید، خانه‌ای که نشیمن شما نیست، نسازید؛  
و ثروتی را که نتوانید آن را بخورید، نیندوزید؛ و از  
خداوندی که به سوی او بازمیگردید، بترسید.

خصال، ج ۱، ص ۱۴۶، حدیث ۱۷۵

[امام باقر علیه السلام فرمودند:] «بَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ ﷺ ذَاتَ يَوْمٍ فِي بَعْضِ  
أَسْفَارِهِ إِذْ لَقِيَهِ رَكْبٌ»؛ «رکب» یعنی یک جماعتی سوار بودند،  
داشتند میرفتند؛ حضرت [رسول اکرم ﷺ] به اینها رسید. «فَقَالَ مَا  
أَنْتُمْ؟» فرمود شما چه هستید؟ نمی‌پرسد چه کسی هستید، یعنی  
اسمتان چیست، پسر چه کسی هستید؛ [این] سؤال را از اینها  
نمی‌کند؛ [می‌پرسد] چه هستید؟ [یعنی] جزو ما هستید، مؤمنینید،  
غیر مؤمنینید؟ از کدام جمع و گروهید؟ «قَالُوا مُؤْمِنُونَ»؛ گفتند  
ما جزو مؤمنین هستیم. اینجا حضرت رهایشان نمی‌کند و این را  
مقدمه‌ای قرار می‌دهد برای اینکه یک معرفتی را به آنها بیاموزد.

«قَالَ فَمَا حَقِيقَةُ إِيمَانِكُمْ؟»؛ [می‌فرماید] خب شما که مؤمنید،  
این ایمان شما به چه معنا است، به چه چیزی ایمان پیدا کرده‌اید؟  
چه جور ایمان پیدا کرده‌اید؟ حضرت سر صحبت را با اینها باز  
می‌کند. «قَالُوا الرِّضَا بِقَضَاءِ اللَّهِ»؛ گفتند ایمان ما این است، این جور  
ما به خدا ایمان پیدا کرده‌ایم که اولاً به قضای الهی راضی هستیم،  
به آنچه دست قضای الهی برای ما رقم می‌زند و مینویسد راضی  
هستیم. این خیلی صفت بزرگی است؛ معنایش هم این نیست  
که بنشینیم تا قضای الهی بر سر ما فرود بیاید، بلکه معنایش  
این است که تلاشمان را بکنیم، زحمتمان را بکشیم؛ بالاخره هر

چه قضای الهی بود در نتیجه و در پایان کار، ما به همان راضی هستیم. این یک. «والتَّسْلِيمُ لِأَمْرِ اللَّهِ»؛ دَوْم اینکه تسلیم امر خدا هستیم؛ اگر دستور میدهد این کار را بکن، این کار را نکن، ما تسلیم هستیم و قبول میکنیم. «والتَّفْوِیْضُ إِلَى اللَّهِ»؛ سَوْم [اینکه] کارها را به خدا تفویض میکنیم. معنای تفویض الی الله این است که ما تلاش خودمان را میکنیم، نتیجه را می‌سپریم به خدا؛ یعنی به کار خودمان علّیت تامّه نمی‌بخشیم و توهم این را نمیکنیم که کار ما علّت تامّه‌ی نتیجه است. مثل شما که می‌گویید ما درس را می‌خوانیم، [اما] اینکه نور علم را و نور حکمت و معرفت را در دل ما به وجود بیاورد، کار خدای متعال است. بعضی درس هم می‌خوانند، لا یزیدُهم الاّ خساراً، لا یزیدُهم الاّ بُعْدا. ما نتیجه را به خدا می‌سپاریم؛ بر خلاف آن کسانی که خیال میکردند کار آنها و اراده‌ی آنها و تصمیم‌گیری آنها علّت تامّه است: ﴿قَالَ إِنَّمَا أُوتِیْتُهِ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۱</sup>؛ قارون این جوری میگفت که این پولی که من به دست آوردم، با زرنگی خودم، با علم خودم به دست آوردم؛ به کسی مربوط نیست؛ اینجا خدا را، آن عامل اصلی را فراموش میکرد. اما نقطه‌ی مقابلش این است که شما زحمتتان را بکشید، در میدان جنگ هم حتی بروید اما ﴿وَمَا النَّصْرُ إِلَّا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ﴾<sup>۲</sup>؛ نصرت با خدا است. در همه‌ی کارها - در کارهای سیاسی، در

۱. سوره‌ی قصص، بخشی از آیه‌ی ۷۸؛ «[قارون] گفت من اینها را در نتیجه‌ی دانش

خود یافته‌ام.»

۲. از جمله، سوره‌ی آل عمران، بخشی از آیه‌ی ۱۲۶؛ «و پیروزی جز از جانب خداوند

نیست.»

کارهای اداری، در کارهای اجتماعی، در کارهای عقیدتی- شما زحمت خودتان را بکشید، بعد به خدا تفویض کنید؛ انتاج<sup>۱</sup> این مقدمات به عهده‌ی خدای متعال است. این سه خصوصیت را گفتند ما داریم؛ حقیقت ایمان ما این است؛ صرفاً این نیست که قبول کردیم خدایی هست و پیغمبری هست؛ نه، به این چیزها اعتقاد داریم.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: عُلَمَاءُ حُكَمَاءُ كَادُوا أَنْ يَكُونُوا مِنَ الْحِكْمَةِ أَنْبِيَاءَ»؛ حضرت از این حرفها خیلی خوششان آمد؛ فرمودند: شما، هم عالمید، هم حکیمید و نزدیک است که از حکمت به مرتبه‌ی نبوت برسید! پیدا است اساس کار همینها است، که به آنچه نتیجه شد و پیش آمد راضی باشیم؛ قضای الهی [این است]. آنچه خدا دستور داد تسلیم و مطیع باشیم، کاری را هم که انجام میدهیم، نتیجه را از خدا بخواهیم؛ کار را بکنیم، نتیجه را از خدا بخواهیم. معلوم میشود پایه‌ها و اصول ایمان همینها است. لذا حضرت این جور فرمود که شماها نزدیک به مقام پیغمبری هستید. خب، حالا اینها حرف بود دیگر؛ زبانمان که خوب کار میکند، همه‌ی قضیه این است که آیا دل هم با زبان همراه است تا جسم هم تابع این دو باشد یا نه؟ حضرت اینجا هم قضاوتشان را به این معنا موقوف و موکول میکنند. «فَإِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ فَلَا تَبْثُثُوا مَا لَا تَشْكُونُونَ»؛ فرمودند: اگر اینکه میگویید، راست گو هستید، در این راه صادق هستید، این در عمل شما این جوری ظاهر بشود که

---

۱. حصول نتیجه

در آن چیزی که نمیخواهید سکونت کنید بنا نکنید؛ یعنی در بنا زیاده‌روی نکنید. حالا یکی بنا [است]؛ می‌خواهید خانه بسازید، به قدری که احتیاج دارید و می‌خواهید سکونت کنید [بسازید]؛ آن چیزی را که بیش از احتیاج شما است، وارد زندگی‌تان نکنید. «وَلَا تَجْمَعُوا مَا لَا تَأْكُلُونَ»؛ و آن چیزی که میدانید نمیتوانید بخورید، جمع نکنید؛ انفاق کنید. به قدر خوراکتان، به قدر نیازتان جمع کنید. «وَأَتَّقُوا اللَّهَ الَّذِي إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ»؛ و از خدایی هم که حتماً به سوی او برخواهید گشت، سروکارتان با او خواهد افتاد، چشمتان به چشم او خواهد افتاد، بپرهیزید که آن خدا با هیچ کس قوم و خویشی و رودربایستی و ارتباط ویژه ندارد.

هیچ کس از پیغمبر خدا بالاتر نیست؛ [خدای متعال به] پیغمبر خدا با آن عظمت می‌فرماید که اگر ما تو را حفظ نمی‌کردیم، ﴿لَقَدْ كِدْتَ تَرْكُنْ إِلَيْهِمْ شَيْئًا قَلِيلًا﴾ ❀ ﴿إِذْ لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ﴾<sup>۱</sup>؛ فکر میکنی اگر تو به ظالمین رکون<sup>۲</sup> پیدا میکردی، چون حالا پیغمبر ما هستی و آدم خوبی هستی، از این گناه تو می‌گذشتیم و به تو رحم میکردیم؟ نخیر؛ ﴿إِذْ لَأَذَقْنَاكَ ضِعْفَ الْحَيَاةِ وَضِعْفَ الْمَمَاتِ﴾؛ هم در زندگی، هم در مرگ، دو برابر به تو جزای سوء میدادیم. با پیغمبرش که این جوری است، دیگر حساب ماها پاک است! یعنی خدای متعال با پیغمبرش

۱. سوره‌ی اسراء، بخشی از آیات ۷۴ و ۷۵؛ «قطعاً نزدیک بود کمی به سوی آنان متمایل شوی. در آن صورت حتماً تو را دو برابر [در] زندگی و دو برابر [پس از] مرگ [عذاب]

می‌چشانیدیم.»

۲. میل، رغبت

[همین طور عمل میکند]. یک جای دیگر میفرماید که اگر افترائی به ما ببندی، ﴿لَا خُذْنَا مِنْهُ بِالْيَمِينِ﴾<sup>۱</sup>؛ با دست محکم تو را میگیرتیم، میفشردیم؛ ﴿لَقَطَعْنَا مِنْهُ الْوَتِينَ﴾<sup>۲</sup>، رگ گردنت را قطع میکردیم. خیال کردی چون تو پیغمبری و محبوب ما هستی، از گناهت میگذشتیم؟ منطق دین یک چنین منطقی است: مراعات کردن، فهمیدن و جدی حرکت کردن و غره‌ی به خدا نشدن؛ غره نشویم به اینکه «ما که جزو خودی‌های خداییم، مال خودش هستیم و با ما کاری ندارد»؛ نه، این غره شدن است که در دعای صحیفه‌ی سجّادیه «اغترار بالله»<sup>۳</sup> یکی از آن چیزهایی هست که امام پناه بردند از آن به خدا؛ «اغترار بالله» یعنی غره‌ی به خدا شدن، یعنی همین حالتی که یهودی‌ها داشتند و بعضی از ماها هم مبتلایش هستیم.<sup>۴</sup>

۱. سوره‌ی حاقّه، آیه‌ی ۴۵

۲. همان، بخشی از آیه‌ی ۴۶

۳. دعای چهل و ششم

۴. ۱۳۸۲/۹/۱۱



### ❁ چهار راه پیوستن به نور الهی

عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَنْ أَبِيهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ مَنْ كَانَتْ عِصْمَتُهُ أَمْرُهُ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَتَى رَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْرًا قَالَ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ وَ مَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ.

امام صادق علیه السلام از پدرشان و اجدادشان نقل میکنند که رسول خدا ﷺ فرمود: در هر کس چهار چیز باشد، در بزرگ‌ترین نور الهی است: کسی که گواهی به یگانگی خدا و رسالت من او را در کارش نگه‌دار باشد؛ و کسی که چون ناگواری بر او برسد بگوید: ما از آن خداییم و به سوی او بازخواهیم گشت؛ و کسی که چون خیری دریابد بگوید: ستایش مخصوص پروردگار جهانیان است؛ و کسی که چون گناهی از او سرزد بگوید: از خدا آمرزش می‌خواهم و به سوی او بازگشت می‌کنم.

خصال، ج ۱، ص ۲۲۲، حدیث ۴۹

[پیامبر اکرم ﷺ فرمودند:] «أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ فِي نُورِ اللَّهِ الْأَعْظَمِ»؛ چهار خصلت در هر کسی که باشد، در نور اعظم پروردگار است. حالا [منظور از] این نور، نور هدایت است و نوری است که بر ذهن انسان و دل مؤمن میتابد و یا امر دنیا و آخرت او را اصلاح میکند، علی الظاهر این است که هم از لحاظ فکری و قلبی او را هدایت میکند، هم او را هدایت میکند از لحاظ مشی زندگی. این چهار خصلت چیست؟

«مَنْ كَانَتْ عِصْمَتُهُ أَمْرَهُ شَهَادَةً أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ أَنَّنِي رَسُولُ اللَّهِ»؛ «عِصْمَةُ أَمْرِهِ» یعنی چنگ زدن او و پایه‌ی مستحکم او در امر زندگی این باشد؛ همچنان که یک شیء سنگین و مهمی اگر بخواهد استقرار پیدا کند، باید به یک مبنایی، به یک نقطه‌ای متصل باشد و استحکام به او پیدا کند و اعتصام به او بکند، این بنای زندگی او و اساس زندگی او بر این باشد. [اعتصام] بر شهادتین؛ توحید و نبوت. یکی این.

«وَمَنْ إِذَا أَصَابَتْهُ مُصِيبَةٌ قَالَ ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾»؛ [دوم اینکه] چه در مصیبت نفس، چه در امور نفیسه و در اموال، در اولاد و [چه] در غیر اینها، مصیبتی که پیش می‌آید بگوید: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾. البته فقط تکلم و تلفظ این کلمات نیست؛ «بگوید» یعنی با دل خود، با وجود خود، با اعتقاد خود، بگوید ما چیزی از خودمان نداریم، مال خدا است. حالا آفتی

دیده، از دست رفته، خب مال خدا است؛ خودش را مالک و طلبکار نداند.

«وَمَنْ إِذَا أَصَابَ خَيْرًا قَالَ ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾<sup>۱</sup>؛ چیزی هم که گیر او می‌آید از امور دنیا و آخرت و علم و پول و مقام و هر چه، بگوید: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾؛ باز هم مثل قارون نگوید که ﴿إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِنْدِي﴾<sup>۲</sup>؛ خودم بودم، هنرم بود که به دست آوردم؛ نه، از خدا بداند، متعلق به او بداند، موهوب او بداند.

«وَمَنْ إِذَا أَصَابَ خَطِيئَةً قَالَ أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ وَ أَتُوبُ إِلَيْهِ»؛ یعنی [اگر گناهی مرتکب شد]، نگذارد دیر بشود؛ طلب مغفرت را و بنای بر توبه را از همان اول کار بگذارد. بالاخره انسان دچار غفلت میشود، دچار جهالت میشود، دچار خطا میشود، گناهی از او سر میزند، نگذارد که اینها متراکم بشود تا حجاب قلب او بشود. همین اول مثل این چرکی که به لباس انسان و بدن انسان آمد، آن را شستشو بدهد و از بین ببرد که نماند و متراکم بشود.<sup>۳</sup>

۱. سوره ی حمد، آیه ی ۲

۲. سوره ی قصص، بخشی از آیه ی ۷۸

۳. ۱۳۸۲/۱۱/۲۰





## ❁ چشم و گوش، و حق و باطل

قَالَ سَمِعْتُ أَبَا جَعْفَرٍ عليه السلام وَ هُوَ يَقُولُ: سُئِلَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؟ فَقَالَ أَرْبَعُ  
أَصَابِعَ وَ وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدَهُ عَلَى أُذُنِهِ وَ عَيْنَيْهِ  
فَقَالَ مَا رَأَيْتُهُ عَيْنَاكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ مَا سَمِعْتُهُ أُذْنَاكَ فَأَكْثَرُهُ  
بَاطِلٌ.

از امیرالمؤمنین عليه السلام پرسیده شد که فاصله‌ی میان  
حق و باطل چیست؟ حضرت دست خود را میان  
گوش و چشمانش گذاشت و فرمود: چهار انگشت؛  
فرمود هر چه را با چشم دیدی درست است و هر چه  
را با گوش شنیدی، بیشترش نادرست و دروغ است.  
خصال، ج ۱، ص ۲۳۶، حدیث ۷۸

راوی میگوید [از امام باقر عليه السلام نقل شده که فرمودند:] «سُئِلَ  
أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام كَمْ بَيْنَ الْحَقِّ وَ الْبَاطِلِ؟» [از امیرالمؤمنین عليه السلام  
سؤال شد:] بین حق و باطل چه فاصله‌ای است؟ همان حدیث  
معروف. «فَقَالَ أَرْبَعُ أَصَابِعَ»؛ [حضرت] فرمود: چهار انگشت. «وَ  
وَضَعَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام يَدَهُ عَلَى أُذُنِهِ وَ عَيْنَيْهِ»؛ [بعد] دستش

را گذاشت بر روی چشم و گوش که مابین چشم و گوش چهار انگشت بیشتر فاصله نیست. «فَقَالَ مَا رَأَيْتَهُ عَيْنَاكَ فَهُوَ الْحَقُّ وَ مَا سَمِعْتَهُ أُذُنَاكَ فَأَكْثَرُهُ بَاطِلٌ»؛ آنچه شما به چشم خودتان می‌بینید، خب حق است، معلوم است؛ اما آنچه می‌شنوید لزوماً حق نیست. نفرمود همه‌ی آنها باطل است؛ کافی است که انسان بداند که بخشی از آنچه می‌شنود باطل است؛ باید چه کار کند؟ ﴿فَتَبَيَّنُوا﴾<sup>۱</sup>؛ تحقیق بکند. همین یک کلمه علاج بسیاری از مشکلات در جوامع بشری است که به شایعات و به حرف این و آن و مانند اینها گوش نکنند؛ واقعاً آنچه را برایشان محقق نیست، قبول نکنند. حالا بعضی‌ها هستند که گاهی اوقات حتی آنچه را هم می‌شنوند به آنچه می‌بینند، ترجیح می‌دهند؛ می‌بینند آثار صلاح را در یک انسانی، خب این چشم است، دارد می‌بیند، آثار صلاح در یکی دیده میشود؛ اما به مجرد اینکه کسی به نحو یک شبهه‌ای می‌گوید: «شنیده‌ام که این جور»، آن را ترجیح می‌دهند بر آنچه مشاهده میکنند.<sup>۲</sup>

۱. از جمله سوره‌ی نساء، بخشی از آیه‌ی ۹۴

۲. ۱۳۸۳/۱/۱۸



## ❁ آنچه خوبان همه دارند

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيِّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ فَقَالَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَإِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا.

از امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ نقل شده که از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راجع به بهترین بندگان پرسیده شد، فرمود: آنها کسانی هستند که وقتی نیکی کنند خوشحال میشوند، و وقتی بدی کنند استغفار میکنند، و وقتی به آنها چیزی داده میشود سپاسگزاری میکنند، و وقتی گرفتار میشوند صبر میکنند، و وقتی خشمناک میشوند درمیگذرند. خصال، ج ۱، ص ۳۱۷، حدیث ۹۹

[امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود:] «سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ»؛ [از پیامبر خدا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سؤال شد] بندگان خوب چه کسانی هستند؟ [چون] انسان خیلی دلش میخواهد که جزو بندگان خوب خدا باشد.

«فَقَالَ الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا»؛ [فرمود: کسانی که] وقتی کار

نیک میکنند خرسندند، خوشحالند، مستبشرند. نه اینکه عجب و غرور اینها را بگیرد و کار خودشان را بزرگ‌تر از آنچه هست تلقی کنند؛ نه، بلکه خوشحالند که توانسته‌اند کار نیکی انجام بدهند؛ چه خدمت به مردم، چه عبادت، چه نافله و از این قبیل.

«وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا»؛ نمیگذارند کار بدشان بماند و متراکم بشود، همان اول پاک میکنند؛ طبق روایات، این نقطه‌ی سودایی را که بر اثر گناه در دل انسان به وجود می‌آید، با استغفار پاک میکنند. به مجرد اینکه کار بدی کردند، «إِذَا مَسَّهُمْ طَائِفٌ مِّنَ الشَّيْطَانِ تَذَكَّرُوا فَإِذَا هُمْ مُبْصِرُونَ»<sup>۱</sup>؛ وقتی که یک شیطانی آنها را مس میکند، وسوسه میکند و به یک انحرافی میکشاند، بلافاصله متذکر میشوند که «اینجا اشتباه کرده‌ایم» و استغفار میکنند.

«وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا»؛ [و وقتی به آنها چیزی داده میشود] شکر میکنند و در مقابل نعمت بی تفاوت و کور نیستند؛ حالا چه خدا به انسان نعمتی را بدهد، چه بندگان خدا نعمتی را بدهند. البتّه نَعَمُ الهی لحظه به لحظه به سمت ما سرازیر است؛ «خَيْرُكَ إِلَيْنَا نَازِلٌ»<sup>۲</sup>، [ولی] خب خیلی از اینها را انسان نمیفهمد. همین نفسی که من و شما داریم میکشیم، اینکه راحت روی زمین نشسته‌ایم و پایمان، کمرمان درد نگرفت، اینکه میتوانیم دو کلمه حرف بزنیم یا بشنویم، زبانمان کار کرد، گوشمان کار کرد، اینها همه نعمتهایی است که [از آنها

۱. سوره‌ی اعراف، بخشی از آیه‌ی ۲۰۱؛ «چون وسوسه‌ای از جانب شیطان بدیشان رسد [خدا را] به یاد آورند و بناگاه بینا شوند.»

۲. مصباح‌المتهجّد، ج ۲، ص ۵۸۶ (دعای ابوحمزه‌ی ثمالی)

غافلیم]؛ انسان دائماً هزاران هزار نعمت این جوری را دارد که ملتفت هم نیست، متوجه هم نیست؛ حالا آن نعمتهایی را که انسان متوجه میشود، شکر کند.

«وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا»؛ وقتی به یک مصیبتی، به یک حادثه‌ی ناگواری ابتلاء پیدا کردند صبر میکنند. صبر یعنی چه؟ یعنی جَزَع نکنند، خودشان را نبازند، بایستند؛ مثلاً یک طوفانی که دارد می‌آید، انسان را بلند نکند و به یک طرفی پرتاب کند، انسان محکم بایستد تا طوفان عبور کند برود؛ صبر یعنی این. برای من و شما که امروز در زندگی اجتماعی و سیاسی خودمان در معرض طوفانهای گوناگون سیاسی و خباثتها هستیم، این خیلی مهم است که در ابتلائات مهم صبر کنیم، ایستادگی کنیم.

«وَإِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا»؛ نه اینکه حتماً کسی گناهی کرده باشد؛ نه، [اینها] بخصوص در هنگام غضب [میبخشند]. چون خشم، مهار انسان را از او میگیرد و انسان مثل حیوان بی مهار میشود. عقل که مهار انسان دستش است، با غضب تحت الشعاع قرار میگیرد؛ به مجرد اینکه خشمگین شدند، فوراً متذکر بشوند و آن مورد را ببخشایند.<sup>۱</sup>



### ❁ شش عمل تا بهشت تضمینی

قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: تَقَبَّلُوا لِي بِسِتِّ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا وَإِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تَخْلَفُوا وَإِذَا أَوْثَمَنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا وَغُضُّوا أَبْصَارَكُمْ وَاحْفَظُوا فُرُوجَكُمْ وَكُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَالسَّتَّكُمْ.

از رسول خدا ﷺ نقل شده که فرمود: شش عمل را برای من عهده دار شوید تا من بهشت را برای شما عهده دار شوم؛ چون سخنی نقل کنید، دروغ نگوئید؛ و چون وعده دهید، تخلف نکنید؛ و چون بر چیزی امین شوید، خیانت به امانت نکنید؛ و چشمان خود را از نامحرم بپوشید و دامن خود را آلوده نکنید و دست و زبان خود را نگه دارید.

خصال، ج ۱، ص ۳۲۱، حدیث ۵

«عَنْ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ أَنَّهُ قَالَ: تَقَبَّلُوا لِي بِسِتِّ أَتَقَبَّلُ لَكُمْ بِالْجَنَّةِ؛ [از پیامبر اکرم ﷺ نقل شده که فرمودند:] شش چیز را شما تعهد کنید، من هم در مقابل تعهد میکنم که شما بهشت بروید.

«إِذَا حَدَّثْتُمْ فَلَا تَكْذِبُوا»؛ یکی اینکه دروغ نگوئید؛ وقتی حرف

میزنید، از دروغ اجتناب کنید. «وَ إِذَا وَعَدْتُمْ فَلَا تَخْلَفُوا»؛ وقتی به کسی وعده دادید، از وعده تخلف نکنید؛ عهد و پیمان خودتان را محترم و معتبر بشمرید. «وَ إِذَا أُؤْتِمِنْتُمْ فَلَا تَخُونُوا»؛ وقتی امانتی به شما دادند و امین شمرده شدید، خیانتی در آن امانت نکنید. حالا [فرق نمیکند] این امانت پول باشد، شغل باشد، ناموسی باشد؛ خیانت در امانت نکنید. «وَ عُصُوا أَبْصَارَكُمْ»؛ دریده چشمی نکنید؛ «عُصُوا أَبْصَارَكُمْ» یعنی چشم دریده‌ی در برابر محرمات نباشید. عمده‌ی محرماتِ چشمی هم همین چیزهای مربوط به مسائل غریزه‌ی جنسی است؛ زن و مرد. چشم خود را نگه دارید. «عُصُوا» به معنای بستن نیست، به معنای فرو انداختن چشم و فرو افکندن چشم است. «وَ احْفَظُوا فُرُوجَكُمْ»؛ حفظ فرج عبارت است از عدم ابتلاء به گناهان جنسی؛ از هر نوعش در روایات و متون شرعی به حفظ فرج تعبیر شده است. فقط مال زن نیست، شامل مرد هم هست؛ فقط هم عمل حرام زنا و امثال اینها نیست بلکه [یعنی] کلاً هر کاری که گناه جنسی محسوب میشود؛ از این هم خودتان را حفظ کنید. این را هم بالخصوص ذکر کردند، چون این از آن چیزهایی است که ممکن است مورد ابتلاء خیلی از مردم قرار بگیرد؛ باید اجتناب کنید. «وَ كُفُّوا أَيْدِيَكُمْ وَ أَلْسِنَتَكُمْ»؛ دست و زبان خودتان را بازدارید، یعنی ملاحظه کنید، مراقبت کنید، همیشه حواستان به دستتان و به زبانتان باشد؛ دست به هر سمتی دراز نشود، به هر چیزی دراز نشود؛ زبان به هر سخنی باز نشود. [اگر] این شش چیز را شما تعهد کنید، من بهشت را برای شما تعهد میکنم.

خب بنده این نسخه‌ی کتاب را در سال ۱۳۴۹ در مشهد در زندان مطالعه می‌کردم و من به این روایت یک حاشیه‌ای زدم که یک حاشیه‌ی ناشی از سی سالگی است؛ یعنی [درج] این حاشیه ناشی از جوانی است! بنده نوشته‌ام که «يُحْتَمَلُ أَنْ يَكُونَ الْمُرَادُ بِالْجَنَّةِ، التَّعِيمَ وَالْعَيْشَ وَالذَّعَا فِي هَذِهِ الدُّنْيَا، لَا جَنَّةَ الْآخِرَةِ؛ لَوْضُوحُ كَوْنِ هَذِهِ السَّنَةِ هِيَ أَرْكَانُ النِّظَامِ الْإِسْلَامِيِّ الْإِنْسَانِيِّ فِي الْمَجْتَمَعِ وَ عَدَمُ كَوْنِهَا تَمَامَ الشَّرِّ لِسَعَادَةِ الْجَنَّةِ الْآخِرِيَّةِ»؛ این به ذهن ما آن وقت رسیده که خب برای رفتن به بهشت آخرت که فقط این چیزها کافی نیست، اینها ارکان نظام اخلاقی در دنیا است. وقتی این نظام اخلاقی را در دنیا شما رعایت کردید، جَنَّتِ دنیا مال شما میشود و زندگی، زندگی شیرینی خواهد شد. این حرفِ آن وقت است؛ منتها آدم حالا بعد از ۳۵ سال میبیند که نه، این درست نیست، زیرا که پیغمبر اکرم خطاب به مؤمنین این را فرمود؛ خطاب به همه‌ی بشر که نفرمود. وقتی فرمود: «تَقَبَّلُوا لِي بِسِتٍّ»، خطاب به همان مؤمنینی بود که نماز میخواندند، روزه هم میگرفتند، ایمان به خدا و پیغمبر و آخرت هم داشتند؛ در این مقوله و برای این موضوع این حرف را فرمود؛ مثل همین حالا که ما با همدیگر می‌نشینیم این حرف را می‌زنیم وَاللَّهِ أَكْرَمُ بِمَا نَحْنُ فِيهِ بِإِيمَانٍ نَبَاهِدُ، خب بله، اوّلش توحید است؛ شرط ورود به جَنَّتِ، توحید است؛ بعد، ایمان به پیغمبر و به شریعت



و بعد، اعمال عبادی و مانند اینها؛ اینها هم هست، اینها هم نظام اخلاقی است. چون این خطاب به مؤمنین است، بنابراین همین درست است که [این] جَنّت، همان جَنّت اخروی است. یعنی شما که مؤمنید و نمازتان را میخوانید و روزهتان را میگیرید، نوافلتان را هم میخوانید، خمس و زکات را میدهید اما این شش چیز را ممکن است رعایت نکنید؛ [در این صورت] از بهشت خبری نیست؛ این را دارد میگوید. اگر شما خدای نکرده آدمی هستید که در حرفتان دروغ‌گویید، در امانتتان خائنید، در وعده‌تان خُلف میکنید و از این قبیل، این [جوری از] بهشت خبری نیست. این شش چیز را شما مؤمنین بالله و الیوم الآخر تقبّل بکنید، من هم بهشت را برای شما تقبّل میکنم.<sup>۱</sup>



### ❁ حق‌گویی و حق‌جویی

عَنْ جَعْفَرِ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صلى الله عليه وآله: السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ؛ قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! وَمَنْ هُمْ؟ فَقَالَ صلى الله عليه وآله: الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ، وَ يَبْذُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوهُ، وَ يَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لِأَنْفُسِهِمْ؛ هُمْ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ.

امام صادق عليه السلام از قول پدرانش از رسول خدا صلى الله عليه وآله نقل میکنند که فرمود: خوشا به حال آنان که به سایه‌ی عرش سبقت می‌جویند! سؤال شد: ای رسول خدا! اینان چه کسانی هستند؟ پیامبر صلى الله عليه وآله فرمود: کسانی که وقتی سخن حق را می‌شنوند قبول میکنند و وقتی حق را از آنها میخواهند، آن را در اختیار می‌گذارند و برای مردم جوری حکم میکنند که گویی برای خودشان حکم و قضاوت میکنند. اینها سبقت‌گیرندگان به سایه‌ی عرش الهی هستند.

النوادر (راوندی)، ص ۱۲۲، ح ۱۳۷

«السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ طُوبَى لَهُمْ»؛ [امام صادق علیه السلام از قول پدرانش از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل میکند:] خوشا به حال آن کسانی که به سایه‌ی عرش سبقت میجویند! که مراد یا در روز قیامت است که کسانی هستند که سبقت میگیرند به سایه‌ی عرش الهی، یا در همین نشئه‌ی دنیا هم این معنا صادق است؛ بعضی در سایه‌ی عرش الهی زندگی میکنند؛ علوّ درجه‌ی معنوی و روحی آنها آن چنان است که در سایه‌ی عرش الهی هستند؛ با همان معنایی که عرش الهی در علم اهل بیت و معارف اهل بیت دارا است. «قِيلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَمَنْ هُمْ؟»؛ [سؤال شد که] چه کسانی هستند این کسانی که «يَسْبِقُونَ إِلَى ظِلِّ عَرْشِ اللَّهِ؟» «فَقَالَ صلی الله علیه و آله: الَّذِينَ يَقْبَلُونَ الْحَقَّ إِذَا سَمِعُوهُ»؛ [پیامبر فرمود:] کسانی که این خصوصیات را دارند، «سَابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ» هستند: حق را که می‌شنوند، قبول میکنند و زیر بار حق میروند؛ حالا چه در بحث علمی، چه در بحث سیاسی، چه در مسائل فی‌مابین مردم - در معاملات و خرید و فروش و مانند اینها - چه در مسائل کاری. [وقتی] میفهمد که این طرف مقابل دارد درست میگوید و حق میگوید، تعصب او، غیرت ابلهانه‌ی او، حمیت جاهلیّه‌ی او، مانع نمیشود از اینکه این حرف حق را قبول بکند. شما ببینید واقعاً همین یک کلمه چقدر برای امثال ماها راهگشا است: «حق را قبول کند.» خیلی از این مشکلاتی که در جوامع بشری از جمله جامعه‌ی خود ما پیش می‌آید، به خاطر این است که در مجادلات و منازعات گوناگون - چه شخصی، چه عمومی، چه سیاسی، چه عقیدتی - طرف زیر بار حرف حق نمی‌رود؛ میفهمد حق است، [اما] قبول نمیکند.

«وَيَبْذُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوا»؛ هم «يَبْذُلُ»، هم «يَبْذُلُ» هر دوی در دست است. خصوصیت دیگر این است که حق را بذل میکنند و میگویند؛ در اختیار دیگران میگذارند وقتی که از آنها خواسته میشود. از شما قضاوتی میخواهند در مورد یک قضیه‌ای، میگویند آقا در این قضیه حق با کیست؟ شما هم میدانی حق با کیست؛ این را بذل کنید. گاهی انسان حق را میداند، نمیگوید؛ میفهمد حق با کیست، برایش روشن است اما نمیگوید؛ «يَعْرِفُونَ [نِعْمَةَ اللَّهِ] ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا»؛ حق برایشان معلوم میشود اما بیان نمیکنند. مرحوم پدر بزرگ ما، مرحوم آقای نجف آبادی، نقل میکرد و میگفت که یک نفری در مدینه با یک شخصی مواجه شد و درباره‌ی امامت بحث کردند، ادله‌ی قرآنی و حدیثی و عقلی امامت را گفت و دید او مسلط‌تر است - حالا ایشان با تفصیل بیان میکرد - گفت که خب تو که این قدر میدانی، چرا قبول نمیکنی؟ گفت هر وقت میخواهم این حقیقت را اذعان بکنم و تصدیق قلبی بکنم و بپذیرم، «يَأْتِينِي شَيْطَانٌ» - ایشان میگفت به همین کلمه‌ی «شَيْطَانٌ» - شیطانی می‌آید نمیگذارد؛ میگوید تو خوب فهمیدی، دیگران نفهمیدند؛ بعد [اگر] این حرف را قبول بکنی جواب مریدها را چه میدهی، جواب مردم را چه میدهی؟ از آنها میپرسند - از بعضی از علما و بزرگان و مانند اینها - منتها جواب نمیدهند باینکه میدانند حق را. پس بنابراین دوم هم اینکه: «يَبْذُلُونَهُ إِذَا سُئِلُوا»؛ وقتی که حق

۱. سوره نحل، بخشی از آیه‌ی ۸۳؛ «نعمت خدا را می‌شناسند، اما باز هم منکر آن میشوند.»

را می‌خواهند، اینها قضاوت به حق بکنند، حق را در اختیار مردم بگذارند، روشن کنند حقیقت را برای جویای حقیقت.

«وَيَحْكُمُونَ لِلنَّاسِ كَحُكْمِهِمْ لَأَنْفُسِهِمْ»؛ این هم شاید آن اساس قضیه است که برای دیگران جوری حکم کنند که گویی برای خودشان حکم میکنند؛ پول دیگران اگر دستشان هست، جوری خرج بکنند که اگر پول خودشان بود خرج میکردند. بعضی بیت‌المال که پول دیگران است که در جیبشان هست، آقاوار خرج میکنند، تاجروار خرج میکنند، میریزند، اما پول خودشان که باشد نه، با دقت [خرج میکنند]؛ همیشه توصیه‌ی ما به این مسئولین همین است؛ ما می‌گوییم این پولهای بیت‌المال را که گاهی می‌گویند آقا بیست میلیارد برای فلان چیز گذاشتیم، محاسبه میکنید که این بیست میلیارد یعنی چقدر پول؟ چه جوری بنا است خرج بشود؟ این، تومان تومانش، هزارتومان هزارتومان، چه جور و کجا باید خرج بشود؟ اگر پول خودت را هم می‌خواستی دست و کیلت بدهی خرج کند، همین جور بی حساب و کتاب میدادی، یا خودت آن را بی حساب و کتاب خرج میکردی؟ پول مردم را پول خود دانستن، یعنی با پول آنها مثل پول خود رفتار کردن، آبروی مردم را مثل آبروی خود دانستن، حق مردم را مثل حق خود دانستن؛ جوری عمل کند با مردم که اگر با خود بنا بود عمل کند، این جور عمل میکرد. [آنگاه] فرمود: «هُمُ السَّابِقُونَ إِلَى ظِلِّ الْعَرْشِ»؛ [سبقت‌گیرندگان به سایه‌ی عرش الهی اینها هستند]. سخت است مثل اینکه؛ نه؟<sup>۱</sup>



### ❁ ابتدا هدایت کن

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ، فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ وَائِمْ لِلَّهِ لَأَنْ يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرَ لَكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ [وَوَعُزَّتْ] وَ لَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: هنگامی که رسول الله ﷺ مرا به یمن فرستادند فرمودند: ای علی! با کسی جنگ مکن مگر اینکه نخست او را به آئین اسلام دعوت کنی؛ به خدا سوگند اگر خداوند به وسیله‌ی تو یک نفر را هدایت کند، ارزشش از همه‌ی ثروت روی زمین بیشتر است و تو بر او ولایت داری.

النوادر (راوندی)، ص ۱۳۹، ح ۱۸۷

«لَمَّا بَعَثَنِي رَسُولُ اللَّهِ ﷺ إِلَى الْيَمَنِ فَقَالَ: يَا عَلِيُّ! لَا تُقَاتِلْ أَحَدًا حَتَّى تَدْعُوهُ إِلَى الْإِسْلَامِ»؛ در سال دهم هجرت که پیغمبر اکرم امیرالمؤمنین علیه السلام را به یمن فرستادند - چون پیغمبر یک حج

بیشتر نکردند؛ وقتی حضرت به حجّة‌الوداع رفتند، امیرالمؤمنین از یمن خود را به مکه رساند و ملحق شد به رسول مکرم اسلام۔ فرمودند که وقتی یمن رفتی، با هیچ کس [ابتدا] مقاتله نکن؛ اوّل، دعوت و زبان و توجیه و تبیین حقیقت.

«وَإِنَّمَا اللَّهُ لَأَن يَهْدِيَ اللَّهُ عَلَى يَدَيْكَ رَجُلًا خَيْرٌ لَّكَ مِمَّا طَلَعَتْ عَلَيْهِ الشَّمْسُ وَ غَرَبَتْ وَ لَكَ وَلَاؤُهُ يَا عَلِيُّ»؛ در جنگها، غنائم فراوانی دست مسلمانها می آمد و خود این یکی از انگیزه‌هایی بود که بعضی از مجاهدین فی سبیل الله را حتّی با نیت قربت به جنگ میکشاند؛ چون این غنائم مال مسلمین بود، ثروت عمومی محسوب میشد، این جور نبود که برای شخص خودشان باشد که غنیمت طلبی، یک امر شخصی محسوب بشود بلکه برای بیت المال بود؛ بنابراین برای افراد مؤمن هم این انگیزه وجود میداشت. با این حال حضرت میفرمایند: سوگند به خدا اگر یک نفر را خدای متعال به وسیله‌ی تو هدایت بکند - «لَأَن يَهْدِيَ اللَّهُ» که «أَن» مصدری است یعنی «هِدَايَةُ اللَّهِ بَكَ وَ عَلَى يَدَيْكَ» - ارزش این از همه‌ی ثروت روی زمین بیشتر است؛ یک دل را که بتوانی به صراط مستقیم هدایت کنی، ارزشش از همه‌ی ثروت روی زمین، بیشتر است؛ که هم از جهات معنوی میشود این را فهمید و معنا کرد که هدایت الهی برای هر انسانی آن چنان دستاورد مهمی است که اگر کسی بتواند این را برای یک انسان فراهم کند، این با هیچ امر مادی‌ای قابل مقایسه نیست؛ هم از لحاظ مسائل کشورداری این جور است که اگر چنانچه کسانی دلهایشان به حقیقت و به اسلام متوجّه بشود و تمایل پیدا بکند،

این از هر قدرتی برای آن نظام بیشتر است؛ از پول و از سلاح و از همه چیز بیشتر است؛ بعد هم تو مولای همه‌ی اینها هم خواهی بود؛ آن ولای معروف - اینکه گفته میشد «مولی» - یک نوع ارتباط غیر نسبی و غیر سببی است، ارتباط ولایی است که احکام و آثاری هم دارد که ارتباطاتِ ارتباطاتِ ولایی است با یکدیگر و در آن هیچ امر و نهی و حاکمیت و محکومیت و مانند اینها نیست؛ «ولاء» به این معنا است.<sup>۱</sup>

---

۱. ۱۳۸۴/۱/۲۱





## ❁ دنیای اردوگاہی

عَنْ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ عليه السلام عَنْ أَبِيهِ عَنْ  
 آبَائِهِ عليهم السلام: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْتِي أَهْلَ الصُّفَّةِ  
 وَكَانُوا ضَيْفَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ، كَانُوا هَاجِرُوا مِنْ  
 أَهَالِيهِمْ وَأَمْوَالِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ، فَأَسْكَنَهُمْ رَسُولُ  
 اللَّهِ ﷺ صُفَّةَ الْمَسْجِدِ وَهُمْ أَرْبَعُمِائَةِ رَجُلٍ، [كَانَ]  
 يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ، فَأَتَاهُمْ ذَاتَ يَوْمٍ  
 فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْصِفُ نَعْلَهُ، وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْفَعُ ثَوْبَهُ،  
 وَمِنْهُمْ مَنْ يَتَفَلَّى، وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يَزُرُّهُمْ مُدًّا  
 مُدًّا مِنْ تَمَرٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ، فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ، فَقَالَ: يَا  
 رَسُولَ اللَّهِ! التَّمْرُ الَّذِي تَزُرُّقُنَا قَدْ أَحْرَقَ بُطُونُنَا. فَقَالَ  
 رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنِّي لَوْ اسْتَطَعْتُ أَنْ أُطْعِمَكُمُ الدُّنْيَا  
 لَأَطْعَمْتُكُمْ، وَلَكِنْ مَنْ عَاشَ مِنْكُمْ مِنْ بَعْدِي فَسَيُغْدَى  
 عَلَيْهِ بِالْجِفَانِ وَيُرَاحُ عَلَيْهِ بِالْجِفَانِ، وَيَغْدُو أَحَدُكُمْ فِي  
 قَمِيصِهِ وَيَرُوحُ فِي أُخْرَى، وَتُنَجِّدُونَ بُيُوتَكُمْ كَمَا تُنَجِّدُ  
 الْكُعْبَةَ. فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِنَّا عَلَى ذَلِكَ  
 الزَّمَانِ بِالْأَشْوَاقِ، فَمَتَى هُوَ؟ قَالَ ﷺ: زَمَانُكُمْ هَذَا خَيْرٌ  
 مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ، إِنَّكُمْ إِنْ مَلَأْتُمْ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَلَالِ

تَوْشِكُونَ أَنْ تَمْلَأُوهَا مِنَ الْحَرَامِ. فَقَامَ سَعْدُ بْنُ الْأَشْجِ  
فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! مَا يَفْعَلُ بِنَا بَعْدَ الْمَوْتِ؟ قَالَ ﷺ:  
الْحِسَابُ وَالْقَبْرُ، ثُمَّ ضِيقُهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْ سَعَتُهُ. فَقَالَ:  
يَا رَسُولَ اللَّهِ! هَلْ تَخَافُ أَنَّكَ ذَلِكَ؟ فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ  
أَسْتَحْيِي مِنَ النَّعَمِ الْمُتَظَاهِرَةِ الَّتِي لَا أُجَازِيهَا وَلَا جُزْءًا  
مِنْ سَبْعَةٍ؛ فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الْأَشْجِ: إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأُشْهِدُ  
رَسُولَهُ وَمَنْ حَضَرَنِي أَنْ نَوْمَ اللَّيْلِ عَلَى حَرَامٍ، وَالْأَكْلَ  
بِالنَّهَارِ عَلَى حَرَامٍ، وَلِبَاسَ اللَّيْلِ عَلَى حَرَامٍ، وَمُخَالَطَةَ  
النَّاسِ عَلَى حَرَامٍ، وَإِثْيَانَ النِّسَاءِ عَلَى حَرَامٍ. فَقَالَ رَسُولُ  
اللَّهِ ﷺ: [يا سعد!] لَمْ تَصْنَعْ شَيْئًا، كَيْفَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ  
وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِذَا لَمْ تُخَالِطِ النَّاسَ؟ وَسُكُونُ الْبَرِّيَّةِ  
بَعْدَ الْحَضَرِ كُفْرٌ لِلنَّعْمَةِ، نِيَمٌ بِاللَّيْلِ وَكُلٌّ بِالنَّهَارِ وَالْبَسِ  
مَا لَمْ يَكُنْ ذَهَبًا أَوْ حَرِيرًا أَوْ مُعَصْفَرًا، وَأَنْتِ النِّسَاءُ. يَا  
سَعْدُ! اذْهَبْ إِلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ فَإِنَّهُمْ قَدْ رَدُّوا رَسُولِي.

امام صادق عليه السلام از پدر و اجدادش نقل می‌کند  
که رسول خدا صلی الله علیه و آله به دیدن اهل صقه میرفت؛ آنها  
میهمانان آن حضرت بودند که از اعضای خانواده و  
قبیله و خانه و دارایی خویش جدا شده و به مدینه  
هجرت کرده بودند. آنها چهارصد مرد بودند که رسول  
خدا صلی الله علیه و آله آنها را در ایوان مسجد اسکان داده بود و هر  
صبح و شام به دیدار آنها میرفت و احوال ایشان را  
جویا میشد. با آنان سلام و احوالپرسی میکرد. یک  
روز که حضرت به دیدار آنها آمد، مشاهده کرد که

یک نفر مشغول پینه زدن به کفشش است و یک نفر لباسش را وصله میزد و برخی لباسشان را تمیز میکردند. رسول خدا ﷺ هر روز به اینها یک مُد (حدود ده سیر) خرمای تازه میداد. یکی از آنان برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! از بس به ما خرما دادید، شکم ما را پخت. رسول خدا ﷺ فرمود: اگر میتوانستم همه‌ی دنیا را هم به شما بدهم میدادم لکن هر کس بعد از من زنده باشد، صبح در یک ظرف غذا می‌آورند و شب در یک ظرف و احساس آرامش میکند؛ یک روز یک لباس میپوشد و روز دیگر یک لباس دیگر؛ و خانه‌هایی چون خانه‌ی کعبه می‌آرایید (یعنی زندگی شما زندگی مرقّهی میشود). یکی از افراد از جای خود برخاست و گفت: ای رسول خدا! ما خیلی مشتاق چنین زمانی هستیم؛ این زمان کی فرامیرسد؟ رسول خدا ﷺ فرمود: زمان شما بهتر از آن زمان است؛ امروز شما شکم خود را از غذای حلال سیر میکنید، آن وقت آرزو دارید که شکم شما از حرام پُر شود؟ سعد بن اشج از جا برخاست و گفت: ای پیامبر خدا! بعد از مرگ با ما چه رفتاری میشود؟ حضرت ﷺ فرمود: حسابرسی میشوید و قبر شما یا تنگ خواهد بود و یا وسعت می‌یابد. سعد پرسید: ای پیامبر خدا! آیا شما هم از مرگ و قبر میترسی؟ حضرت فرمود: نه، ولی پیش خدای متعال شرمند

هستم که نمیتوانم حق نعمتش و حتی جزئی از آن را اداء کنم. سعد گفت: من خدا و پیامبر و همه‌ی شما را شاهد میگیرم که خواب شب، غذای روز، آرامش شب، معاشرت با مردم و مباشرت با زنان را بر خود حرام میگردانم. رسول خدا ﷺ فرمود: هرگز این کار را نکن. اگر با مردم معاشرت نداشته باشی چگونه امر به معروف و نهی از منکر میکنی؟ پس از سکونت در شهر در میان مردم، سر به بیابان گذاشتن کفران نعمت است. شب را بخواب، روز را هم غذا بخور، و لباسی که طلا یا ابریشم نباشد بپوش و زندگی خانوادگی‌ات را هم داشته باش. ای سعد! اکنون به سوی قبیله‌ی بنی‌المصطلق برو، زیرا آنها فرستاده‌ی مرا برگردانده‌اند.

النوادر (راوندی)، ص ۱۵۲، ح ۲۲۳

«إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ كَانَ يَأْتِي أَهْلَ الصُّقَّةِ»؛ [امام صادق علیه السلام از قول پدرانش درباره‌ی پیامبر ﷺ نقل میکند که] حضرت می‌آمدند پهلوی اهل صُقّه؛ این مهاجرینی که از مکه به مدینه آمده بودند و هنوز خانه‌ای، مسکنی، سر و سامانی نداشتند و اینها را در آن سگویی مسجد، صُقّه‌ی مسجد، اسکان داده بودند و آنجا زندگی میکردند. «وَكَانُوا ضَيْفَانَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ»؛ اینها میهمانان پیغمبر بودند و مخارجشان به عهده‌ی پیغمبر بود. «كَانُوا هَاجِرُوا مِنْ أَهَالِيهِمْ وَ أَمْوَالِهِمْ إِلَى الْمَدِينَةِ» که زندگی و خانواده و زن و

بیچه و دکان و پول و هر چه داشتند در مکه رها کرده بودند و آمده بودند به مدینه. «فَأَسْكَنَهُمْ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ صُفَّةَ الْمَسْجِدِ وَ هُمْ أَرْبَعُمِائَةِ رَجُلٍ»؛ چهارصد نفر آمده بودند آنجا و گوشه‌ی مسجد نشسته بودند. «[كَانَ] يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ»؛ صبح حضرت میرفت سراغ اینها، به اینها سلام میکرد، عصر هم که میشد باز میرفت به اینها سلام میکرد، گرم میگرفت.

«فَأَتَاهُمْ ذَاتَ يَوْمٍ فَمِنْهُمْ مَنْ يَخْصِفُ نَعْلَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَرْقِعُ ثَوْبَهُ وَ مِنْهُمْ مَنْ يَتَقَلَّى»؛ حضرت یک روز آمدند سراغ اینها. [اینها] بیکار هم بودند دیگر، کاری در مدینه نبود که شغلی داشته باشند؛ یک نفر مشغول پینه زدن به کفش خودش بود، یکی داشت لباسش را وصله میکرد، [یکی] لباسش را جستجو میکرد و تمیز میکرد و کارهایی مانند اینها میکردند.

«وَ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ يُزِفُهُمْ مُدًّا مُدًّا مِنْ تَمَرٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ»؛ هر روزی به هر کدام از اینها یک مُدّ خرما میداد. مُدّ تقریباً ده سیر است یعنی حدود هفتصد هشتصد گرم. «فَقَامَ رَجُلٌ مِنْهُمْ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ التَّمَرُ الَّذِي تَزُرُقُنَا قَدْ أَحْرَقَ بُطُونُنَا»؛ یا رسول الله! این شکم ما سوخت از این همه خرمایی که به شکم ما بستی! «فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَمَا إِنِّي لَوْ اسْتَطَعْتُ أَنْ أَطْعِمَكُمُ الدُّنْيَا لَأَطْعَمْتُكُمْ»؛ [پیامبر فرمود] اگر میتوانستم همه‌ی دنیا را هم به شما بدهم میدادم؛ یعنی خیلی شماها عزیز هستید. اینها آن ستونهای اصلی این بنیان رفیعی هستند که در طول قرون متمادی بایستی بایستد و پناه بدهد به انسانهای حیران و سرگردان؛ خیلی ارزش دارد. حضرت فرمودند اگر میتوانستم همه‌ی دنیا را هم [به

شما میدادم]؛ ندارم دیگر، بیش از این امکان ندارم. پیغمبر واقعاً بیش از این هم نداشتند. آن روزها هنوز فتوحاتی هم نشده بود و جامعه‌ی اسلامی درآمده نداشت. بعد حضرت جمله‌ای فرمودند: «وَلَكِنْ مَنْ عَاشَ مِنْكُمْ مِنْ بَعْدِي فَسَيُعَذِّبُ عَلَيْهِ بِالْجَفَانِ وَ يُرَاحُ عَلَيْهِ بِالْجَفَانِ»؛ یعنی حالا این یک وضع موقتی است، اگر صبر بکنید، سالها بگذرد، بعد از من - بعد از روزگار من که حضرت میدانستند که عمرشان طولانی نخواهد شد - اگر بمانید، خواهید دید که زندگی بر شما فراخ خواهد شد. «جَفَان» یعنی کاسه‌ها، ظرفها - ﴿وَجَفَانٍ كَالْجَوَابِ﴾<sup>۱</sup> در ماجرای حضرت سلیمان که در سوره‌ی سبأ هست، یعنی ظرفهای بزرگ مثل حوض بزرگ؛ «جَفَان» یعنی ظرف - حالا به تعبیر ما برایتان در سینی ظرف میگذارند؛ صبح برایتان جداگانه غذا می‌آورند، شب برایتان در ظرفهای جداگانه غذا می‌آورند؛ یعنی دنیا فراخ میشود بر شما؛ صبح ظرفی، شب ظرفی. «وَيَعْدُو أَحَدُكُمْ فِي قَمِيصِهِ وَ يَرُوحُ فِي أُخْرَى»؛ [هر کس] صبح یک پیراهن میپوشد، عصر یک پیراهن میپوشد؛ یعنی زندگی تنوع پیدا میکند و فراخ میشود بر شما. «وَتُنَجِّدُونَ بُيُوتَكُمْ كَمَا تُنَجِّدُ الْكَعْبَةَ»؛ می‌آید خانه‌های خودتان را پرده آویزان میکنید، مرتب میکنید؛ مثل اینکه الان می‌بینید پرده برای کعبه آویزان میکنند. یعنی زندگی‌تان زندگی مرفهی خواهد شد.

«فَقَامَ رَجُلٌ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ إِنَّا عَلَى ذَلِكِ الزَّمَانِ بِالْأَشْوَاقِ

۱. سوره‌ی سبأ، بخشی از آیه‌ی ۱۳

فَمَتَى هُوَ؟؛ یکی از این حضرات بی تاب شد از خوشحالی؛ [گفت] کی این زمان به این خوبی خواهد رسید که ما این جور زندگی مان راحت بشود و صبح یک لباس، عصر یک لباس، صبح یک کاسه غذا، عصر یک کاسه غذا [داشته باشیم]؟

«قَالَ ﷺ: زَمَانُكُمْ هَذَا خَيْرٌ مِنْ ذَلِكَ الزَّمَانِ»؛ حضرت فرمودند: بدانید! وضع امروز شما بهتر از آن روز است. درست است که گرسنه اید، فقیرید اما این برای شما بهتر است؛ تربیت روح شما، استحکام عزم و اراده ی شما، توجه شما به خدا؛ امروز بهتر از آن روز است.

«إِنَّكُمْ إِنْ مَلَأْتُمْ بُطُونَكُمْ مِنَ الْحَلَالِ تُوشِكُونَ أَنْ تَمْلَأُهَا مِنَ الْحَرَامِ»؛ پُر کردن شکم از حلال، این خطر را دارد که انسان از حرام هم آن را پُر کند اما پُر کردن شکم از حلال اشکالی هم ندارد، بالاخره حلال است، حرام نیست، اما این خطر را هم دارد که وقتی به رفاه عادت کردیم، وقتی زندگی سخت را نتوانستیم مطلقاً تحمل بکنیم، آن وقت اندکی که زندگی دشوار بشود، میرویم سراغ آن راه هایی که خدای متعال آن راه ها را نمی پسندد. هوای نفس و خواهشهای زیان بار؛ این است. امروز بظاهر شما در سختی هستید، در شدت هستید اما برای شما بهتر از آن زمان است.

«فَقَامَ سَعْدُ بْنُ الْأَشْجِ فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا يُفْعَلُ بِنَا بَعْدَ الْمَوْتِ؟»؛ [سعد گفت] سرنوشت ما بعد از مرگ چگونه خواهد شد؟ یعنی [بعد از] آن روزگاری که آن حالت سعه<sup>۱</sup> برای ما پیش

بیاید، خدای متعال با ما چه جور رفتار خواهد کرد؟ «قَالَ ﷻ: الْحِسَابُ وَالْقَبْرُ ثُمَّ ضِيقُهُ بَعْدَ ذَلِكَ أَوْ سَعَتُهُ»؛ قبر است و حساب الهی؛ یا این است که شما با عملتان کاری کرده‌اید که فضای برزخ و زندگی قبر بر شما تنگ خواهد بود، یا جوری زندگی کرده‌اید که بر شما گسترده خواهد بود و در سعه و راحت خواهید بود. «فَقَالَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ هَلْ تَخَافُ أَنْتَ ذَلِكَ؟»؛ [سعد به پیامبر گفت:] تو هم از این مسئله‌ی ضیق<sup>۱</sup> قبر و مانند اینها میترسی؟ «فَقَالَ: لَا وَلَكِنْ أَسْتَحْيِي مِنَ النَّعَمِ الْمُتَظَاهِرَةِ الَّتِي لَا أُجَازِيهَا وَلَا جُزْءٌ مِنْ سَبْعَةٍ»؛ [حضرت فرمود:] من نمیترسم از آن - خب حضرت مطمئن است؛ ﴿لِيَغْفِرَ لَكَ اللَّهُ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ﴾<sup>۲</sup> - ولكن پیش خدای متعال شرمنده هستم از نعمتهایی که قادر نیستم که پاسخ این نعمتهای الهی را بدهم و شکر آنها را انجام بدهم و نه یکی از هفت جزء آن را؛ حالا هفت اینجا برای تکثیر است یعنی من مطلقاً نمیتوانم اداء شکر الهی را کنم در مقابل این همه نعمتها. این روایت البته مفصل است، نمیخواهم تا آخرش را بخوانم، [اما] این تگه‌اش هم بد نیست.

«فَقَالَ سَعْدُ بْنُ الْأَشَجِّ»؛ سعد بن الأشج بلند شد و گفت: «إِنِّي أَشْهَدُ اللَّهَ وَأَشْهَدُ رَسُولَهُ وَمَنْ حَضَرَنِي»؛ همه‌ی شماها را من شاهد میگیرم، خدا را شاهد میگیرم. «أَنَّ نَوْمَ اللَّيْلِ عَلَى حَرَامٍ وَالْأَكْلَ بِالنَّهَارِ عَلَى حَرَامٍ وَلِبَاسَ اللَّيْلِ عَلَى حَرَامٍ وَمُخَالَطَةَ

۱. تنگی

۲. سوره‌ی فتح، بخشی از آیه‌ی ۲؛ «تا خداوند از گناه گذشته و آینده‌ی تو درگذرد».



النَّاسِ عَلَى حَرَامٍ وَإِثْيَانِ النِّسَاءِ عَلَى حَرَامٍ؛ یک دفعه داغ شد، [گفت] حالا که مطلب این جور مهم است، دیگر خواب شب بر من حرام [شد]، روز هم روزه خواهم گرفت و دنیا را ترک میکنم؛ حالا که این جور است، بر خودم سخت میگیرم تا خدا را راضی کنم.

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: [يَا سَعْدُ!] لَمْ تَصْنَعْ شَيْئاً»؛ حضرت

فرمود: [اینهایی که تو میگویی، کار نیست؛ اینها ارزش نیست.

«كَيْفَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ إِذَا لَمْ تُخَالِطِ النَّاسَ

وَسُكُونُ الْبَرِّيَّةِ بَعْدَ الْحَضَرِ كُفْرٌ لِلنِّعْمَةِ»؛ [اگر با مردم معاشرت

نداشته باشی چگونه امر به معروف و نهی از منکر میکنی؟ اینکه

تو بیایی از زندگی آسوده و خوب شهری دست برداری و سر به

بیابانها بگذاری و مانند اینها، کفرانِ نعمت الهی است.

«نِمٌ بِاللَّيْلِ وَكُلٌ بِالنَّهَارِ وَالْبَسَ مَا لَمْ يَكُنْ ذَهَباً أَوْ حَرِيراً

أَوْ مُعَصِراً وَ أَنْتِ النِّسَاءُ»؛ شب را بخواب؛ روز هم نمیخواهد

مرتّب روزه بگیری، غذا هم بخور؛ هر چه هم دلت میخواهد بپوش

جز لباسهای حرام، لباسهای دیگر را بپوش؛ زندگی خانوادگی ات

را هم داشته باش؛ اینها را داشته باش منتها - حالا این در تقدیر

است - مواظب خودت باش، مراقب خودت باش که خطا نکنی.

بعد حضرت یک مأموریتی به او میدهند:

«يَا سَعْدُ! اذْهَبْ إِلَى بَنِي الْمُصْطَلِقِ فَإِنَّهُمْ قَدْ رَدُّوا رَسُولِي»؛

حضرت که دیدند آدم این جوری است، یک مأموریت فوراً به

او دادند که برو سراغ بنی المصطلق و تا آخر روایت، که مفصل

است. یعنی نه افراط، نه تفریط؛ نه مدهوش شدن در مقابل

لذتها و نعمتهای الهی که تا انسان زندگی راحتی پیدا کرد، دیگر

دست بردار نیست از این زندگی و باید همین طور برویم پیش، و نه هم که ترک دنیا؛ اندازه نگه دار که اندازه نکو است؛ اعتدال و آن حدّ وسط؛ *الاقتصادُ فی المعیْشَةِ*؛ آن که در روایات متعدّد [آمده]. یک بابی در کافی هست به نظرم *«الاقتصادُ فی المعیْشَةِ»*؛ میانه روی در معیشت؛ نه زیاده روی، نه سخت گیری بیجا؛ با توجّه به اینکه این لذّات دنیا و این چیزهایی که اهل دنیا دارند خودشان را میکشند برای آنها، اینها نیست قضیه ی انسان؛ اینها هدف نیست. دنیا - همان طور که دیروز در آن حدیث خواندیم - *«زَمانٍ هُدنَةٍ وَ أَنْتُمْ عَلَی ظَهرِ سَفَرٍ»*، یک اردوگاهی است که ما را یک مدّتی در این اردوگاه آورده اند تا یک تمرینی بکنیم، یک کارهایی بکنیم تا آماده بشویم برای یک کار دیگری که: *«وَإِنَّ الدَّارَ الْآخِرَةَ لَهِيَ الْحَيَوَانُ»*<sup>۱</sup>؛ زندگی آنجا است. ما را اینجا آورده اند که آماده بشویم. خب انواع و اقسام آمادگی ها و ورزشها و کارهای گوناگون در این اردوگاه هست، [آنها را] انجام بدهیم و خودمان را آماده کنیم و تقویت کنیم برای آن زندگی تا بتوانیم آنجا *«عِيشَةٍ رَاضِيَةٍ»*<sup>۲</sup> داشته باشیم؛ این است؛ وَاِلّا این جور نیست که دنیا را انسان بایستی ترک کند.<sup>۳</sup>

۱. سوره ی عنکبوت، بخشی از آیه ی ۶۴؛ «و زندگی حقیقی همانا [در] سرای آخرت است.»

۲. از جمله، سوره ی حاقّه، بخشی از آیه ی ۲۱؛ «زندگی خوش.»

۳. ۱۳۸۴/۲/۵



### ❁ آراستگی به هشت خصلت

عَنِ النَّبِيِّ ﷺ أَنَّهُ قَالَ فِي وَصِيَّتِهِ لَهُ: يَا عَلِيُّ! يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ وَ صَبْرٌ عِنْدَ الْبَلَاءِ وَ شُكْرٌ عِنْدَ الرِّخَاءِ وَ قُنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ ﷻ لَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءَ وَلَا يَتَحَامِلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ بَدْنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ وَ النَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ.

پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود: یا علی! شایسته است در مؤمن هشت خصلت باشد: در موقع گرفتاری‌های سخت و لرزاننده سنگین و وقور باشد؛ در هنگام بلا شکیب‌ا باشد؛ و هنگام نعمت و خوشی شکرگزار خدا باشد؛ به آنچه خدا به او داده قناعت کند؛ به دشمنان خود ستم نکند؛ و سربرابر دوستان خود نباشد؛ تن خود را به رنج اندازد؛ و مردم از او در آسایش باشند.

مکارم الاخلاق، ص ۳۲۰

[پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین (علیه السلام) فرمود:] «يَا عَلِيُّ! يَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ فِي الْمُؤْمِنِ ثَمَانُ خِصَالٍ: وَقَارٌ عِنْدَ الْهَزَاهِرِ؛» از

طرق مختلفی این روایت با عبارات نزدیک به یکدیگر نقل شده است؛ در بعضی از روایات بنده دیده‌ام: «وَقَوِّرْ عِنْدَ الْهَزَاهِزْ»؛ فرق نمیکند. «هزاهز» یعنی شدت‌های زندگی؛ یا اگر جمع «هَزَّة» بگیریم، یعنی تکانهای شدید زندگی. بعضی از روایات، «هَزَائِرْ» دارد که درست است و بعضی از روایات «هَزَاهِزْ» دارد که این نسخه از آن قبیل است و این هم درست است. در شدتها و تلاطمهای زندگی وقور باشد، دارای وقار باشد - وقار یعنی سنگینی - مثل پَر کاهی تکان نخورد. بعضی هستند به مجرد اینکه در زندگی شخصی‌شان یا در زندگی اجتماعی یک حادثه‌ای پیش می‌آید، همین‌طور سرگردان و حیران و ناراحت، مثل یک برگ پاییزی از درخت افتاده‌ای، دستخوش باد، این‌ور و آن‌ور [میروند]. مؤمن این جور نمیشود؛ مؤمن آرام و سنگین است؛ فرصت رسیدگی حادثه را به خودش میدهد و سعی میکند که حادثه را بشناسد و از آن به سلامت عبور کند. بنابراین وقار در هزاهز، در تکانهای شدید زندگی، یکی از خصوصیات مؤمن است.

«وَصَبِرْ عِنْدَ الْبَلَاءِ»؛ و بلا که نازل شد، در وقت نزول بلا صبور باشد، تحمل بکند؛ آن راه خودش، خط خودش، هدف زندگی خودش را با این حوادث سخت و دشوار گم نکند؛ که حالا این بلا هم اعم است از بلایای شخصی - بیماری‌های سختی پیش می‌آید، حوادث خانوادگی پیش می‌آید، مشکلات پیش می‌آید - یا بلاهای اجتماعی؛ [مثلاً وقتی] ناگهان دشمن گردن کلفت عنود خبیثی مثل آمریکا در مقابلش پیدا میشود؛ تهدید میکند، حرف میزند، کارهایی از این قبیل میکند، [مؤمن] صبور [باشد].

«وَشُكْرٌ عِنْدَ الرَّخَاءِ»؛ و یکی هم این است که در وقت رخاء و آسایش و خوشی شکر کند؛ غفلت او را فرانگیرد؛ که به نظر من اهمّیت این از آن صبر کمتر نیست، اگر بیشتر نباشد؛ چون زندگی‌های راحت، زندگی‌های خوش، انسانها را دچار غفلت میکند و گاهی ناگهان می‌بینید که یک آدم مؤمنی رفت آن دوردورها و دچار شد به یک غفلتهایی، به یک انحرافهایی، به یک سقوطهایی! گاهی سقوط میکنند؛ [این را] واقعاً دیده‌ایم؛ هم در تاریخ دیده‌ایم، هم جلوی چشممان داریم می‌بینیم کسانی را که اینها در وقت شدّت خوب بودند، ایستادگی داشتند اما وقتی رخاء شد، نتوانستند خودشان را حفظ کنند و خود را رها کردند و دچار غفلت شدند. شکور بودن یعنی دائم متذکّر نعمت خدا و طبعاً متذکّر این راه [بودن].

«وَقَنُوعٌ بِمَا رَزَقَهُ اللَّهُ ﷻ»؛ و قانع باشد به آنچه خدای متعال به او داده است. نه اینکه دنبال زندگی نباشد؛ یعنی این جور نباشد که زبان به شکوه و ناراحتی [باز کند] و زمین را به آسمان بدوزد که چرا من فلان چیزم کم است، یا فلان چیزم مثل فلان کس دیگر نیست.

«وَلَا يَظْلِمُ الْأَعْدَاءُ»؛ و به دشمنان ظلم نکند؛ حالا دوستان و مؤمنین و مانند اینها که هیچ، دشمن شما هم وقتی در مقابل شما قرار گرفت، به او ظلم نکنید. اگر گناهی کرده است و بر طبق قانون شما موظفید که آن گناه را رسیدگی کنید، خیلی خب، طبق قانون رسیدگی کنید اما اعمال دشمنی نباید کرد. این درس خیلی عجیبی است که انسان به دشمنانش هم حق ندارد ظلم کند.

«وَلَا يَتَحَامَلُ عَلَى الْأَصْدِقَاءِ»؛ «تحامل» یعنی توقع زیادی کردن و زیر فشار گذاشتن کسی؛ میگوید دوستان را مورد تحامل خودش قرار ندهد. بعضی هستند در مقابل دشمن که میرسند، ﴿تَدُورُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَىٰ عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ﴾<sup>۱</sup>، جرئت نفس کشیدن هم ندارند اما وقتی به یک دوست و رفیق و هم جهت و هم خطی میرسند، توقعات و تحاملات و مانند اینها شروع میشود: چرا این جور نشد؟ چرا آن جور شد؟ چرا فلان جور شد؟ که این را هم انسان مشاهده میکند.

«بَدَنُهُ مِنْهُ فِي تَعَبٍ»؛ جسم او از دست او در تَعَب و زحمت است؛ دائم به خودش کار میدهد، فشار می‌آورد، کار میکند. یکی از علائم مؤمن این است که به خودش زحمت بدهد برای کار؛ حالا یا آن کار عبادت است - عبادت متعارف؛ روزه میگیرد، مثلاً فرض کنید که نماز میخواند، نافله میخواند، دعا میخواند - یا اینکه نه، این تَعَب، همین کارهای اجتماعی و وظایف شخصی و مانند اینها است. بدن خودش را به زحمت می‌اندازد.

«وَالنَّاسُ مِنْهُ فِي رَاحَةٍ»؛ اما مردم از او در راحتند؛ یعنی برای مردم دردسری درست نمیکند.<sup>۲</sup>

۱. سوره‌ی احزاب، بخشی از آیه‌ی ۱۹؛ «مانند کسی که مرگ او را فرا گرفته، چشمانشان در حلقه میچرخد.»

۲. ۱۳۸۴/۸/۳۰



### ❁ صبر کن تا بهشت را یابی

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَخَمْسَةٌ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ أَصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ شَدِيدَةٌ وَ لَمْ يَكُنْ ذُقْنَا مُنْذُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ إِلَّا الْمَاءَ وَ اللَّبَنَ وَ وَرَقَ الشَّجَرِ فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِلَى مَتَى نَحْنُ عَلَى هَذِهِ الْمَجَاعَةِ الشَّدِيدَةِ؟ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُونَ فِيهَا مَا عِشْتُمْ فَأَحْدِثُوا لِلَّهِ شُكْرًا فَإِنِّي قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيَّ وَ عَلَى مَنْ كَانَ قَبْلِي فَمَا وَجَدْتُ مَنْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا الصَّابِرُونَ؛ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: إِنَّمَا يُؤَفِّي الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا أَنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ؛ يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا؛ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَمْ حَسِبْتُمْ أَن تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَ لَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ؛ قُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَنِ الصَّابِرُونَ؟ قَالَ ﷺ: الَّذِينَ يَصْبِرُونَ

عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ عَنِ مَعْصِيَتِهِ الَّذِينَ كَسَبُوا طَيِّباً وَ أَنْفَقُوا  
قَصْداً وَ قَدَّمُوا فَضْلاً فَأَفْلَحُوا وَ أَصْلَحُوا.

عبدالله بن مسعود نقل میکند: روزی با پنج تن از اصحاب بر نبی اکرم ﷺ وارد شدیم در آن وقتی که چنان به قحطی شدید گرفتار بودیم که جز آب و شیر و برگ درختان نمیخوردیم. عرضه داشتیم یا رسول الله! تا کی باید گرفتار این قحطی شدید باشیم؟ حضرت فرمود: تا زنده ایم؛ پیوسته خدا را شکر گوئید که من کتب آسمانی را که بر من و انبیای پیش از من نازل گشته است خوانده ام و در آنها نیافته ام که جز شکیبایان کسی به بهشت رود. ابن مسعود! خداوند میفرماید: اجر صابران بی حساب است؛ آنها کاخهای بهشتی را در برابر صبر خود پاداش میگیرند، و من امروز آنها را در برابر صبرشان مزدی دهم که سعادتمندند. ابن مسعود! پروردگار متعال فرموده: پاداش آنها در برابر صبرشان بهشت و حریر است، آنها به واسطه ی صبر دو بار اجر میبرند؛ و میفرماید: گمان میکنید که به بهشت خواهید رفت در حالی که نمونه ی مشکلات اتمهای پیشین به شما نرسیده که سختی ها و رنجهای جانکاهی به ایشان رسید، و شما را به یکی از این امور: ترس، گرسنگی، کمبود مال و فرزند و آذوقه، امتحان خواهم کرد؛ پس به مردم صابر بشارت ده. پرسیدم یا رسول الله! صابران



چه کسانی هستند؟ فرمود کسانی که بر اطاعت حق شکیبایی میکنند و از گناه او میپرهیزند؛ آنها که مال حلال کسب میکنند و به اقتصاد و میانه روی خرج میکنند، و زیادی از مخارج خود را انفاق میکنند، و رستگار و صالح میشوند.

مکارم الاخلاق؛ ص ۳۳۹

«عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ قَالَ: دَخَلْتُ أَنَا وَ خَمْسَةُ رَهْطٍ مِنْ أَصْحَابِنَا يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَ قَدْ أَصَابَتْنَا مَجَاعَةٌ شَدِيدَةٌ وَ لَمْ يَكُنْ دُقْنَا مُنْذُ أَرْبَعَةِ أَشْهُرٍ إِلَّا الْمَاءُ وَ اللَّبَنُ وَ وَرَقُ الشَّجَرِ»؛ [عبدالله بن مسعود نقل میکند] گرسنگی سختی، قحطی سختی بر ما عارض شده بود و چهار ماه خوراکیمان آب بود و شیر و برگ درختان. معلوم میشود مال همان دوران شعب ابی طالب است که اینها در نهایت شدت زندگی میکردند. «فَقُلْنَا يَا رَسُولَ اللَّهِ! إِلَى مَتَى نَحْنُ عَلَى هَذِهِ الْمَجَاعَةِ الشَّدِيدَةِ؟»؛ [میگوید با چند نفر آمدیم خدمت پیامبر و عرض کردیم] یا رسول الله! این گرسنگی را تا کی تحمل کنیم؟

«فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: لَا تَزَالُونَ فِيهَا مَا عِشْتُمْ»؛ حضرت آب پاکی را روی دست اینها ریخت؛ گفت تا هستید اوضاع همین است؛ مراد این است که تا در این شرایط هستید، اوضاع همین است؛ یعنی وضع بهتر از این نخواهد شد.

«فَاحْدِثُوا لِلَّهِ شُكْرًا»؛ بروید خدا را شکر کنید.  
«فَإِنِّي قَرَأْتُ كِتَابَ اللَّهِ الَّذِي أُنْزِلَ عَلَيَّ وَ عَلَى مَنْ كَانَ

قَبْلِي فَمَا وَجَدْتُ مَنْ يَدْخُلُونَ الْجَنَّةَ إِلَّا الصَّابِرُونَ؛ من در کتاب آسمانی قرآن و بقیه‌ی کتب آسمانی که تفحص میکنم، میبینم بهشت مخصوص صابرين است.

«يَا ابْنَ مَسْعُودٍ! قَالَ اللَّهُ تَعَالَى: [إِنَّمَا يُوقَى الصَّابِرُونَ أَجْرَهُمْ بِغَيْرِ حِسَابٍ، أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا، إِنِّي جَزَيْتُهُمُ الْيَوْمَ بِمَا صَبَرُوا إِنَّهُمْ هُمُ الْفَائِزُونَ، يَا ابْنَ مَسْعُودٍ قَوْلُ اللَّهِ تَعَالَى: وَ جَزَاهُمْ بِمَا صَبَرُوا جَنَّةً وَ حَرِيرًا، أُولَئِكَ يُؤْتَوْنَ أَجْرَهُمْ مَرَّتَيْنِ بِمَا صَبَرُوا] يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى: أَمْ حَسِبْتُمْ أَنْ تَدْخُلُوا الْجَنَّةَ وَلَمَّا يَأْتِكُمْ مَثَلُ الَّذِينَ خَلَوْا مِنْ قَبْلِكُمْ مَسَّتْهُمُ الْبَأْسَاءُ وَ الضَّرَاءُ وَ لَنْبَلُوتُكُم بِشْيٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِّرِ الصَّابِرِينَ»؛ بعد حضرت چند آیه از آیات قرآن را ذکر میفرمایند؛ پنج شش آیه درباره‌ی صبر. «فَلَمَّا يَا رَسُولَ اللَّهِ! فَمَنِ الصَّابِرُونَ؟»؛ بخشی که میخواهیم عرض بکنیم این قسمت است: قانع شدند؛ یعنی قبول کردند که بایستی صبر بکنند. حالا میگوید یا رسول الله! صابر حقیقی و واقعی کیست؟ آن صابر حقیقی را برای ما معرفی کن.

«قَالَ ﷺ: الَّذِينَ يَصْبِرُونَ عَلَى طَاعَةِ اللَّهِ وَ عَنِ مَعْصِيَتِهِ»؛ اولاً [کسانی که] صبر بر طاعت بکنند؛ اطاعتی بر آنها واجب است یا مستحب است که سختی دارد، فشار دارد، بر این فشارها صبر کنند. حالا ما یک نماز چهار پنج دقیقه‌ای میخواهیم بخوانیم، دائم بی صبری میکنیم که کی تمام بشود؛ همین چهار پنج دقیقه را با عجله [میخوانیم]. بر عبادات سنگین و سخت که حقیقتاً صبر احتیاج دارد، صبر کنند؛ صبر بر روزه‌های روزهای سخت،

صبر بر نمازهای طولانی، صبر بر تداوم در عبادت. بعد [هم] صبر از معصیت؛ [یعنی] وقتی که هوای نفس یک گناهی را برای انسان آرایش میدهد و انسان میرود طرف این گناه، مهار نفس را نگه دارد و استقامت کند در مقابل وسوسه و دعوت و جذّابیت این گناه؛ این هم صبر بسیار مهمّی است.

«الَّذِينَ كَسَبُوا طَيِّبًا»؛ بعد میفرماید [کسانی که] مال پاکیزه کسب کنند؛ کسبشان - ما يُكَسِبُ آنها - پاکیزه باشد، طیب باشد. اینجا دیگر مسئله را کلی بیان میکنند؛ [چون] فقط بنا نیست که همیشه درون شعب ابی طالب زندگی کنید؛ جامعه تشکیل خواهید داد، روابط اجتماعی خواهید داشت. «وَأَنْفَقُوا قَصْدًا وَقَدَّموا فَضْلًا»؛ [کسانی که] در راه خدا انفاق کنند، منتها با میانه روی؛ اینجا هم دچار افراط و تفریط نشوند که بعضی از اموال خودشان نم پس نمیدهند، یکی هم بیاید ﴿وَلَا تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ﴾<sup>۱</sup>، هر چه دارد و ندارد بیرون بریزد، انفاق [کند]، خودش و زن و بچه اش بمانند دست خالی؛ این هم نه؛ «قَصْدًا» یعنی با میانه روی انفاق کند. زیادی را تقدیم کنند، یعنی از خود خارج کنند آنچه را زیادی دارند و برای زندگی شان لازم نیست. «فَأَفْلَحُوا وَ أَصْلَحُوا»؛ کسانی که در این گونه کارها - در عبادت، در مقابل معصیت - صبر دارند، فلاح و رستگاری و نجات - نجات یعنی مَوْقِیت، پیروزی - و مَوْقِیت در رسیدن به اهداف بلند متعلّق به اینها است.<sup>۲</sup>

۱. سوره ی اسراء، بخشی از آیه ی ۲۹؛ «و بسیار [هم] گشاده دستی منما».

۲. ۱۳۸۴/۱۰/۱۹



## آثار مرگ اندیشی

عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤَلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ فَقَالَ: ... يَا أَبَا ذَرٍّ! كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمِلُهُ وَ مُنْتَظَرٍ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ يَا أَبَا ذَرٍّ! لَوْ نَظَرْتَ إِلَى الْأَجَلِ وَ مَسِيرِهِ لَا بَغَضْتَ الْأَمَلَ وَ غُرُورَهُ.

ابوالاسود دؤلی گوید: ابوذر برایم نقل کرد که بر رسول اکرم ﷺ وارد شدم. عرضه داشتم: یا رسول الله! مرا وصیتی فرمایید. پیامبر فرمود: ای اباذر! چه بسیار کسانی که امروز خود را به شب نیاوردند و چه بسیار افرادی که به انتظار فردا بودند و به آن نرسیدند. ای اباذر! اگر به اجل و مسیر آن بنگری، از آرزوها و فریندگی آنها متنفر گردی.

مکارم الاخلاق، ص ۳۶۴

«یا أَبَا ذَرٍّ! كَمْ مِنْ مُسْتَقْبِلٍ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمِلُهُ»؛ این [موعظه]، موعظه‌ی بسیار بزرگی است در مضمون همان حدیثی که دیروز عرض شد. حضرت [رسول ﷺ] به ابوذر میفرمایند: ای بسا کسی

که روزی را شروع میکند یا به سمت روزی حرکت میکند در حالی که آن روز را به آخر نمیرساند. این واقعیت واضح و روشنی است که اغلب ما از آن غافل هستیم؛ روزمان را شروع کردیم اما بسیاری بودند که روزی را شروع کردند در حالی که آن روز را به آخر نرساندند، مُردند؛ نمیدانستند هم که این جوری خواهد شد. من و شما هم که امروز را شروع کردیم نمیدانیم که آیا تا شب دوام خواهیم آورد یا نه؛ به این باید توجه داشته باشیم. [این] یک حقیقت و واقعیتی است که جلوی چشم [ما] بارها تکرار میشود، در عین حال از آن غافلیم.

«وَمُنْتَظِرٌ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ»؛ ای بسا کسانی که منتظر فردایی هستند. فردا قرار است فلان دوست را ملاقات کنیم، فردا قرار است فلان درآمد را داشته باشیم، فردا قرار است مثلاً فلان کار نیک را انجام بدهیم؛ کسانی بودند که منتظر چنین فردایی بودند. اما به آن فردا نرسیدند؛ اینکه الان هست برای عمل قدر بدان؛ چون ممکن است به آن چیزی که منتظرش هستی نرسی؛ بین زندگی و مرگ فاصله خیلی خیلی کم است. در این راهی که ما داریم حرکت میکنیم، این جور نیست که تا قبل از رسیدن به آن نقطه‌ی پایانی‌ای که فرض کردیم، راهی برای خروج از این اتوبان وجود نداشته باشد؛ چرا، هر لحظه‌ای از لحظات ممکن است یک خروجی‌ای از طرف راست یا چپ این اتوبان باز کنند بگویند بفرمایید.

«يَا أَبَا ذَرٍّ! لَوْ نَظَرْتَ إِلَى الْأَجَلِ وَمَسِيرِهِ لَا بَعْضَتِ الْأَمَلَ وَغُرُورَهُ»؛ بعد در همین مضمون فرمود: [ای اباذر!] اگر به اجل و آن

سرآمدی که همه‌ی انسانها منتظر آن هستند - چه بخواهند، چه نخواهند - اگر به اجل و مسیر اجل که مسیرهای ناشناخته‌ای دارد و گاهی انسان منتظر آنها نیست اما انسان را در آن مسیر میراند بنگری، از این آرزوهای دور و درازی که این آرزوها انسان را فریب میدهند، متنفر خواهی شد؛ بغض آنها در دل تو به وجود خواهد آمد. بنشینیم دائم آرزوهایی را در دل پیروانیم که «ما باید فلان جور خانه‌ای بخریم؛ این خانه را میخرم که این قدر زمین داشته باشد، این تعداد اتاق داشته باشد، این اتاق را برای این کار میگذارم، اتاق دیگر را برای آن کار میگذارم، این وسایل را در آن فراهم میکنم»، اینها میشود برای انسان آرزوی دور و دراز. برای همین هم انسان در زندگی، فعالیت و مبارزه میکند و غافل میماند از آن وظیفه‌ای که در طول زندگی بر عهده‌ی او است؛ غافل میماند. وَالْأَنْفُسُ إِنَّكَ انسان دوست داشته باشد یک خیری از خیرات الهی را، مذموم نیست اما [اینکه] آن را به صورت یک آرزویی در دل بگنجاند و پیوراند و آن را محور فعالیت خود قرار بدهد - این غرورِ امل - مورد این جور تحذیرها و برحذر داشتن‌ها است. «فلان شغل را بعد از این مسئولیتی که الان دارم یا آن مدیریت بالا را، آن شغل عالی را میگیرم، فلان کسها را می‌آورم، فلان کسها را میبرم، این جور استفاده میکنم، این جور سود میبرم»، اینها همان آرزوهای دور و دراز است؛ البته در مسائل شخصی.

اگر چنانچه انسان بنشیند برای آینده طراحی کند، به سود اهداف، این هیچ عیبی ندارد؛ مستحسن هم هست. برنامه‌های فرهنگی، برنامه‌های سیاسی، برنامه‌های کاری، برنامه‌های عبادی

که «ماه رمضان می‌آید این جور عبادت میکنم، این جور روزه میکنم، تو مثل میکنم، این جور تضرع میکنم»، این آرزوها مورد نظر نیست؛ اینها آن چیزهای خوبی است که انسان را در جهت هدف زندگی میکشاند. مراد همین آرزوهای پست و حقیر دنیوی و شخصی است که انسان را مشغول میکند، سرگرم میکند و از اهداف والای زندگی باز میدارد که اگر اجل را نگاه کنی، مرگ را بشناسی و ببینی که این دنیایی که در آن داریم زندگی میکنیم چقدر بی اعتبار است و مرگ چقدر به انسان نزدیک است، آن وقت از آن آرزوهای دور و دراز مادی و شخصی و مانند اینها متنفر خواهی شد. لذاست که همین حالت را هم در دعا، در یکی از ادعیه‌ی صحیفه‌ی سجّادیه - که یادم نیست حالا دعای چندم است - حضرت میگویند: «حَتَّى لَا أَرْجُوا قَدَمًا بَعْدَ قَدَمٍ وَ نَفْسًا بَعْدَ نَفْسٍ»<sup>۱</sup>؛ خدایا! طوری کن که همین نفسی که الان دارم میکشم، امیدوار نباشم نفس بعدی را خواهم کشید؛ یعنی این قدر به زندگی بی اعتبار و به نظر بی اعتباری نگاه کنم. البته در عین حال ما وظیفه داریم که کارهایی را که مربوط به زندگی است، مثل کسی انجام بدهیم که تا آخر خواهد ماند! یعنی همه‌ی اینها را با هم ببینید: «اعْمَلْ لِدُنْيَاكَ كَأَنَّكَ تَعِيشُ أَبَدًا»<sup>۲</sup>. با این احساس که فردا ممکن است بمیرم، اگر بنا است خانه‌ای بسازید خانه را سست نسازید؛ اگر بنا است خانه‌ای بخرید، خریدن خانه

۱. صحیفه‌ی سجّادیه، دعای چهلم (با اندکی تفاوت)؛ «حَتَّى لَا تُؤْمِلَ... إِنْصَالَ نَفْسِي

بِنَفْسِي وَلَا لِحَقِّ قَدَمٍ بِقَدَمٍ»

۲. وسائل الشّیعه، ج ۱۷، ص ۷۶

را ترک نکنید، چون من فردا دارم میمیرم؛ نه، کارهای زندگی و روال  
عادی زندگی را مثل کسی انجام بدهید که تا آخر دنیا بنا است  
زنده بماند.<sup>۱</sup>





## ❁ نقد اوقات را محاسبه کن

عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدَّوْلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ فَقَالَ: ... يَا أَبَا ذَرٍّ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبَ فَهُوَ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ غَدًا وَ زِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ وَ تَجْهَزْ لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ تُعْرَضُ لَا تَخْفَى مِنْكَ عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ.

ابوالاسود دؤلی گوید: ابوذر برایم نقل کرد که بر رسول اکرم ﷺ وارد شدم. عرضه داشتم: یا رسول الله! مرا وصیتی فرمایید. پیامبر فرمود: ای اباذر! پیش از آنکه به حسابت رسیدگی کنند خودت آن را محاسبه کن، که این محاسبه برای حساب فردایت بهتر است؛ و پیش از آنکه تو را به میزان سنجش بسنجند، خود را بسنج و خود را برای روز عرضه‌ی بزرگ آماده کن؛ روزی که هیچ امر پنهانی‌ای بر خدا پوشیده نمی‌ماند. مکارم‌الاخلاق، ص ۳۷۱

[دنباله‌ی توصیه‌ای است که ابوذر از پیامبر اکرم ﷺ درخواست

میکند. حضرت میفرماید: [«يَا أَبَا ذَرٍّ حَاسِبْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُحَاسِبَ»؛ [ای اباذر!] قبل از آنکه تو را به محاسبه بکشند و حساب و کتاب تو را در قیامت روشن کنند، خودت را محاسبه کن.

«فَهُوَ أَهْوَنُ لِحِسَابِكَ عَدًّا»؛ اگر خودت را در میزان بگذاری و منصفانه محاسبه بکنی، آن روزی که خدای متعال و کرام الکاتبین تو را محاسبه خواهند کرد، آن حساب برای تو آسان تر خواهد بود. علت هم این است که انسان وقتی خود را محاسبه کرد، عیوب خود را دید، پشیمان میشود و در صدد علاج برمی آید؛ لا اقل خشیت الهی بر دل او سایه می افکند؛ اینها همه چیزهایی است که برای انسان مایه‌ی تعالی است. هم توبه، هم استغفار، هم ندامت، هم نفس اعتراف به اینکه وضع ما این جور است، خود این اعتراف عندالله، به انسان تعالی میدهد؛ بنابراین آن وقت در آنجا حساب آسان تر میشود.

«وَزِنْ نَفْسَكَ قَبْلَ أَنْ تُوزَنَ»؛ به قول کشتی‌گیرها خودت را وزن‌کشی کن، قبل از آنکه تو را وزن‌کشی کنند؛ درباره‌ی خودت به اشتباه نیفتی. ما گاهی هم بظاهر تواضع میکنیم که یعنی ما خودمان را قابل نمیدانیم و مانند اینها، اما این، زبانی است؛ باطناً خودمان را خیلی بالا میدانیم. یک کسی، یک وقتی به من میگفت که «من همیشه خودم را از آنچه هستم کمتر میبینم»؛ خب این تناقض است دیگر. آن «هستم» را چه کسی تشخیص داده؟ خودت تشخیص دادی دیگر. پس خودت را در یک جایی<sup>۱</sup>

۱. جایگاه

میبینی، بعد میگوئی من خودم را از اینجا کمتر میبینم؛ این شد تناقض، چنین چیزی نمیشود؛ گاهی این جور است. تواضع [میکند که] «آقا ما که کسی نیستیم، ما که قابلی نداریم، ما که سر تا پا گناهییم»، اما زبانی است، دلش این جور نیست.

یک وقت گفتم<sup>۱</sup>، چند سال قبل از این در یکی از مجلات آمریکا - نیوزویک یا تایم - یک نظرخواهی کرده بودند و این را درج کرده بودند که بنده دیدم؛ از افراد معمولی سؤال کرده بودند که چند درصد شما احتمال میدهید بروید بهشت؟ اکثرشان - هشتاد درصد، نود درصد - گفته بودند ما میدانیم که میرویم بهشت! این عدم توزین خود است؛ [اگر] انسان خودش را درست توزین نکند، این [طور] میشود. ما هم همین جور هستیم؛ با این همه صفات ناپسندی که در ما هست، خب در قیامت آن چیزی که معیار عمل است و میماند، آن نفسانیات ما، آن صفات ما، خصوصیات ما، بخل ما، حسد ما و حرص ما است، بددلی و کینه‌ورزی ما است، بدخواهی ما است، حالت میل به گناه و میل به شهوت در دل ما است؛ اینها است که جزو آن ثوابت نفس انسان است که اگر به همین شکل از دنیا برود، خب به همان شکل هم از آنجا درمی‌آید؛ اعمال که خب زایل نمیشوند، میمانند. یا گناهایی که از انسان سر میزند؛ چقدر انواع و اقسام گناهان کوچک و بزرگ از ماها سر میزند که اصلاً غفلت داریم و خودمان را محاسبه نمیکنیم؛ چقدر ریا کردیم؟ ریا گناه کبیره است دیگر، ریا شرک است. حالا با قطع نظر از اینکه

---

۱. درس خارج فقه ۱۳۸۵/۲/۱۲

نفس ریا موجب بطلان عبادت است، خودش هم گناه کبیره است دیگر. حالا شما حساب کنید که چقدر ما ریا کرده‌ایم و جور دیگری خودمان را نشان داده‌ایم؛ یا عبادت که باید وسیله‌ی تقرب ما به خدا باشد، العیاذ بالله آن را وسیله‌ی ابتعاد<sup>۱</sup> خودمان قرار داده‌ایم؛ این یک قلم و از این قبیل الی ماشاءالله.

«وَتَجَهَّزْ لِلْعَرْضِ الْأَكْبَرِ يَوْمَ تُعْرَضُ لَا تَخْفَى مِنْكَ عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ»؛ خودت را آماده کن برای روز عرض اکبر؛ آیه‌ی شریفه [قرآن میفرماید]: «يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ»<sup>۲</sup>؛ [روزی که] تمام این بواطن انسان ظاهر میشود پیش خدای متعال؛ بر خدا عرضه میشود. ما حالا صد لایه بر روی آن بواطن خودمان پوشانده‌ایم، این بواطن همه برطرف خواهد شد. ﴿تُبْلَى السَّرَائِرُ﴾<sup>۳</sup>؛ آن سریره‌ها و باطنها و لایه‌ها و تا آن اعماق ناخودآگاه ماها که گاهی به آن با توجه فراوان باید برسیم، اینها همه رو می‌آید. [خودت را آماده کن] برای آن روزی که روز عرض اکبر است که برترین عرضه‌ی انسان در آنجا است؛ آن روزی که تو عرضه میشوی [و هیچ امر پنهانی‌ای بر خدا پوشیده نمی‌ماند]؛ «لَا تَخْفَى مِنْكَ عَلَى اللَّهِ خَافِيَةٌ»؛ که این اشاره به همین آیه‌ی شریفه‌ای است که تلاوت کردم: «يَوْمَئِذٍ تُعْرَضُونَ لَا تَخْفَى مِنْكُمْ خَافِيَةٌ»<sup>۴</sup>.

۱. دوری جستن

۲. سوره‌ی حاقه، آیه‌ی ۱۸؛ «در آن روز، شما [به پیشگاه خدا] عرضه میشوید، [و] پوشیده‌ای از شما پوشیده نمی‌ماند.»

۳. سوره‌ی طارق، بخشی از آیه‌ی ۹؛ «رازها [همه] فاش شود.»

۴. ۱۳۸۵/۳/۲



### ❁ در جوانی پاک بودن شیوهی پیغمبریست

عَنْ أَبِي الْأَسْوَدِ الدُّؤْلِيِّ قَالَ: حَدَّثَنِي أَبُو ذَرٍّ قَالَ: دَخَلْتُ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ فَقُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ! أَوْصِنِي بِوَصِيَّةٍ فَقَالَ: ... يَا أَبَا ذَرٍّ! مَا مِنْ شَابٍّ يَدْعُ اللَّهَ الدُّنْيَا وَ لَهْوَهَا وَ أَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ، إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ صَدِيقًا.

ابوالاسود دؤلی گوید: ابوذر برایم نقل کرد که بر رسول اکرم ﷺ وارد شدم. عرضه داشتم: یا رسول الله! مرا وصیتی فرمایید. پیامبر فرمود: ای اباذر! هر جوانی که دنیا و سرگرمی اش را به خاطر خدا ترک کند و جوانی اش را در فرمانبرداری از خداوند به پیری برساند، خداوند پاداش ۷۲ صدیق به او میدهد.

مکارم الاخلاق، ص ۳۷۳

[ادامه‌ی توصیه‌ای است که ابوذر از پیامبر اکرم ﷺ درخواست میکند. حضرت میفرماید:] «یا أَبَا ذَرٍّ! مَا مِنْ شَابٍّ يَدْعُ اللَّهَ الدُّنْيَا وَ لَهْوَهَا وَ أَهْرَمَ شَبَابَهُ فِي طَاعَةِ اللَّهِ إِلَّا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ اثْنَيْنِ وَ سَبْعِينَ صَدِيقًا»؛ [ای اباذر!] هیچ جوانی نیست که این کار

را انجام بدهد، که هوسهای دنیایی و لهو دنیایی را برای خاطر خدا ترک بکند و در عبادت خدا، جوانی را به میان سالی و پیری برساند، مگر اینکه خدای متعال به او اجر ۷۲ صدیق را خواهد داد. صدیق مبالغه‌ی در صدق است؛ ﴿مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ﴾<sup>۱</sup>؛ صدق ورزیدن با خدای متعال یعنی صادقانه ایمان قلبی را به میدان عمل کشاندن؛ نه اینکه انسان در ایمان سر خودش را کلاه بگذارد و ایمان او با عمل او دو تا باشد. صدیق آن کسی است که در نشان دادن ایمان صحیح خود در مقام عمل، بسیار صادق است؛ از گناهان اجتناب میکند و واجبات را به جا می‌آورد؛ همین! چیز دیگری هم نخواستند؛ اگر کسی از گناهان اجتناب کرد و واجبات را به جا آورد، همان صدیق است.

البته این را به شما عرض بکنیم که اگر کسی -بخصوص جوان- توفیق پیدا کند که گناه‌ها را ترک بکند و واجبات را به جا بیاورد، آن چنان نورانیتی در او به وجود خواهد آمد که عشق او، شور او، او را میکشاند به اعمال غیر واجب ممدوح؛ سر از پا نشناخته به سمت محبوب حرکت میکند؛ این خیلی مهم است. اشکال کار ماها این است که ﴿خَلَطُوا عَمَلًا صَالِحًا وَآخَرَ سَيِّئًا﴾<sup>۲</sup>؛ یک کار خوب میکنیم، بلافاصله بعدش پنج کار خلاف انجام میدهیم؛ اشکال کار این است. مثل کسی که از پله‌ها دو پله بالا میرود،

۱. سوره‌ی احزاب، بخشی از آیه‌ی ۲۳؛ «از میان مؤمنان مردانی‌اند که به آنچه با خدا عهد بستند صادقانه وفا کردند.»

۲. سوره‌ی توبه، بخشی از آیه‌ی ۱۰۲؛ «کار شایسته را با [کاری] دیگر که بد است درآمیخته‌اند.»

به جای اینکه ادامه بدهد، دو پله پایین می‌آید، همین طور مدام برو بالا، بیا پایین، برو بالا، بالاخره هم به پشت بام نمیرسد؛ اشکال این است. حالا چنین آدمی سقوط نمیکند؛ خب، چسبیده به نردبان و همت بر بالا رفتن دارد اما عروجی هم نخواهد داشت. اما آن کسی که گناهان را صادقانه ترک کرد و واجبات را به جا آورد، همان کسی است که از این پلکان بالا میرود و خودش را می‌رساند که نمونه‌اش را شما در این جوانهای نورانی دوران جهاد مقدّس و دفاع مقدّس دیدید. کسانی را حتماً بعضی از شماها از نزدیک دیده‌اید، بعضی را هم شنیده‌اید، درباره‌ی بعضی‌شان هم کتابهایی نوشته‌اند که نشان‌دهنده‌ی این است که اینها با چه شوقی [از این پلکان بالا رفتند].

یکی از این جوانها که شهید شده بود، پدر بزرگ او، جدّ او از عرفا و از علمای عارف و سالک معروف بود که عمر طولانی هم کرده بود؛ من گفتم این جوان در هجده نوزده سالگی آن راهی را که جدّ سالک او در هفتاد سال طی کرده بود طی کرد؛ این [جوان] رسید، [اما] ما نمیدانیم آن بزرگوار رسید یا نرسید. واقعاً بعضی این جواری بودند؛ همین است دیگر. بازیچه‌ی دنیا و این لهُو دنیا و این لذّت دنیا، لذّت جنسی و لذّت جوانانه و پول‌پرستی و همین چیزهایی که بتدریج انسان [را گرفتار میکند]؛ بعضی [از این لذّت] اوجش در جوانی است، بعضی شروعش در جوانی است که خیلی باید انسان مواظب اینها باشد که شروعش در جوانی است؛ از دوره‌ی جوانی دنبال پول و دنبال تقلّب و دنبال بند و بست [بودن]، انسان را منحط میکند. اگر چنانچه اینها

را لله و برای خاطر خدا ترک کرد، آن وقت این دیگر آن صدیق است. آن مقام صدیقین [که میفرماید: ﴿وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا﴾<sup>۱</sup>؛ یعنی] کسانی که با پیغمبران آورده میشوند. شما ملاحظه کنید، به فاطمه‌ی زهرا علیها السلام میگویند «صدّیقه‌ی کبری»، این صفت صدّیقه برای ایشان ذکر میشود که این مقام خیلی بالایی است.<sup>۲</sup>

---

۱. سوره‌ی نساء، بخشی از آیه‌ی ۶۹؛ «راستان و شهیدان و شایستگانند و آنان چه نیکو همدانند.»

۲. ۱۳۸۵/۳/۲۳





### ❁ چهار بخش روز و شب

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ جَالِسٌ وَحَدَّهُ فَاغْتَنَمْتُ خَلْوَتَهُ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا كَانَتْ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام? قَالَ: ... وَكَانَ فِيهَا أَمْثَالٌ وَعَلَى الْعَاقِلِ مَا لَمْ يَكُنْ مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ سَاعَاتٍ: سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ وَ سَاعَةٌ يُفَكِّرُ فِيهَا فِي صُنْعِ اللَّهِ تَعَالَى وَ سَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسَهُ فِيمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ وَ سَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحَاجَتِهِ مِنَ الْحَلَالِ فِي الْمَطْعَمِ وَ الْمَشْرَبِ.

ابوذری رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید روزی بر پیامبر ﷺ خدا وارد شدم در حالی که ایشان به تنهایی در مسجد بود؛ پس غنیمت شمردم این خلوت را. ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید: به پیامبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! پس چه هست در کتاب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام? حضرت فرمود: در آن امثال و تمثیلاتی هست. از جمله آمده: عاقلی که عوامل دیگر بر عقل او غلبه نکرده، شبانه روزش را به ساعاتی تقسیم میکند: ساعتی برای مناجات با پروردگار، و ساعتی برای تفکر در صُنْع الهی، و

ساعتی برای محاسبه‌ی نفس که عمر را چگونه گذرانده، و ساعتی هم برای رفع نیازهای حلال خود در معیشت زندگی.

مکارم الاخلاق، ص ۳۸۳

سؤال از صُحف ابراهیم است که جناب ابی‌ذر از نبیِّ مکرم سؤال میکند؛ یک فقره از جواب را دیروز عرض کردیم؛ این هم یک فقره‌ی دیگر است. «وَ كَانَ فِيهَا أَمْثَالُ»؛ میفرماید در آن مثللهایی بود از این قبیل:

«وَ عَلَى الْعَاقِلِ مَا لَمْ يَكُنْ مَغْلُوبًا عَلَى عَقْلِهِ أَنْ يَكُونَ لَهُ ساعات»؛ عاقلی که مغلوب «عَلَى عَقْلِهِ» نباشد، یعنی نفس او، هوای او، عوامل خارجی گوناگون بر عقل او غلبه نکرده باشند و عقل او آزاد و مستقل بتواند بفهمد و راهنمایی کند، چنین کسی ناچار بایستی اوقات شبانه‌روز خود را به ساعاتی تقسیم کند. البته منظور از ساعات در روایات این شصت دقیقه نیست؛ یعنی بخشهایی؛ «سَاعَةً مِنْ نَهَارٍ» یعنی یک بخشی از روز را تقسیم کند. این تقسیم هم لازم نیست به نحو مساوی باشد؛ یعنی یک چنین اوقاتی را برای خود در شبانه‌روز قرار بدهد.

«سَاعَةً يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ»؛ در شبانه‌روز یک فرصتی بگذارد برای مناجات پروردگار؛ این یک. بعضی از بزرگان و اهل معنا و اهل سلوک میگفتند بهترین ساعاتتان را بگذارید؛ خالص‌ترین و باصفاترین ساعاتتان را بگذارید که آن هم ساعات سحر است که هیچ چیزی جای آن را نمیگیرد؛ این را بگذارید برای مناجات

پروردگار. البتّه نعمت الهی در حقّ مسلمین تمام شده است به اینکه پنج وقت نماز را برای ما گذاشته‌اند که این نماز خیلی نعمت بزرگی است. اگر الزام به نماز «مُتَّفَرِّقاً عَلَى السَّاعَاتِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ»؛ نمیبود، واقعاً ماها همین طور در غفلت محض میماندیم. اینکه زنگ بزنند حالا صبح است، حالا ظهر است، حالا عصر است، حالا مغرب است، بلند شو نماز بخوان، بلند شو با خدا گفتگو کن، این خیلی نعمت بزرگی است؛ قدر این نعمت را بدانیم. این هم از ساعات مناجات است، نماز ما هم میتواند جزو همین «سَاعَةٌ يُنَاجِي فِيهَا رَبَّهُ»؛ باشد؛ به شرطی که البتّه در نماز با خدا حرف بزنیم. خیلی اوقات هست که ما در نماز اصلاً با کسی حرف نمیزنیم؛ همین طور حواسمان جای دیگر است و الفاظی بر زبانمان جاری میشود؛ در نماز، طرفِ خطابی نداریم که این برای ماها خیلی مایه‌ی تأسّف است.

«وَسَاعَةٌ يُفَكِّرُ فِيهَا فِي صُنْعِ اللَّهِ تَعَالَى»؛ آن ساعت اوّل برای دل بود، این ساعت برای فکر است: فکر کند در صُنْعِ الهی. چیزهایی که ما به آن عادت کرده‌ایم؛ همین بهار که می‌آید، این درختهای خشک سبز میشوند، برگ میکنند، گل میکنند، میوه میدهند؛ ما به اینها عادت کرده‌ایم. اگر اینها را به چشم کسی که تا حالا ندیده است نگاه کنیم، پُر از عجایب صُنْعِ الهی است. در این زمین خشک باران میبارد، سبزه از آن میدمد؛ این انسان میخوابد ﴿وَمِنْ آيَاتِهِ مَنَامُكُمْ بِاللَّيْلِ﴾<sup>۱</sup> - بیدار میشود، قدرت

۱. سوره‌ی روم، بخشی از آیه ۲۳؛ «و از نشانه‌های [حکمت] او خواب شما در شب... است.»

بر تکلم دارد، اینها خیلی چیزهای عجیبی است. کودک متولد میشود، قدرت نطق پیدا میکند؛ یک تفکری در اینها، توحید را و توجه به مبدأ را در دل انسان زنده میکند؛ بایستی هیچ وقت اینها را فراموش نکرد. پس یک بخشی از شبانه روز هم باید صرف این بشود که انسان در صُنع الهی نگاه کند که [البته] به قدری است که قادر بر شمارش یک گوشه‌ای از آنها هم نیستیم؛ ﴿لَوْ كَانَ الْبَحْرُ مِدَادًا لِكَلِمَاتِ رَبِّي لَنَفِدَ الْبَحْرُ قَبْلَ أَنْ تَنفَدَ كَلِمَاتُ رَبِّي﴾<sup>۱</sup>؛ اصلاً ما قادر نیستیم که [نعمات الهی را] بشمریم، اما دیگر همین حول و حوش ما پُر است. این دو بخش از شبانه روز است. ببینید، اینها چیزهایی است که اهمیتهای و اولویتهای را نشان میدهد.

«وَسَاعَةٌ يُحَاسِبُ فِيهَا نَفْسُهُ فِيمَا قَدَّمَ وَ آخَرَ»؛ یک ساعت هم ساعت محاسبه‌ی نفس است که چه جور گذرانده‌ایم؛ روز را، شب را، ساعات را، جوانی را، عمر را، فرصتها را، توانایی‌ها را؛ خودمان را محاسبه کنیم. بخصوص کسانی که یک مسئولیتی دارند مثل من و خیلی از شماها؛ خب مثلاً فرض کنید ما یک طلبه‌ای گوشه‌ی مدرسه‌ای، با کتابی سر و کار [داشتیم]، حالا این مسئولیت سنگین، این امانتها بر دوش من و شما است؛ محاسبه کنیم خودمان را که چه کار کرده‌ایم؟ چه کار میکنیم؟ این هم یکی. «وَسَاعَةٌ يَخْلُو فِيهَا بِحَاجَتِهِ مِنَ الْحَلَالِ فِي الْمَطْعَمِ وَ

---

۱. سوره‌ی كهف، بخشی از آیه ۱۰۹؛ «اگر دریا برای کلمات پروردگارم مرگب شود، پیش از آنکه کلمات پروردگارم پایان پذیرد، قطعاً دریا پایان می‌یابد.»

المَشْرَب»؛ یک بخش از زندگی هم \_ که این بخش چهارم است \_ برای گذران زندگی؛ درآمد و کسب و روزی و تجارت و داد و ستد و رفت و آمد و تلاش معاش و بعد به دست آوردن معاش و بعد درست کردن معاش و بعد خوردن و بعد تزاج و تناکح و مانند این چیزهایی که مربوط به زندگی است؛ یک بخش هم مربوط به اینها. این یک چهارم اوقات است که غالباً [برای] ماها متأسفانه این بخش چهارم مستغرق همه‌ی بخشهای دیگر میشود یا اکثر آن را تصرف میکند؛ در حالی که ما آنها را هم لازم داریم.<sup>۱</sup>



### سه کار عاقلانه

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ جَالِسٌ وَحَدَّهُ فَاغْتَنِمْتُ خَلْوَتَهُ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا كَأَنَّتْ صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام قَالَ: وَكَانَ فِيهَا أَمْثَالُ... وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ [لَا] يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ تَزُودُ لِمَعَادٍ أَوْ مَرَمَّةٍ لِمَعَاشٍ أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ.

ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید روزی بر پیامبر ﷺ خدا وارد شدم در حالی که ایشان به تنهایی در مسجد بود؛ پس غنیمت شمردم این خلوت را. ابوذر میگوید: به پیامبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! در کتاب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چیست؟ حضرت فرمود: در آن امثال و تمثیلاتی هست؛ از جمله آمده: بر انسان عاقل روا نیست مگر آنکه اموراتش در سه راه باشد: در جمع توشه برای آخرت، یا گذران زندگی، یا التذاذ در غیر امور حرام.

مکارم الاخلاق، ص ۳۸۳

این [فقره] از جمله‌ی همان کلماتی است که حضرت [رسول

اکرم ﷺ] از صُحف ابراهیم نقل میکنند: «وَعَلَى الْعَاقِلِ أَنْ [لَا يَكُونَ ظَاعِنًا إِلَّا فِي ثَلَاثٍ]؛ [عاقل کسی است که] سیر و حرکتش در مدّت زندگی در سه چیز باشد؛ کارهایی که از او، از جایی به جایی منتقل میشود، این سه چیز باشد:

«تَزَوُّدٍ لِمَعَادٍ»؛ اوّلش این است: توشه‌گیری برای معاد. چون در این اردوگاهی که ما هستیم، بالاخره یک سال، دو سال، مدّت این اردوگاه تمام خواهد شد، اینجا هم ما را آوردند برای آماده‌سازی و توشه‌گیری برای یک نشئه‌ی دیگر. هر لحظه‌ای از لحظات این مدّت را که ما هدر بدهیم، در آن نشئه ضررش را خواهیم دید. لذاست که در قرآن میفرماید: ﴿وَتَزَوَّدُوا﴾<sup>۱</sup>؛ زاد و توشه بردارید برای آن منزل اصلی که ﴿لَهُمُ الْحَيَوانُ﴾<sup>۲</sup>، حیات اصلی آنجا است. این مثل یک دوران گذر و دوران خواب است، شبیه خواب است: «إِذَا مَاتُوا انْتَبَهُوا»<sup>۳</sup>. پس اوّل این است که در همه‌ی حرکاتتان، سعی و کوششتان این باشد که برای معاد توشه بگیرید. توشه هم به این است که خود را با انجام واجباتی که معین کرده‌اند کامل کنید، اصلاح کنید؛ این برنامه‌ی عملی را اگر انجام بدهید، به سوی تکامل حرکت میکنید. شرطش این است که این محرمات را هم انجام ندهید؛ چون این محرمات [موجب سقوط است]. واجبات مثل پلّه‌هایی است که انسان بالا میرود - واجبات و

۱. سوره‌ی بقره، بخشی از آیه‌ی ۱۹۷

۲. سوره‌ی عنکبوت، بخشی از آیه‌ی ۶۴

۳. مجموعه‌ی ورام، ج ۱، ص ۱۵۰؛ «وقتی مردند، بیدار میشوند».

مستحبات مثل پله است، پا میگذارید روی این پله یک قدم بالا میروید۔ محرمات مثل آن گودالها و پرتگاههای بغل پله است؛ [اگر] پا گذاشتید، لغزش پیدا میکنید پایین؛ حالا یا یک پله یا بیشتر؛ باز باید از نو شروع کنید [به بالا] رفتن. توبه این است که انسان از نو شروع کند به بالا رفتن. این راه است، این برنامه‌ی عملی است؛ «تَزَوُّدٌ لِّمَعَادٍ» یعنی این؛ حالا در امور شخصی، در ارتباطات شخصی، در ارتباطات عمومی، در ارتباط مع الله تعالی. این یکی.

«أَوْ مَرَمَّةٍ لِّمَعَاشٍ»؛ «مَرَمَّةٌ» یعنی سر و سامان دادن؛ یکی از کارها هم این است که به معاشتان سر و سامان بدهید؛ معاش را نباید رها کنید؛ خورد و خوراکتان را، سلامتتان را، تزاوجتان را، تناکحتان را، این چیزهایی که مربوط به عیش زندگی است. معاش یعنی آن چیزهایی که عیش انسان و زندگی انسان متوقف به آن است - کسبتان، تجارتتان، شغلتان - که این هم اشکال ندارد. البته این هم برای خصیصین میتواند در جهت همان «تَزَوُّدٌ لِّمَعَادٍ»؛ واقع بشود؛ افرادی که از ماها درجه‌شان بالاتر است، این کار را میکنند، بلدند چه جوری عمل بکنند که حتی همین «مَرَمَّةٍ لِّمَعَاشٍ» هم «تَزَوُّدٌ لِّمَعَادٍ» از آب دربیاید.

«أَوْ لَذَّةٍ فِي غَيْرِ مُحَرَّمٍ»؛ در این [نکته‌ی] سوّم هم یک نکته‌ی روان‌شناختی هست؛ خدای متعال این روح انسان را، نفس انسانی را جوری خلق کرده است که نمیتواند خالی از التذاذ باشد؛ التذاذهایی دارد - وَّالَّا به ملالت و کسالت و عدم نشاطی منتهی خواهد شد که در همه چیز او اثر میگذارد۔ منتها لذّت در غیر



محرم. لذات غیر محرمی که وجود دارد که خب معلوم است؛ هر کسی از یک چیزی ممکن است که التذاذ ببرد؛ [میفرماید] نوع غیر محرمش هم لازم است. اینکه آدم در لذات جسمانی را بگلی به خود ببندد، نه، این لازم نیست. حالا بعضی‌ها هستند این لذت را از طرق دیگری برای خودشان تأمین میکنند؛ ذکرشان آن قدر لذیذ است - «لذیذ مُناجاتِک»<sup>۱</sup> - آن چنان لذتی میبرند که دیگر اصلاً همه‌ی چیزها از چشمشان می‌افتد؛ حالا آنها که مقامات [آنها] بالا است؛ برای ماها که این پایین‌پایین‌ها زندگی میکنیم که آن لذتها وجود ندارد، این لذت متعارف معمولی [جایز است] اما «فی حلال»؛ حرامش مطلقاً جایز نیست.<sup>۲</sup>

۱. بحارالانوار، ج ۹۱، ص ۱۴۷

۲. ۱۳۸۶/۱/۲۱



### ❦ بشناس زمانت را؛ دریاب تو نقشت را

قَالَ أَبُو ذَرٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ دَخَلْتُ يَوْمًا عَلَى رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَهُوَ فِي الْمَسْجِدِ جَالِسٌ وَحَدَّهُ فَاغْتَنِمْتُ خُلُوتَهُ... قُلْتُ: يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا كَأَنَّا صُحُفُ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَام? قَالَ: وَكَانَ فِيهَا أَمْثَالٌ... وَ عَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ حَافِظًا لِلِّسَانِهِ.

ابوذر رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ میگوید روزی بر پیامبر ﷺ خدا وارد شدم در حالی که ایشان به تنهایی در مسجد بود؛ پس غنیمت شمردم این خلوت را. ابوذر میگوید: به پیامبر اکرم ﷺ عرض کردم یا رسول الله! در کتاب ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام چیست؟ حضرت فرمود: در آن امثال و تمثیلاتی هست؛ از جمله آمده: و بر عاقل است که آگاه به زمان باشد و شأن و وظیفه‌ی خود را بداند و نگهبان زبانش باشد.

مکارم الاخلاق، ص ۳۸۳

«وَعَلَى الْعَاقِلِ أَنْ يَكُونَ بَصِيرًا بِزَمَانِهِ»؛ این از جمله‌ی کلماتی است که رسول اکرم از صحف ابراهیم نقل میکنند برای جناب

ابی ذر. یکی اش این است که خردمند باید زمان خود را بشناسد. زمانه با حوادثی که دارد، دوستی‌ها، دشمنی‌ها، نفعها، ضررها، تأثیرات افعال، شبیه یک میدان جنگ است. چالشهای زندگی مثل چالشهای یک سرباز در جبهه، یا یک افسر در جبهه است. همچنان که اگر یک رزمنده در جبهه نداند کجا است، دشمن کدام طرف است، دوست کدام طرف است، دشمن چه دارد، دشمن در چه حال است، او چه دارد، او چه کار میتواند بکند، هر چه هم مجهّز و مسلّح باشد فایده‌ای ندارد. خب، مسلسلش را به کدام طرف نشانه بگیرد؟ آذوقه‌اش را یا مثلاً آب را چقدر تقسیم کند برای خودش یا برای دوستانش و از آن استفاده کند، مصرف کند، که معطل نماند؟ اینها را نمیداند. باید بشناسد که در کجا قرار دارد تا بتواند تیر را بجا بزند یا از تیری که به طرف او می‌آید بجا اجتناب کند؛ آب را به اندازه تقسیم کند که بعد دچار تشنگی نشود؛ یک رزمنده در میدان جنگ این جوری است. حالا بعضی از شماها در جبهه‌ی دفاع مقدّس بوده‌اید و این چیزها را از نزدیک تجربه کرده‌اید. زندگی عیناً همین جور است؛ اگر ندانید کجایید، ندانید در چه شرایطی هستید، ندانید فرصتها چیست، ندانید تهدیدها چیست، ندانید دشمنها چه کسی هستند و دشمنی‌ها چگونه است، نمیتوانید زندگی کنید. فرمود: «الْعَالِمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ اللّٰوِئِسُ»<sup>۱</sup>، [که این] یک روایت دیگر است. ما عمامه‌ای‌ها این یکی را، این بصیر به زمان را در برهه‌های

۱. کافی، ج ۱، ص ۲۷؛ «شبّهات به کسی که زمانه‌ی خود را بشناسد، هجوم نمی‌آورد.»

طولانی از زمان کم داشتیم! الان هم بعضی‌ها هستند که نمیفهمند دنیا در چه وضعی است؛ ملتفت نیستند. فرض بفرمایید سر همین قضایای «انسجام اسلامی» که ما امسال مطرح کردیم<sup>۱</sup>، مثلاً فرض کنید ناگهان خبر می‌آورند که آقا چه نشسته‌اید! دو تا، سه تا ده را در فلان نقطه‌ی کشور مبلّغین سنی آمده‌اند سنی کرده‌اند؛ شیعه بودند سنی کرده‌اند! آتش میگیرد، شروع میکند به عکس‌العمل کردن! غافل از اینکه در همین حال دارند به فلان حاکم فلان منطقه‌ی سنی - که ما خبر داریم، اینها دیگر تحلیل و حدس نیست، اینها اطلاعات ما است - میگویند که آقا چه نشسته‌اید که ایرانی‌ها آمده‌اند چند ده شما را شیعه کرده‌اند؛ او هم آتش میگیرد! کسی این را بداند یا نداند، در قضیه‌ی شیعه و سنی و اختلافات موضع‌گیری‌اش فرق میکند؛ همین جور است یا نه؟ عالم به زمان [نیست]، بصیرت به زمان ندارد. نمیفهمد که این خبر چقدر اهمّیت دارد و چقدر امکان صدق دارد.

برای خنک کردن دل فاطمه‌ی زهرا علیها السلام و مثلاً خوشحال کردن آن بزرگوار یک عملی را در یک زمانی، در یک روزی یا شبی انجام میدهد؛ غافل از اینکه این دارد فیلم‌برداری میشود، بعد یک جا میروند نشان میدهند، یک ریگ به کفشی در بلوچستان پیدا میشود گردن عده‌ای را میزنند. ملتفت نیستند که این عدم بصیرت به زمان است که زمان را شناسند و ندانند. در دوران قدیم - مثلاً

۱. اشاره به نام‌گذاری سال ۱۳۸۶ به عنوان ملی و انسجام اسلامی (ر.ک:

بیانات به مناسبت حلول سال جدید ۱۳۸۶/۱)

۱۰۰۰ سال، ۱۱۰۰ سال قبل از این- اینها اتفاق افتاده؛ در قم، در محیط شیعی یک نفری- یک عالمی، محدّثی- یک حرفی را میزد، در بغداد که بین حنابله و بین شیعه آن جنگهای خونین راه افتاده بود، [شیخ] مفید دادش بلند میشد که شما آنجا نشسته‌اید، ملتفت نیستید که در بغداد چه دارد میگذرد. ببینید، اینها آن چیزهایی است که ما احتیاج داریم. پس عاقل باید بصیر به زمان خودش باشد؛ بداند این حرف که الان از زبان او خارج شد، در این مجموعه‌ی فعل و انفعالات عالم و وضع و محاذات<sup>۱</sup> اوضاع عالم، جایش کجا است، چه تأثیری میگذارد. مثل آن رزمنده‌ای [نباشد] که چشمش را بگذارد روی همدیگر، مسلسلش را روشن کند؛ بداند که این تیر دارد به کجا میخورد؛ به دوست میخورد، به دشمن میخورد، به هوا میخورد، به خاک می‌افتد، ضایع میشود؛ بفهمد. اوّل این است: بصیر به زمان.

«مُقْبِلًا عَلَى شَأْنِهِ»؛ بعد که بصیر به زمان بود، حالا در این زمانه، در این وضع و محاذات کنونی عالم [با خود بگوید] من چه کاره‌ام، آن را انجام بدهد؛ با همه‌ی وجود به آن چیزی که وظیفه‌ای او است، اقبال کند، به آن رو بیاورد؛ به کارهای فرعی، به کارهای درجه‌ی دو نپردازد. که این هم باز از آن حرفهایی است که اگر سر درد دل ما با شما رفقا باز بشود، در این زمینه هم فراوان [حرف هست]. چقدر از اصول که الان محلّ خدشه و مناقشه‌ی خصمانه و مغرضانه‌ی دشمنان است فراموش میشود؛ گاهی به یک فرع

---

۱. شرایط و اوضاع مواجهه‌ی امور در مقابل دیگران

کوچکی می‌چسبیم، مثل اینکه یک اصل محکمی است، همین طور دائم روی آن تکیه می‌کنیم! ملتفت نیستیم که آنچه باید انجام بدهیم، چیست.

«حَافِظًا لِّلِلسَانِهِ»؛ حافظ یعنی این زبان در کنترل او باشد. معنای «حَافِظٌ لِّلِلسَانِ» این نیست که زبان در کام بکشد و حرف نزند؛ حفاظت اطلاعات شنفته‌اید؟ مراقب باشد که این لسان کجا دارد چه می‌گوید، چه کار دارد می‌کند.<sup>۱</sup>



### ❁ چهار کار بهترین بندگان

عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ؛ فَقَالَ: الَّذِينَ إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبْشَرُوا وَإِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا وَإِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا وَإِذَا ابْتُلُوا صَبَرُوا وَإِذَا غَضِبُوا عَفَرُوا.

امام باقر عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: از رسول خدا ﷺ پرسیدند بهترین بندگان چه کسانی هستند؟ فرمود: کسانی که وقتی کار نیک میکنند خرسند میشوند و چنانچه کار بدی کردند، استغفار و عذرخواهی میکنند و وقتی چیزی به آنها میدهند یا اعطائی به آنها میشود، سپاسگزاری میکنند و وقتی که مشکل و گرفتاری برایشان پیش آمد، صبر میکنند و وقتی خشمگین میشوند، درمیگذرند.

أمالی الصدوق، مجلس سوم، ص ۶۰

«سُئِلَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ عَنْ خِيَارِ الْعِبَادِ؛» کسی از پیغمبر اکرم ﷺ سؤال کرد که بهترین بندگان چه کسانی هستند؟ «فَقَالَ: الَّذِينَ

إِذَا أَحْسَنُوا اسْتَبَشَرُوا؛ «استبشار» یعنی خرسند شدن یا آثار خرسندی در چهره پدیدار شدن، که درباره‌ی مؤمن دارد «بِشْرُهُ فِي وَجْهِهِ وَ حُزْنُهُ فِي قَلْبِهِ»؛ یعنی وقتی کار نیک میکنند، خوشحالند که کار خوب کردند. این خوشحالی ارتباطی ندارد به اینکه انسان غرور پیدا کند و عجب به کار خیر پیدا کند؛ اینها دو چیز است، اینها را از هم تفکیک کنید. یک وقت انسان دو رکعت نماز میخواند، خیال میکند که در یک مرتبه‌ی عالی [است] و عجب - یعنی خودشیفتگی، خودفریفتگی، خودشگفتی - به انسان دست میدهد؛ این مذموم است؛ یک وقت هست نه، بحث خودشیفتگی و خودفریفتگی نیست؛ کار خوبی کرده و خوشحال است که الحمد لله خدا توفیق داد این کار خوب را انجام داده. این خیلی خوب است که وقتی عمل نیک انجام میدهد، خرسند باشد به این کار نیکی که انجام داده.

«وَ إِذَا أَسَاءُوا اسْتَغْفَرُوا»؛ و در مورد «اسائه» - کار بد انجام دادن - به این اکتفا نشده است که بگوییم وقتی کار بد انجام داد، ناراحت باشد؛ نه، ناراحتی کافی نیست، عملی هم دنبالش لازم است و آن عمل عبارت است از استغفار؛ از خدای متعال عذرخواهی کند. استغفار یعنی عذرخواهی کردن؛ وقتی کار بدی کرد، از خدا عذرخواهی کند، معذرت‌خواهی کند.

«وَ إِذَا أُعْطُوا شَكَرُوا»؛ و وقتی خدای متعال به او چیزی میدهد، سپاسگزار باشد. البتّه ظاهر «أعطوا» اعم است از عطای



الهی و عطای بشری - از مردم هم اگر محبتی کردند، چیزی به انسان دادند، آدم باید سپاسگزار باشد؛ این معلوم است - لکن ظاهراً اینجا مراد عطای الهی است. یعنی وقتی نعمتهای الهی را متذکر میشود، میبیند نعمتهای الهی را یا نعمت جدیدی به او داده میشود، شکرگزار باشد؛ غافل نباشد از اینکه خدای متعال این نعمت را به او داده است. غفلت از نعمت، خیلی درد بزرگی است و انسان را به لثامت میکشاند، به ناسپاسی میکشاند.

«وَ إِذَا ابْتُلُوا صَبْرُوا»؛ و وقتی هم که یک ابتلائی در زندگی اینها پیش آمد، مشکلی برایشان پیش آمد، صبر کنند؛ که این صبر و شکر با همدیگر ارتباط نزدیکی هم دارند. یکی از آثار شکر این است که انسان صبر میکند؛ یعنی وقتی شما توجه داشتید که خدای متعال چقدر نعمت به شما داده، اگر یک ابتلائی هم به شما داد، بیماری ای، گرفتاری ای پیدا کردید، صبر میکنید؛ میگویید خب، اینکه در مقابل آن همه لطف الهی چیزی نیست. لذا در دعای روزهای رجب میخوانید: «اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ صَبْرَ الشَّاكِرِينَ لَكَ»؛ صبر افراد شکرگزار [را میخواهیم]، که حالا ان شاء الله ایام رجب را که در پیش است، همه مان مغتنم بشماریم. «وَ إِذَا غَضِبُوا غَفَرُوا»؛ و وقتی از کسی خشمگین شدند، از او بگذرند و او را بیامرزند. البته طبیعی است که این، غضب الله نیست، غضب لشخص است؛ وَالَّا غضب الله را ما حق نداریم به خاطر اهواء خودمان یا به خاطر چیزی [ببخشیم و بگذریم]؛ وقتی

یک جایی **لله** غضب کردیم، اینجا آن غضب را باید ادامه بدهیم، باید حفظ کنیم؛ [در اینجا منظور] غضبهای شخصی است؛ [مثلاً] یک جمله‌ای بنده به شما عرض میکنم، شما عصبانی میشوید؛ یک چیزی شما به بنده میفرمایید، بنده عصبانی میشوم؛ یک کاری که ناخوشایند ما است، از کسی برایمان پیش می‌آید، عصبانی میشویم؛ وقتی این غضبی را که در مسائل شخصی عارضِ انسان میشود، پیدا شد، [از او بگذرند؛] «غَفَرُوا».<sup>۱</sup>



### ❁ به حُسن و خُلق توان کرد صید اهلِ نظر

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ عَنْ آبَائِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ  
قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ  
فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ.

پیامبر اکرم ﷺ میفرمایند: شما این ظرفیت را ندارید  
که همه‌ی مردم را با مال به خودتان نزدیک کنید؛ پس  
با اخلاقتان آنها را به طرف خودتان جذب کنید.

أمالی الصدوق، مجلس سَوِّم، ص ۶۲

«إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ»؛ [پیامبر اکرم ﷺ میفرمایند:  
شما] این ظرفیت را ندارید که با مال، همه‌ی مردم را در حیطه‌ی  
محبت خود و در حیطه‌ی ارتباط با خود نگه دارید؛ نمیتوانید  
این کار را بکنید. چون مال و پول، یکی از چیزهایی است که  
دل‌های مردم را به صاحب پول و دهنده‌ی پول و بخشنده‌ی پول  
نزدیک میکند، لذا بعضی‌ها از این وسیله استفاده میکنند برای  
نزدیک کردن دل آحاد مردم به خودشان. این روایت میفرماید که  
خیلی خب، حالا که شما میخواهید با پول، دل‌ها را به خودتان

نزدیک کنید، چقدر میخواهید پول خرج کنید تا جمع کثیری از مردم را یا همه‌ی مردم را - حالا همه‌ی مردم که مورد نظر نیست - بتوانید [به خودتان نزدیک کنید]؟ مگر انسان میتواند با مال خود، جمع کثیری را - مردم یک شهر را، مردم یک کشور را - به خودش نزدیک کند؟ پس «لَنْ تَسْعُوا» - این «لَنْ»، «لَنْ» تأبیدی است - یعنی هرگز چنین کاری را نمیتوانید بکنید، اما یک وسیله‌ای دارید برای اینکه بتوانید دلهای همه‌ی مردم یا اکثر مردم را به خودتان نزدیک کنید؛ آن چیست؟

«فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ»؛ آن [وسیله] اخلاق است. اگر شما تواضع بورزید، اگر آدم صادقی باشید، اگر علیه این و آن، حرکت مخربی انجام ندهید، اگر کسی باشید که بر روی حرف خودتان می‌ایستید - اینها صفاتی است که مردم دوست میدارند - پس میتوانید با این خُلق خوب، با این اخلاق حسنه و خصال نیک، دل مردم را به طرف خودتان جذب کنید. بنابراین اخلاق در اینجا فقط به معنای اخلاق معاشرت نیست - البته خوش خُلقی و لبخند به مردم، از جمله‌ی اخلاق حسنه است، از جمله‌ی خصال حسنه است، اما علی‌الظاهر مراد فقط این نیست - بلکه همان خصال حسنه‌ای است که اسلام آنها را برای انسانها لازم دانسته است و جزو معروفهای عُرف اسلامی بلکه عُرف بشری است. یعنی انسانی که دارای شجاعت است، انسانی که دارای صبر است، انسانی که دارای حلم است، انسانی که دارای گذشت است، اینها صفاتی است که دلها را به انسان جذب میکند. ممکن است یک کسی از برخی از این خصوصیات شما لطمه هم ببیند اما در عین

حال این صفت را در شما ستایش میکند. ما دیدیم کسانی را که نسبت به امام بزرگوار ما عَلَيْهِ السَّلَامُ علاقه مند بودند به خاطر خصوصیات اخلاقی او، به خاطر ایستادگی او؛ با اینکه از لحاظ جبهه بندی سیاسی و انقلابی هم با او همراه نبودند و مخالف بودند اما او را تکریم میکردند؛ تعظیم میکردند. [به خاطر این خصلتها] دل به طرف او جذب میشد.<sup>۱</sup>



### ❁ چهار فرد برگزیده تر

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: «أَعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ وَأَسْخَى النَّاسَ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ وَأَزْهَدُ النَّاسَ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ وَأَتَقَى النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَعَلَيْهِ».

پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: عابدترین مردم کسی است که فرایض را به جا آورد، و بخشنده ترین مردم کسی است که زکات مالش را بدهد، و پارساترین مردم کسی است که از حرام دوری کند و پرهیزکارترین مردم کسی است که حق را بگوید در آنجایی که به نفع او است یا به ضرر او است.

أمالی الصدوق، مجلس ششم، ص ۷۲

«أَعْبُدُ النَّاسَ مَنْ أَقَامَ الْفَرَائِضَ»؛ [پیامبر اکرم ﷺ] میفرماید: «أَعْبُدُ» و عابدترین [مردم] کسی است که فرایض را به جا می آورد. این صیغه ی تفضیل، تفضیل نسبی است، نه تفضیل مطلق؛

یعنی در مقایسه‌ی با آن کسی که فرایض را انجام نمیدهد، اما مستحبات را انجام میدهد. این جور نیست که گفت: «ترک واجب کرده‌ای، سنت به جا می‌آوری». بعضی‌ها حرص و شوقی به بعضی از مستحبات نشان میدهند - که خب فی‌نفسه در جای خود خوب است - اما همراه است با بی‌اعتنائی به واجبات؛ منطبق شرع این را نمی‌پسندد، این را قبول ندارد. آنچه در درجه‌ی اول اهمیت است، فرایض است؛ لذا فضیلت هر نماز واجبی، از هر نماز مستحبی بیشتر است.

«وَأَشْخَى النَّاسِ مَنْ أَدَّى زَكَاةَ مَالِهِ»؛ این هم همین جور؛ در مقابل آن کسانی است که پول خرج میکنند اما آنچه بر آنها واجب است، اداء نمیکند؛ این سخاوت نیست. سخی‌ترین، آن کسی است که زکات مال را میدهد. حالا برای کسی که زکات بر او واجب است، زکات؛ برای کسی که خمس بر او واجب است، خمس. بعضی، خمس مالشان را نمیدهند؛ حساب سال هم ندارند، اما مثلاً به فلان خیریه یا فلان جا کمک میکنند؛ این، آن چیزی نیست که شارع مقدس خواسته است. اول، فرایض. در درجه‌ی اول آنچه را واجب است، باید انجام داد.

«وَأَزْهَدُ النَّاسِ مَنْ اجْتَنَبَ الْحَرَامَ»؛ و پارساترین مردم، آن کسی است که از حرام اجتناب کند؛ و الا اگر از بعضی از زخارف دنیوی و جلوه‌های دنیا انسان اجتناب میکند و دامن خودش را برمیچیند - که خب، فی‌نفسه خوب است - اما از گناہانی

اجتناب نمیکند، این زاهد نیست. زاهدترین، آن کسی است که در درجه‌ی اوّل از گناهان اجتناب کند.

«وَأَتَّقِيَ النَّاسَ مَنْ قَالَ الْحَقَّ فِيمَا لَهُ وَ عَلَيْهِ»؛ و پرهیزکارترین مردم هم، آن کسی است که حق را بگوید؛ چه آنجایی که این حق بر او است، یا برای او است؛ به نفع او است یا به ضرر او است. اگر توانستیم این را انجام بدهیم، آن وقت ما پرهیزکاریم، باتقواییم. تقوا یعنی مراقب خود بودن در اعمالی که بر عهده‌ی ما است، و جلوگیری از سر زدن هر عملی که بر خلاف تکلیف است و بر خلاف رضای خدا است؛ این معنی تقوا است. خب، اوّلین کار و مهم‌ترین کار این است که انسان، حق را پاس بدارد، در جایگاه حق بایستد، حرف حق بزند؛ چه آن حرف حق گفتن یا آن جای حق ایستادن، به نفع او تمام بشود یا به ضرر او باشد - که گاهی به نفع دیگری است - این میشود تقوا. اگر این جوّی بودیم، اهل تقواییم. روایت ادامه دارد که حالا ان شاء الله اگر زنده بودیم، بعد [میخوانیم].<sup>۱</sup>





### ❁ برترین عادلان، زیرکان، بهره‌مندان

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّهُ قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: ... وَأَعْدَلُ النَّاسِ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ وَأكْبَسَ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ وَأَغْبَطَ النَّاسِ مَنْ كَانَ تَحْتَ التُّرَابِ قَدْ أَمِنَ الْعِقَابَ وَ يَرْجُو الثَّوَابَ.

پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: عادل‌ترین مردم کسی است که برای مردم همان چیزی را بخواهد که برای خود می‌خواهد و هر چیزی را که برای خود خوش نمی‌دارد، برای مردم هم خوش ندارد، و زیرک‌ترین مردم کسی است که بیشتر به یاد مرگ باشد و بهره‌مندترین مردم کسی است که در زیر خاک از عذاب الهی ایمن باشد و امید پاداش الهی داشته باشد.

أمالی الصدوق، مجلس ششم، ص ۷۲

دنباله‌ی حدیث قبلی است؛ [امام صادق علیه السلام] از پدران‌شان نقل

میکنند که پیامبر [میفرماید: «وَأَعْدِلُ النَّاسَ مَنْ رَضِيَ لِلنَّاسِ مَا يَرْضَى لِنَفْسِهِ»؛ عادل‌ترین مردم آن کسی است که برای مردم همان چیزی را بخواهد که برای خود میخواهد.

«وَكَرِهَ لَهُمْ مَا يَكْرَهُ لِنَفْسِهِ»؛ و هر چیزی را که برای خود خوش نمیدارد و راضی نمیشود، برای مردم هم خوش ندارد و راضی نشود؛ این عادل‌ترین [است]. عرض کردیم اینجا تفضیلهای، تفضیلهای نسبی است، تفضیلهای حقیقی نیست؛ مقایسه‌ی با کسی است که این را ندارد. عادل، آن کسی است که تبعیضی قائل نباشد، امتیاز بیجایی برای کسی یا برای شیئی قائل نباشد؛ معنای عدالت این است؛ هر چیزی در جای خود قرار بگیرد، یعنی هیچ برتری و رجحان بدون ملاکی وجود نداشته باشد. خب، یکی از موارد روشن عدالت، همین است؛ شما برای خود رجحانی بر دیگران قائل نباش؛ اگر برای خودت یک چیز خوبی را میخواهی و دنبال میکنی، برای مردم هم همان را بخواه. این جور نباشد که شما برای خود چیزهایی را و نیکویی‌هایی را بخواهید، و راضی نباشید که دیگران آنها را داشته باشند. خیرخواهی [داشته باشید]. یکی از خصوصیات مهم اخلاقی در نظام ارزشی اسلام، خیرخواهی برای دیگران است. همین طور چیزهایی را که انسان برای خود خوش نمیدارد - دوست نمیدارید به شما اهانت کنند، به شما تهمت بزنند، به شما دروغ ببندند، شما را از جایگاه واقعی‌ای که دارید منحط کنند و تنزل بدهند - خب، اینها را ما نسبت به خودمان دوست نداریم؛ نسبت به دیگران هم اینها را دوست نداشته باشیم. عدالت به معنای حقیقی کلمه با این تحقق پیدا میکند؛ این یک مصداق بارزی از عدالت است.

«وَأَكْيَسُ النَّاسِ مَنْ كَانَ أَشَدَّ ذِكْرًا لِلْمَوْتِ»؛ زیرک‌ترین مردم آن کسی است که بیشتر به یاد مرگ باشد؛ این [چنین شخصی] زیرک است. آن کسی که از یاد مرگ غافل میشود، ناهوشیار است، ناهوشمند است؛ این، زیرکی نیست. بعضی‌ها میخواهند خودشان را از یاد مرگ دور نگه دارند؛ خب، این ناهوشیاری است، بیچاره! به این مرحله خواهی رسید، چاره‌ای نداری، پس فکرش را بکن؛ کاری برای آن بکن! آن کسی زیرک‌ترین مردم است که به فکر آن عاقبت «لابد منه»<sup>۱</sup> که هیچ امکان تخلف از آن وجود ندارد، باشد؛ پس این زیرکی است؛ به یاد مرگ بودن، زیرکی است. انسان وقتی به یاد مرگ افتاد، آن وقت به یاد کمبودهای خود، ضعفهای خود، گناهان خود، استغفاری که باید بکند، بازگشتی که باید بکند، مراقبتی که از عمل خود باید بکند هم می‌افتد؛ این زیرکی از این جهت [است].

«وَأَغْبَطُ النَّاسِ مَنْ كَانَ تَحْتَ الثَّرَابِ قَدْ أَمِنَ الْعِقَابَ وَ يَرْجُوا الثَّوَابَ»؛ بهره‌مندترین مردم کیست؟ آیا آن کسی که از یک مقام بالا و ممتازی برخوردار است، بهره‌مندترین مردم است؟ آیا آن کسی که زندگی راحت و پول فراوان و امکانات فراوانی دارد، بهره‌مندترین است؟ نه، اینها بهره‌مندی نیست. ممکن چه بهره‌مندی است؟ پس بهره‌مندترین مردم آن کسی نیست که از امتیازات مادی و دنیایی برخوردار است؛ چه کسی است؟ آن کسی که در زیر خاک و آن جایی که همه ناگزیر و بدون تردید سر و کارمان به آنجا خواهد افتاد، از عذاب الهی ایمن باشد؛ خیالش

۱. حتمی، محثوم

از آنجا راحت باشد، و امید پاداش الهی را و لطف الهی را داشته باشد؛ بهره‌مندترین مردم این است. ما در زندگی مادی چیزهایی را مشاهده میکنیم که خیال میکنیم اینها بهره‌مندی است، اینها برخوردار است؛ نه، اینها بهره‌مندی نیست، گاهی وزر<sup>۱</sup> است که باید به خدای متعال پناه برد. باید در فکر بهره‌مندی واقعی بود که به این ترتیبی است که در اینجا بیان فرمودند.<sup>۲</sup>

---

۱. سنگینی، سنگینی بار گناه

۲. ۱۳۹۳/۲/۱۵



## ❁ غافل ترین ها، عالم ترین ها، شجاع ترین ها؟

عَنِ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ ﷺ قَالَ: ... وَأَغْفُلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ وَأَعْظُمُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا خَطَرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطَرًا وَأَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ وَأَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ.

پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: غافل ترین مردم کسی است که از تغییرات و تبدلات دنیا پند نگیرد، و برترین مردم از لحاظ جایگاه در دنیا کسی است که برای دنیا و زخارف آن ارزشی قائل نباشد، و عالم ترین فرد کسی است که دانش دیگران را به دانش خود اضافه کند، و شجاع ترین مردم کسی است که بر هوای خود غالب آید.

أمالی الصدوق، مجلس ششم، ص ۷۲

دنباله‌ی آن حدیث قبلی است. [امام صادق علیه السلام نقل میکنند که پیامبر میفرماید]: «وَأَغْفُلُ النَّاسِ مَنْ لَمْ يَتَّعِظْ بِتَغْيِيرِ الدُّنْيَا

مِنْ حَالٍ إِلَى حَالٍ؛ غافل‌ترین مردم آن کسی است که از این تغییرات و تبدلاتی که در عالم وجود و بالخصوص در میان انسانها به وجود می‌آید، موعظه نگیرد، پند نگیرد؛ این [چنین شخصی] غافل است. چون این دنیا پُر است از موجبات پند؛ ﴿وَسَكُنْتُمْ فِي مَسَاكِينِ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ﴾؛<sup>۱</sup> در این آیات کریمه‌ی قرآن به کسانی که به دولت و به مقامی رسیدند، تذکر می‌دهد و می‌گوید اینجایی که شما امروز نشسته‌اید، قبل از شما یک عده‌ی دیگری نشسته بودند؛ آنها رفتند، شما آمدید؛ این، تبدل حالات است در عالم؛ انسان باید از این تغییر مسیر تاریخ بشر، بالا رفتن‌ها، پایین آمدن‌ها، پند بگیرد. پند هم انواع و اقسامی دارد؛ یعنی فقط این نیست که انسان احساس کند که خب، این نعمت زوال‌پذیر است - که این یکی از پندها است - اگر امروز من و شما نعمتی داریم، دیگرانی هم قبل از ما بودند که این نعمت را داشتند، از آنها گرفته شد - در سطح دنیا هم همین جور است - از من و شما هم ممکن است این نعمت گرفته بشود؛ تصوّر نکنیم ابدی است، تصوّر نکنیم امضاشده و تضمین‌شده و قطعی است؛ این نعمت را بایستی با شکر الهی و اداء وظیفه‌ی نعمت حفظ کرد؛ این یکی از پندها است. پندهای فراوان دیگری هم وجود دارد. بارها ما عرض کرده‌ایم، خیلی از مطالب و حقایقی که از کمک الهی و هدایت الهی نسبت به مؤمنین، نسبت به ملت‌ها و نسبت به شاكرین، و عکس آن، غضب الهی، سخط الهی و نقيمت الهی برای دیگران،

۱. سوره‌ی ابراهیم، بخشی از آیه‌ی ۴۵

در قرآن کریم یا در روایات میخواندیم، یا از این و آن می شنیدیم، در زمان خودمان اینها را به چشم خودمان از نزدیک دیدیم؛ دیدیم که خدای متعال به عامل اجر میدهد و به کفران کنندهی نعمت نقتم میدهد؛ اینها را در مقابل چشم خودمان مشاهده کردیم. خب باید انسان پند بگیرد؛ این هم یک سلسلهی از پندها است. پس کسی که اینها را نگاه نمیکند و پند نمیگیرد، واقعاً غافل است. این غفلت عجیبی است که انسان درس نگیرد، پند نگیرد. «وَأَعْظَمُ النَّاسِ فِي الدُّنْيَا خَطَرًا مَنْ لَمْ يَجْعَلْ لِلدُّنْيَا عِنْدَهُ خَطَرًا»؛ «خطر» یعنی موقعیت، جایگاه. برترین مردم از لحاظ جایگاه در دنیا، آن کسی است که برای لذات دنیوی و زخارف دنیوی اهمیتی قائل نیست؛ آن را مورد همت خود قرار نمیدهد. در آن کلام امیرالمؤمنین در نهج البلاغه - «كَانَ لِي فِيهَا مَضَى أَخٍ فِي اللَّهِ وَكَانَ يُعْظِمُهُ فِي عَيْنِي صِغَرُ الدُّنْيَا فِي عَيْنِهِ»<sup>۲</sup> - میفرماید: مایهی عظمت این انسان در چشم من، این بود که دنیا در چشم او کوچک بود؛ اهمیتی به این زخارف دنیا نمیداد. این [ویژگی]، این انسان را در چشم امیرالمؤمنین بزرگ میکرده. اینجا هم همین را میفرماید.

«وَأَعْلَمُ النَّاسِ مَنْ جَمَعَ عِلْمَ النَّاسِ إِلَى عِلْمِهِ»؛ [عالمترین مردم کسی است که] دانش دیگران را هم بر روی دانش خود بگذارد. انسان نایستی از یاد گرفتن پرهیز کند؛ ننگش نکند از

۱. زیور و زینت ظاهری

۲. نهج البلاغه، حکمت ۲۸۱

اینکه چیزی را یاد بگیرد؛ در هر مرتبه‌ای که هستید. یک نفری کوچک‌تر از شما مطلبی میگوید که شما از او یاد میگیرید، این را مغتنم بشمارید، بگیرید؛ این را هم در ذخیره‌ی علوم خودتان، در ذهن خودتان قرار بدهید، به آنها بیفزایید؛ این بزرگ‌ترین توفیق برای انسان است. بعضی‌ها دو کلمه که یاد گرفتند، بعد دیگر از هیچ‌کس نمیخواهند یاد بگیرند؛ اینها اشتباه میکنند، خطا میکنند؛ خودشان را محروم میکنند.

«وَأَشْجَعُ النَّاسِ مَنْ غَلَبَ هَوَاهُ»؛ [و شجاع‌ترین مردم کسی است که بر هوای خود غالب بیاید].<sup>۱</sup>





## ❁ معیار ارزش انسان

عَنْ الصَّادِقِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عليه السلام أَنَّهُ قَالَ: ... إِنَّ أَبِي حَدَّثَنِي عَنْ أَبِيهِ عَنْ جَدِّهِ عَنْ عَلِيِّ عليه السلام أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلى الله عليه وآله قَالَ: ... وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا وَأَقْلُ النَّاسِ قِيَمَةً أَقْلُهُمْ عِلْمًا وَأَقْلُ النَّاسِ لَذَّةَ الْحَسُودِ وَأَقْلُ النَّاسِ رَاحَةَ الْبَخِيلِ وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ صلى الله عليه وآله عَلَيْهِ وَأَوْلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میفرمایند: ارزش آن کسی بالاتر است که دانش بیشتری دارد، و ارزش کسی پایین تر است که دانش کمتری دارد، و پایین ترین مردم از نظر لذت، حسود است، و پایین ترین مردم از نظر راحتی، بخیل است، و بخیل ترین مردم کسی است که نسبت به فرایض و واجبات الهی بخل می ورزد، و سزاوارترین مردم نسبت به حق، داناترین آنها به آن است.

أمالی الصدوق، مجلس ششم، ص ۷۳

این دنباله‌ی حدیث قبلی است که از حضرت ابی عبدالله الصادق علیه السلام نقل شده است. «وَأَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةٌ أَكْثَرُهُمْ

عِلْمًا؛ اینجا اِهْمِيَّت علم را بیان میکند. البتّه اینکه میفرماید: «أَكْثَرُ النَّاسِ قِيَمَةً أَكْثَرُهُمْ عِلْمًا»، به معنای نادیده گرفتن ارزش تقوا و عمل و این چیزها نیست؛ در فرض تساوی افراد از جهت تقوا یا از جهت عمل یا از جهات اخلاقی دیگر، آن وقت ارزش آن کسی بالاتر است که دانش بیشتری دارد.

«وَأَقْلُ النَّاسِ قِيَمَةً أَقَلُّهُمْ عِلْمًا»؛ هیچ بیانی برای ارزش‌گذاری بر روی دانش به این وضوح و به این روشنی نیست؛ نظر اسلام این است: اسلام جامعه‌ی عالم را می‌پسندد؛ همت اسلام و احکام اسلامی و نظام اسلامی در هر دوره‌ای بر تربیت عالمان و انسانهای عالم و دانشمند گماشته شده است؛ لذا تصادفی نیست که شما می‌بینید جامعه‌ی اسلامی با وجود همه‌ی انحرافهایی که در ساخت حکومت در آن زمان وجود داشت، توانست در طول مدّت دو سه قرن به برتری علمی در همه‌ی جهان دست پیدا کند. تمدّن اسلامی و دانش اسلامی در قرنهای سوّم و چهارم هجری جوری بود که هیچ نقطه‌ای در دنیا وجود نداشت که از لحاظ علمی در این حدّ ارتفاع قرار داشته باشد؛ در انواع علوم و دانشهای مربوط به زندگی بشر و پیشرفته‌ها و گشایش راه‌های نو، دنیای اسلام در رتبه‌ی بالا قرار داشت. این به خاطر همین تأکیدی است که در اسلام هست.

«وَأَقْلُ النَّاسِ لَذَّةَ الْحُسُودِ»؛ [حسود] از زندگی و لذّت معمولی زندگی به خاطر حسد لذّت نمیبرد؛ در درون او یک موریانه‌ای وجود دارد که پایه‌های راحت و تمتّع او را میپوساند و

پوک میکند و خراب میکند؛ تقصیر کسی هم نیست، مربوط به خودش است. حرف سعدی است، میگوید:

توانم آنکه نیازارم اندرون کسی

حسود را چه کنم کو ز خود به رنج در است<sup>۱</sup>

خیلی خب، شما میتوانید کاری کنید که دیگران را نیازارید - این کار ممکن است - اما حسود را چه جوری میشود نیازارید؟ او از ناحیه‌ی شما نیست که آزرده میشود؛ از ناحیه‌ی درون خودش است. [لذا] باید با حسد در درون خود مبارزه کنیم.

«وَأَقْلُّ النَّاسِ رَاحَةً الْبَخِيلُ»؛ آن کسی که چیزی دارد و بخل می‌ورزد و نسبت به مال خود، آن چنان دل بسته است که دائم در حال نگرانی و دغدغه است که «نبادا کم بشود، نبادا بخورند، نبادا ببرند، نبادا ضایع بشود»، این [شخص] دیگر آسایش ندارد.

«وَأَبْخَلُ النَّاسِ مَنْ بَخَلَ بِمَا افْتَرَضَ اللَّهُ ﷻ عَلَيْهِ»؛ بخیل‌ترین مردم آن کسی است که واجبات الهی و فرایض الهی را انجام ندهد؛ بخل بورزد. این «أَبْخَل» است از آن کسی که مالی در اختیار دارد و به فقرا نمیدهد؛ یک قرآن هم حاضر نیست به کسی نم‌پس بدهد. بخل خیلی صفت بد و صفت نکوهیده‌ای است، اما از این بدتر آن کسی است که بخل می‌ورزد و فریضه‌ی الهی را انجام نمیدهد؛ مثلاً واجب مالی خودش - زکات مال، خمس مال - را انجام نمیدهد.

«وَأَوَّلَى النَّاسِ بِالْحَقِّ أَعْلَمُهُمْ بِهِ»؛ در یک نسخه «أَعْلَمُهُمْ»

۱. سعدی، گلستان، باب اول، حکایت پنجم

است و در معانی الاخبار «أَعْمَلُهُمْ بِهِ» ذکر شده است. دو جور معنا پیدا میشود؛ اگر «أَعْمَلُهُمْ» باشد، معنایش این است که حق - در مقابل باطل - متعلق به کسی است که به آن حق و بر طبق آن حق عمل میکند؛ چون در زبان راحت میشود حق را گفت یا در ذهن خود قضاوت کرد، اما [اینکه] در عمل انسان بر طبق حق رفتار کند خیلی مشکل است. اما اگر چنانچه مراد «أَعْلَمُهُمْ بِهِ» باشد، آن وقت ممکن است معنای حق تفاوت بکند؛ یعنی اولی از همه بر یک حقی - در یک موقعیت اجتماعی - آن کسی است که نسبت به آن حق عالم‌تر باشد و به وظایف آن و به حدود آن، علم بیشتری داشته باشد.<sup>۱</sup>



### ❁ اشراف و برگزیدگان حقیقی

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ: أَشْرَافُ أُمَّتِي  
حَمَلَةُ الْقُرْآنِ وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ.

پیامبر اکرم ﷺ میفرماید: اشراف امت من، حاملان  
قرآن و بیداران سحرگاهانند.

أمالی الصدوق، مجلس چهل و یکم، ص ۳۰۵

[پیامبر اکرم ﷺ میفرماید:] «أَشْرَافُ أُمَّتِي»؛ «اشراف» در هر  
جامعه‌ای به یک طبقه‌ای گفته میشود که یک امتیازی بر طبقات  
دیگر دارند؛ اینها را میگویند اشراف. در جوامع مادی، این امتیاز به  
امور مادی است؛ پول دارها جزو اشرافند، صاحبان مقامات عالی‌ه  
دولتی جزو اشرافند، کسانی که مثلاً از اصل و نسب و گذشته‌ی  
فامیلی خانوادگی برجسته‌ای برخوردارند جزو اشرافند؛ اینها همه  
جهات مادی است؛ [اما] در جامعه‌ی اسلامی که محور و ملاک  
قضاوتها مادیات نیست، طبعاً ملاک برای اینکه کسی در زمره‌ی  
اشراف قرار بگیرد، این چیزها نیست. اشراف در امت اسلامی و  
در جامعه‌ی اسلامی، پول دارها نیستند، صاحبان مقامهای دولتی  
نیستند؛ اینها اشراف نیستند، اینها برجسته‌ها و ممتازها نیستند.

پول دار - اگر از راه حلال به دست آورده باشد - وظیفه ای دارد؛  
 خدای متعال نعمت بیشتری به او داده است، شکر بیشتری  
 باید بکند، پول را بایستی انفاق بکند، باید در خدمات مصرف  
 بکند، در راه حلال مصرف کند، [لذا] برتری ای بر دیگران ندارد؛  
 اگر چنانچه یک مقام حکومتی یا دولتی ای دارد، اگر ناحق به  
 این مقام رسیده باشد که غاصب است، اگر بحق به این مقام  
 رسیده باشد، خب کسی است که توفیق خدمتی پیدا کرده است،  
 خدمتگزار مردم است، نوکر مردم است، باید خدمت کند به مردم،  
 هیچ متنی بر سر کسی ندارد؛ اینها اشراف محسوب نمیشوند. یا  
 کسی مربوط به یک خانواده ی مهمی است - پدر ما چنین بود،  
 پدر بزرگ ما چنین بود، اجداد ما، طایفه ی ما، خانواده ی ما [چنین  
 بودند] - این جزو امتیازات محسوب نمیشود؛

گیرم پدر تو بود فاضل

از فضل پدر تو را چه حاصل

این هم جزو اشراف در جامعه ی اسلامی نیست. ببینید اینها  
 آن نظام ارزش گذاری اسلام را روشن میکنند. اینها را ما باید درست  
 بفهمیم، بر اساس اینها بایستی قضاوت کنیم، بر اساس اینها باید  
 عمل بکنیم. پس اشراف - یعنی طبقه ی ممتاز - در جامعه ی  
 اسلامی، آن کسانی نیستند که پولی دارند، ثروتی دارند، تجارت  
 عمده ای دارند، حساب بانکی سرشاری دارند، یا مقام دولتی  
 چنین و چنانی دارند، یا خانواده ی چنین و چنانی دارند؛ نه،  
 اینها اشراف نیستند؛ اینها جزو طبقه ی ممتاز محسوب نمیشوند.  
 طبقه ی ممتاز در اسلام چه کسانی هستند؟ [پیامبر] فرمود:

«حَمَلَةُ الْقُرْآنِ»؛ اینها ممتازند، اینها اشرافند: حَمَلَةُ قرآن. حامل قرآن بودن صرفاً به این نیست که انسان حافظ قرآن باشد؛ آن کسی را شامل میشود که حافظ قرآن باشد، مفاهیم قرآن را بداند، با قرآن مأنوس باشد؛ حامل قرآن بودن این است. با قرآن مأنوس بشوید؛ از جمله‌ی چیزهایی که به نظر ما جزو مؤکدات است - حالا تعبیر واجب نمیکنیم به جهت اینکه نمیشود این جورِ نظر داد اما قطعاً جزو کارهای مؤکد و لازم است - این است که هر انسانی بخصوص امثال بنده و شما، لازم است هر روز، قطعاً، حتماً، بدون تعطیل، مبالغی قرآن بخوانیم؛ حالا هر چه بیشتر بهتر؛ [اگر] توانستید یک جزء، نشد نیم جزء، [اگر] نشد بخشی از یک جزء. ما به مردم عادی سفارش میکنیم میگوییم ولو در روز یک صفحه هم که شده، نیم صفحه هم که شده قرآن بخوانید اما به شما نمیگوییم یک صفحه و نیم صفحه؛ بیشتر باید بخوانید، با قرآن اُنس بگیرید؛ این میشود حامل قرآن. حَمَلَةُ قرآن یعنی کسانی که با قرآن مأنوسند، قرآن در دل اینها است، در جان اینها است، در ذهن اینها است، در زبان اینها است، معارف قرآن را میدانند؛ این میشود «حَمَلَةُ الْقُرْآنِ»؛ یکی این.

«وَأَصْحَابُ اللَّيْلِ»؛ [دیگری] صاحبان شب؛ کسانی که با شب مأنوسند. منظور، برخاستن سحرگاهان و اُنس با خدای متعال در سحرگاهان است؛ «أَصْحَابُ اللَّيْلِ» یعنی اینها. البته بستگی دارد به همت، بستگی دارد به ظرفیت؛ [مانند] بعضی از بزرگان. مرحوم حاج میرزا جواد آقای ملکی رحمته الله علیه میگوید در زمستان پنج ساعت یا چهار ساعت پیش از اذان صبح، و در تابستان دو

ساعت یا سه ساعت پیش از اذان صبح برخیزید. همت آمیرزا جواد آقای ملکی این است؛ میگوید چهار ساعت یا پنج ساعت به اذان صبح برخیزید. از مرحوم آخوند ملاحسین قلی همدانی نقل شده است، فرمودند در زمستان سه ساعت به اذان صبح، و در تابستان یک ساعت و نیم به اذان صبح برخیزید. همت اینها این است؛ اینها اشراف امت هستند. هر چه بتوانید، انس [بگیرید] با خدای متعال در سحر که یک باب واسعی است. آن وقت این جور شرفی و شرافتی، پُزدادنی هم نیست که بگوییم ما جزو حمله‌ی قرآنیم، جزو اصحاب اللیل هستیم، پُزش را بدهیم؛ نه، ارزشش به این است که انسان پُزش را ندهد، این را وسیله‌ی تفاخر و برتری قرار ندهد؛ «خَالِصاً لَوَجْهِ اللَّهِ» کار را انجام بدهد؛ این [چنین انسانی] در ملأ اعلیٰ - وقتی که این امت را، این جامعه‌ی اسلامی را طبقه‌بندی میکنند - جزو اشراف قرار میگیرد؛ این مهم است؛ مهم این است که در ملأ اعلیٰ درباره‌ی من و شما چه جور قضاوت بکنند.<sup>۱</sup>





